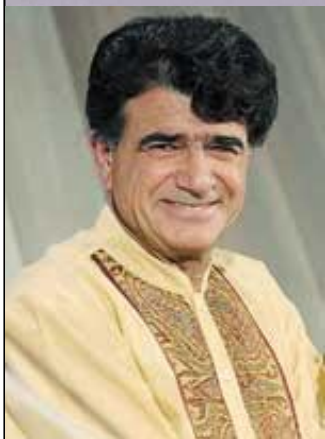


بسمه تعالی

فهرست جامع و متن

نغمه های استاد
محمد رضا شجریان



به انضمام

آخرین نغمه های
همایون شجریان

به همراه فهرست الفبایی
آوازه ها و تصانیف

آخرین تکمیل و ویرایش: بیستم دیماه ۱۳۸۷
نگارش: ۰۸۷

تهران - تابستان ۱۳۸۵

ارتباط و انتقال مطلب

ضمن تشکر از تمام دوستانی که با ارسال نظرات خود، در غنای بیشتر مجموعه حاضر یاری رساندند، بدینوسیله مجدداً از کلیه علاقه‌مندان و صاحب‌نظران دعوت می‌شود جهت اصلاح و بهبود کتابچه حاضر، پیشنهادهای خود را به آدرس صندوق پستی الکترونیک گردآورنده ارسال فرمایند.

همچنین، برای دریافت آخرین نسخه این نوشتار، می‌توانید هر از چندگاه به آدرس زیر سری بزنید:

<http://shajarianlyrics.mirmahdi.googlepages.com>

با تشکر

mirmahdi@gmail.com

مهمترین محتویات و قابلیت‌های این فایل عبارتند از:

۱. متن کامل اشعار خوانده شده و سروده شده + نام شعرا
۲. آهنگساز، دستگاه موسیقایی، سال اجرا، و سال انتشار هر آلبوم
۳. فهرست‌های الفبایی به تفکیک آوازا و تصانیف برای کلیه قطعات و آثار
۴. فهرست کلی قطعات اجراشده قدیمی در رادیو (برنامه گل‌های تازه، یک شاخه گل، برگ سبز، و گل‌های رنگارنگ)
۵. فعال بودن bookmarkها و لینک‌ها در فایل PDF
 - لینک به صفحات متن آلبومها از فهرست‌های آلبومها
 - لینک به فایل‌های صوتی (در صورت وجود) از فهرست‌های الفبایی و عناوین آثار



منابع

۱. آلبومهای منتشرشده از استاد شجریان توسط ناشران مختلف
۲. پایگاه اینترنتی شرکت دل‌آواز
۳. دیوان اشعار ادبا و شعرای پارسی
۴. پایگاههای اینترنتی و بلاگهای علاقه‌مندان به موسیقی

فهرست آثار این مجموعه

- | | | | |
|--------------------------------------|---------|------------------------------|---------|
| ۱. بیداد..... | ۱..... | • به یاد عارف (چاووش ۱)..... | ۲۸..... |
| ۲. آستان جانان..... | ۲..... | • جان جان (چاووش ۹)..... | ۲۸..... |
| ۳. سر عشق..... | ۳..... | • گلبانگ ۱ (بت چین)..... | ۲۹..... |
| ۴. نوا..... | ۳..... | • گلبانگ ۲ (دولت عشق)..... | ۲۹..... |
| ۵. دستان..... | ۴..... | • کنسرت پاریس..... | ۳۰..... |
| ۶. سرو چمان..... | ۵..... | • سپیده (چاووش ۶)..... | ۳۱..... |
| ۷. پیام نسیم..... | ۶..... | • دود عود..... | ۳۱..... |
| ۸. دل مجنون..... | ۷..... | • در خیال..... | ۳۲..... |
| ۹. آسمان عشق..... | ۸..... | • رباعیات خیام..... | ۳۳..... |
| ۱۰. دلشدگان..... | ۹..... | • دیلمان..... | ۳۴..... |
| ۱۱. خلوت گزیده..... | ۹..... | • بهاربه..... | ۳۴..... |
| ۱۲. یاد ایام..... | ۱۰..... | • ساز قصه گو..... | ۳۵..... |
| ۱۳. چشمه نوش..... | ۱۱..... | • جام تهی..... | ۳۵..... |
| ۱۵. جان عشاق..... | ۱۱..... | • بهار دلکش..... | ۳۶..... |
| ۱۶. همایونمثنوی..... | ۱۲..... | • بت چین..... | ۳۷..... |
| ۱۷. گنبد مینا..... | ۱۳..... | • قاصدک..... | ۳۸..... |
| ۱۸. عشق داند..... | ۱۳..... | • خزان..... | ۳۹..... |
| ۱۹. راز دل (پیغام اهل راز ۱)..... | ۱۴..... | • چاووش..... | ۴۰..... |
| ۲۰. انتظار دل (پیغام اهل راز ۲)..... | ۱۴..... | • سایر..... | ۴۱..... |
| ۲۱. رسوای دل..... | ۱۵..... | | |
| ۲۲. راست پنجگاه..... | ۱۶..... | | |
| ۲۳. شب وصل..... | ۱۶..... | • ا. نسیم وصل..... | ۴۳..... |
| ۲۴. معمای هستی..... | ۱۷..... | • ب. ناشکیبا..... | ۴۴..... |
| ۲۵. چهره به چهره..... | ۱۸..... | • ت. شوق دوست..... | ۴۵..... |
| ۲۶. شب، سکوت، کویر..... | ۱۸..... | • ث. نقش خیال..... | ۴۶..... |
| ۲۷. آرام جان..... | ۱۹..... | • ج. با ستاره‌ها..... | ۴۷..... |
| ۳۰. آهنگ وفا..... | ۲۰..... | • ح. خورشید آرزو..... | ۴۸..... |
| ۳۱. بوی باران..... | ۲۱..... | • خ. قیژک کولی..... | ۴۹..... |
| ۳۲. بیوند مهر..... | ۲۲..... | | |
| ۳۳. زمستان است..... | ۲۲..... | | |
| ۳۴. بی تو به سر نمی شود..... | ۲۳..... | • فهرست الفبایی آوازاها..... | ۵۱..... |
| ۳۵. فریاد..... | ۲۴..... | • فهرست الفبایی تصانیف..... | ۵۵..... |
| ۳۶. ساز خاموش..... | ۲۵..... | | |
| ۳۷. سرود مهر..... | ۲۶..... | | |
| ۳۸. غوغای عشقبازان..... | ۲۷..... | | |

فهرست آثار قدیمی رادیویی

فهرست قطعات اجراشده در برنامه‌های گلهای تازه، یک شاخه گل، گلهای رنگارنگ، برگ سبز، و مزده صبا (متون اشعار در نسخه حاضر فایله موجود نیستند)

<p>گل‌های تازه ۱۳ (در پرده چنگ) - ماهور</p> <p>نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی</p> <p>گل‌های تازه ۲۳ - ابوعطا</p> <p>آواز: به سینه خروشد دلی که من دارم</p> <p>تصنیف: نمانده چرا در زمانه ما</p> <p>گل‌های تازه ۲۵ (افسانه شیرین) - اصفهان</p> <p>شب چو در بستم و مست از می نایش کردم</p>	<p>گل‌های تازه ۱۰۶ - دستگاہ: ماهور</p> <p>سحرم دولت بیدار به بالین آمد</p> <p>گل‌های تازه ۱۰۷ (افتخار آفاق) - هودی و پهلوی در سه گاه</p> <p>آواز: من همان نایم که گر خوش بشنوی</p> <p>تصنیف: افتخار همه آفاقی و منظور منی</p> <p>گل‌های تازه ۱۲۱ - ماهور</p> <p>آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند</p>	<p>گل‌های تازه ۳۱ (همت عالی) - ماهور</p> <p>بر سر آتم که گر ز دست برآید</p> <p>گل‌های تازه ۳۷ - همایون</p> <p>فتنه چشم تو چندان بی بیداد گرفت</p> <p>گل‌های تازه ۴۳ - بیات ترک</p> <p>اگر تو فارغی از حال دوستان یارا</p>
<p>گل‌های تازه ۱۷۱ - چهارگاه</p> <p>اگر دستم رسد روزی که انصاف از تو بستام</p> <p>گل‌های تازه ۱۷۶ (خاکستر) - دشمنی</p> <p>آواز: سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت</p> <p>تصنیف: دل بردی از من به بغما</p> <p>گل‌های تازه ۱۷۸ - افشاری</p> <p>حسب حالی نوشتی و شد ایامی چند</p> <p>گل‌های تازه ۱۸۰ - همایون</p> <p>تصنیف: گل باغ آشنایی (ز دو دیده خون فشانم...)</p> <p>آواز: خوشا دردی که درمانش تو باشی</p>	<p>گل‌های تازه ۱۲۲ - همایون</p> <p>ترسم که اشک بر غم ما پرده در شود</p> <p>گل‌های تازه ۱۲۵ (گل باغ آشنایی) - همایون</p> <p>تصنیف: باغ نظر (آنکه هلاک من همی...)</p> <p>آواز: من خود ای ساقی از این شوق...</p> <p>گل‌های تازه ۱۲۸ - اصفهان</p> <p>آواز: عشق تو بلای دل درویش من است</p> <p>تصنیف: وا فریادا ز عشق وا فریادا</p>	<p>گل‌های تازه ۴۴ - بیات ترک</p> <p>اگر تو فارغی از حال دوستان یارا</p> <p>گل‌های تازه ۴۸ (آفتاب نیمه شب) - چهارگاه</p> <p>مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند</p> <p>(بیا و کشتی ما در شط شراب انداز)</p> <p>گل‌های تازه ۵۳ (در باغ سعدی)</p> <p>از در درآمدی و من از خود بدر شدم</p>
<p>گل‌های تازه ۱۸۲ - ابوعطا</p> <p>آمد سحری ندا ز میخانه ما (شب نیشابور)</p> <p>گل‌های تازه ۱۸۵ (مزده صبا) - ماهور</p> <p>مزده ای دل که دگر باد صبا باز آمد</p> <p>گل‌های تازه ۱۸۷ - ماهور</p> <p>صبا به تهنیت پیر میفروش آمد</p> <p>گل‌های تازه ۱۹۰ (به یاد عارف) - بیات ترک</p> <p>تصنیف: بنشین به یادم شبی (به یاد عارف)</p> <p>آواز: بگذر شبی به خلوت این هم نشین درد</p>	<p>گل‌های تازه ۱۳۳ (چهره به چهره) - شور</p> <p>آواز: نماند به حقیقت که در جهان به چه مانی</p> <p>تصنیف: چهره به چهره</p> <p>گل‌های تازه ۱۳۸ - اصفهان</p> <p>آواز: دیده دریا کنم و صبر به صحرا کنم</p> <p>تصنیف: بسوزان</p> <p>گل‌های تازه ۱۴۰ - چهارگاه</p> <p>آواز: رسید مزده که آمد بهار و سبزه دمید</p> <p>تصنیف: مده از کف</p>	<p>گل‌های تازه ۴۹ (شب زنده دار) - دشمنی</p> <p>تا کی در انتظار گذاری به زاری ام</p> <p>گل‌های تازه ۵۸ (داغ شقایق) - بیات ترک</p> <p>ما بیغمان مست دل از دست داده ایم</p> <p>گل‌های تازه ۶۰ (تمنای دوست) - بیات اصفهان</p> <p>هر کس به تماشایی رفتند به صحرایی</p> <p>گل‌های تازه ۶۵ (۱۵۲۱؟) (داغ شقایق) - ابوعطا</p> <p>یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم</p> <p>گل‌های تازه ۶۶ (بوی جوی مولیان) - ابوعطا</p> <p>سینه مالا مال درد است ای درینا مرهمی</p>
<p>یک شاخه گل ۲۰۲</p> <p>سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت</p> <p>یک شاخه گل ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۳</p> <p>یک شاخه گل ۴۱۷</p> <p>گفت معشوقی به عاشق کای فتا</p> <p>یک شاخه گل ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۷</p> <p>برگ سبز ۲۱۶ (کوچه سار شب) - افشاری</p> <p>ما سرخوشان مست دل از دست داده ایم</p> <p>تصنیف: در این سرای بی کسی</p>	<p>گل‌های تازه ۱۳۳ (چهره به چهره) - شور</p> <p>آواز: نماند به حقیقت که در جهان به چه مانی</p> <p>تصنیف: چهره به چهره</p> <p>گل‌های تازه ۱۳۸ - اصفهان</p> <p>آواز: دیده دریا کنم و صبر به صحرا کنم</p> <p>تصنیف: بسوزان</p> <p>گل‌های تازه ۱۴۰ - چهارگاه</p> <p>آواز: رسید مزده که آمد بهار و سبزه دمید</p> <p>تصنیف: مده از کف</p> <p>گل‌های تازه ۱۴۲ - ابوعطا</p> <p>گر تیغ بر کند که محبان همی زتم</p> <p>گل‌های تازه ۱۴۴ - بیات ترک</p> <p>مزده ای دل که مسحانفسی می آید</p>	<p>گل‌های تازه ۵۴ (شب زنده دار) - دشمنی</p> <p>تا کی در انتظار گذاری به زاری ام</p> <p>گل‌های تازه ۵۸ (داغ شقایق) - بیات ترک</p> <p>ما بیغمان مست دل از دست داده ایم</p> <p>گل‌های تازه ۶۰ (تمنای دوست) - بیات اصفهان</p> <p>هر کس به تماشایی رفتند به صحرایی</p> <p>گل‌های تازه ۶۵ (۱۵۲۱؟) (داغ شقایق) - ابوعطا</p> <p>یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم</p> <p>گل‌های تازه ۶۶ (بوی جوی مولیان) - ابوعطا</p> <p>سینه مالا مال درد است ای درینا مرهمی</p>
<p>برگ سبز ۲۱۶ (کوچه سار شب) - افشاری</p> <p>ما سرخوشان مست دل از دست داده ایم</p> <p>تصنیف: در این سرای بی کسی</p> <p>برگ سبز ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰</p> <p>برگ سبز ۲۵۱ - ابوعطا</p> <p>هواخواه تو ام جان و می دانم که می دانی</p> <p>آواز: چه شود به چهره زرد من</p> <p>برگ سبز ۲۵۸</p> <p>خیرت هست که بی روی تو آرامم نیست</p> <p>برگ سبز ۲۷۱</p> <p>شب فراق که داند که تا سحر چند است</p>	<p>گل‌های تازه ۱۴۴ - بیات ترک</p> <p>مزده ای دل که مسحانفسی می آید</p> <p>گل‌های تازه ۱۴۷ (ناز لیلی) - سه گاه</p> <p>تصنیف: ناز لیلی (غمتم در نهانخانه دل نشیند)</p> <p>آواز: شکست عهد مودت نگار دل بندم</p> <p>گل‌های تازه ۱۵۱ - شوشتری</p> <p>چه خلاف سر زد از ما که در سرای بستی</p> <p>گل‌های تازه ۱۵۳ - سه گاه</p> <p>بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید</p> <p>گل‌های تازه ۱۵۴ - افشاری</p> <p>وا فریادا ز عشق وا فریادا</p>	<p>گل‌های تازه ۶۵ (۱۵۲۱؟) (داغ شقایق) - ابوعطا</p> <p>یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم</p> <p>گل‌های تازه ۶۶ (بوی جوی مولیان) - ابوعطا</p> <p>سینه مالا مال درد است ای درینا مرهمی</p> <p>گل‌های تازه ۷۱ - همایون</p> <p>تو هیچ عهد نبستی که عاقبت نشکستی</p> <p>گل‌های تازه ۷۲ (مهتاب شبانگاه) - بیات ترک</p> <p>دارم سخنی با تو گفتن توانم</p> <p>گل‌های تازه ۷۵ - افشاری</p> <p>همه خفتند و من دلشده را خواب نبرد</p> <p>گل‌های تازه ۷۷ (جام تهی) - ماهور</p> <p>پر کن پیاله را</p>
<p>گل‌های تازه ۲۵۱ - ابوعطا</p> <p>هواخواه تو ام جان و می دانم که می دانی</p> <p>آواز: چه شود به چهره زرد من</p> <p>برگ سبز ۲۵۸</p> <p>خیرت هست که بی روی تو آرامم نیست</p> <p>برگ سبز ۲۷۱</p> <p>شب فراق که داند که تا سحر چند است</p> <p>برگ سبز ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۰۶</p> <p>گل‌های رنگارنگ ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۷۴</p> <p>گل‌های رنگارنگ ۵۷۵</p> <p>روی بنما و وجود خودم از یاد ببر</p>	<p>گل‌های تازه ۱۵۳ - سه گاه</p> <p>بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید</p> <p>گل‌های تازه ۱۵۴ - افشاری</p> <p>وا فریادا ز عشق وا فریادا</p> <p>گل‌های تازه ۱۵۶ - افشاری</p> <p>آواز: جان بی جمال جانان، میل جهان نندارد</p> <p>تصنیف: باد خزان</p> <p>گل‌های ۱۵۸ (نای شکسته) - شور</p> <p>تصنیف: به یاد داری ماه من</p> <p>آواز: یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود</p> <p>تصنیف: نازار دلی را که تو جانش باشی</p>	<p>گل‌های تازه ۷۷ (جام تهی) - ماهور</p> <p>پر کن پیاله را</p> <p>گل‌های تازه ۸۵ - شور</p> <p>ساقی بیا که یار ز رخ پرده بر گرفت</p> <p>گل‌های تازه ۸۷ - اصفهان</p> <p>گلین عیش می دمد، ساقی گلزار کو</p> <p>گل‌های تازه ۹۲ - سه گاه</p> <p>حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست</p> <p>گل‌های تازه ۹۷ - سه گاه</p> <p>در آن نفس که بمرم در آرزوی تو باشم</p>
<p>گل‌های رنگارنگ ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۷۴</p> <p>گل‌های رنگارنگ ۵۷۵</p> <p>روی بنما و وجود خودم از یاد ببر</p> <p>گل‌های رنگارنگ ۵۷۸</p> <p>چه شد که ماه مراد از کرانه‌های نرسید</p> <p>گل‌های رنگارنگ ۵۸۰</p>	<p>گل‌های تازه ۱۵۶ - افشاری</p> <p>آواز: جان بی جمال جانان، میل جهان نندارد</p> <p>تصنیف: باد خزان</p> <p>گل‌های ۱۵۸ (نای شکسته) - شور</p> <p>تصنیف: به یاد داری ماه من</p> <p>آواز: یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود</p> <p>تصنیف: نازار دلی را که تو جانش باشی</p> <p>گل‌های تازه ۱۶۰ (خسرو خوبان) - ماهور (گوشه راک)</p> <p>آواز: مرا دو چشم به راه و دو گوش بر پیغام</p> <p>تصنیف: خسرو خوبان</p>	<p>گل‌های تازه ۹۲ - سه گاه</p> <p>حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست</p> <p>گل‌های تازه ۹۷ - سه گاه</p> <p>در آن نفس که بمرم در آرزوی تو باشم</p> <p>گل‌های تازه ۱۰۰ - همایون</p> <p>مزده وصل تو کو کر سر جان برخیزم</p> <p>گل‌های تازه ۱۰۲ - دشمنی</p> <p>آواز: تو را نادیدن ما غم نباشد</p> <p>تصنیف: چشم نرگس (خواهم که بر زلفت...)</p>
<p>گل‌های تازه ۱۰۴ - ابوعطا</p> <p>طفیل هستی عشقتند آدمی و پری</p>	<p>گل‌های تازه ۱۶۲ - ابوعطا</p> <p>آواز: خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست</p> <p>تصنیف: بهار دلکش</p> <p>گل‌های تازه ۱۶۶ - شور</p> <p>آواز: آسوده خاطرم که تو در خاطر منی</p>	<p>گل‌های تازه ۱۰۲ - دشمنی</p> <p>آواز: تو را نادیدن ما غم نباشد</p> <p>تصنیف: چشم نرگس (خواهم که بر زلفت...)</p> <p>گل‌های تازه ۱۰۴ - ابوعطا</p> <p>طفیل هستی عشقتند آدمی و پری</p>

۱. **بیداد** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: همایون - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: یاران را چه شد
 - ♦ آواز: دل رمیده
 - ♦ تصنیف: یاد باد
 - ♦ تصنیف: باغ نظر
 - ♦ آواز: عاشق مسکین (باغبان گر پنج‌روزی...)
۲. **آستان جانان** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: شور (بیات ترک، بیات کرد، دشتستانی) - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: خاطر حزین (کی شعر تر انگیزد)
 - ♦ آواز: استغنائی عشق (سینه مالامال درد است...)
 - ♦ آواز: سری دیرم که سامانش نمی‌بو
 - ♦ آواز: دلا از دست تنهایی به جونم
 - ♦ تصنیف: آستان جانان
 - ♦ تصنیف: شیدایی
۳. **سر عشق** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: ماهر - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: سر عشق (هزار جهد بکردم...)
 - ♦ آواز: بی‌قرار
 - ♦ آواز: بود درد مو و درمونم از دوست
 - ♦ آواز: تصنیف: عشق تو
 - ♦ تصنیف: راز پنهان (دل می‌رود ز دستم...)
۴. **نوا** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: نوا و مرکب‌خوانی (بیات ترک، سه‌گانه) - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: اهل عشق (بگذار تا مقابل روی تو بگذریم)
 - ♦ آواز: الهی آتش عشقم به جان زن
 - ♦ آواز: حکایت دوست (ما گدایان خیل سلطانیم)
 - ♦ آواز: تصنیف: جان و جهان! (دوش کجا بوده‌ای)
 - ♦ آواز: جور یار (غم زمانه خورم یا فراق یار کشم)
۵. **دستان** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: چهارگاه - اجرا: ۱۳۶۶ - انتشار: ۱۳۶۷ ۱۳۶۷
- ♦ آواز: اسیر نظر (از در آمدی و...)
 - ♦ آواز: می‌برزند ز مشرق شمع فلک زبانه
 - ♦ آواز: دریای عشق (دوش دور از رویت ای جان...)
 - ♦ تصنیف: صبح است ساقیا
۶. **سرو چمان** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: ماهر - اجرا: ۱۳۶۹ - انتشار: ۱۳۷۰ ۱۳۷۰
- ♦ آواز: دوستان یکدل (نه طریق دوستان است و...)
 - ♦ تصنیف: بی‌هم‌زمان (به سکوت سرد زمان)
 - ♦ تصنیف: سرو چمان
 - ♦ تصنیف: مرغ سحر
 - ♦ تصنیف: خاطر حزین
۷. **پیام نسیم** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: ابوعطا - اجرا: ۱۳۶۹ - انتشار: ۱۳۷۰ ۱۳۷۰
- ♦ آواز: مژده دلدار (ای صبا نکهتی از...)
 - ♦ آواز: درد شوق (دل از من برد و...)
 - ♦ تصنیف: پیام نسیم
 - ♦ تصنیف: عشق نهان (دل بردی از من...)
 - ♦ آواز: سودای عاشقی (دلبر برفت و...)
 - ♦ تصنیف: سرو خجل (ای که به پیش قامت...)
 - ♦ آواز: خوش آن ساعت که دیدار ته وینم
۸. **دل مجنون** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: شور (بیات ترک، افشاری) - اجرا: ۱۳۶۹ - انتشار: ۱۳۷۰ ۱۳۷۰
- ♦ آواز: بیک دوست
 - ♦ تصنیف: دل مجنون (در دل و جان خانه کردی عاقبت)
 - ♦ تصنیف: جفای صنم
 - ♦ آواز: بخت خواب (نفس بر آمد و کام از تو بر نمی‌آید)
 - ♦ تصنیف: یعنی چه
۹. **آسمان عشق** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ سعید فرچوری و محمدرضا شجریان) - دستگاه: سه‌گانه - اجرا: ۱۳۷۰ - انتشار: ۱۳۷۱ ۱۳۷۱
- ♦ آواز: وصف عشق (جانا حدیث حسنت...)
 - ♦ آواز: عاشق رسوا (زهی در کوی عشقت مسکن دل)
 - ♦ تصنیف: می‌دانم (به گرد دل همی گردی...)
 - ♦ تصنیف: آسمان عشق (چنان مستم...)
 - ♦ آواز: درد فراق (جانا ز فراق تو...)
۱۰. **دلشدگان** | آهنگساز: حسین علیزاده - دستگاه: مختلف - اجرا: ۱۳۷۰ - انتشار: ۱۳۷۱ ۱۳۷۱
- ♦ آواز: گلچهره
 - ♦ آواز: پاسبان دل
 - ♦ تصنیف: پیمانۀ عشق (زده‌ام باده نابی که مپرس)
 - ♦ تصنیف: امید عشق (به کجاها برد این امید ما را)
 - ♦ تصنیف: دلشدگان
 - ♦ آواز: کمان ابرو
۱۱. **خلوت‌گزیده** | آهنگساز: فرامرز پایور، پرویز مشکاتیان - دستگاه: شور - اجرا: ۱۳۵۸ ۱۳۵۸
- ♦ تصنیف: بخت خفته (مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو)
 - ♦ تصنیف: ای امان
 - ♦ آواز: خلوت‌گزیده
۱۲. **یاد ایام** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: شور - اجرا: ۱۳۷۱ - انتشار: ۱۳۷۴ ۱۳۷۴
- ♦ آواز: جان عشاق (دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود)
 - ♦ آواز: چشم بیمار
 - ♦ تصنیف: سلسله موی دوست
 - ♦ تصنیف: یاد ایام
 - ♦ تصنیف: زلف سیاه

- ۱۳. چشمه نوش** | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: راست پنجگاه و مرکبخوانی (دشتستانی، نوا، بیات اصفهان) - اجرا: ۱۳۷۴ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۱
- ♦ آواز: چشمه نوش (روشن از پرتوی رویت نظری نیست که نیست)
 - ♦ آواز: دلی دیرم که بیهودش نمی‌بو
 - ♦ تصنیف: میخانه
 - ♦ تصنیف: داغ دل (ما سرخوشان مست...)
- ۱۵. جان عشاق** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان (+ جواد معروفی و داریوش پیرنیاکان) - دستگاه: بیات اصفهان، شور - اجرا: ۱۳۶۴ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۱
- ♦ آواز: همای سعادت
 - ♦ آواز: نگارینا دل و جانم ته داری
 - ♦ آواز: آتش نهفته (حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت)
 - ♦ تصنیف: چندان که گفتم غم با طیبیان
 - ♦ تصنیف: جان عشاق
- ۱۶. همایون مثنوی** | آهنگساز: منصور صارمی - همایون و مرکبخوانی - اجرا: ۱۳۶۲ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۲
- ♦ آواز: سودای خیال (بود آیا که خرامان ز درم بازآیی)
 - ♦ آواز: دل آرزومند (بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی)
 - ♦ آواز: دلدارم تو باشی
 - ♦ آواز: نظر مستانه
 - ♦ آواز: دلی دارم چه دل محنت‌سرای
- ۱۷. گنبد مینا** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان (+ فرامرز پایور و داریوش پیرنیاکان) - دستگاه: دشتی، سه‌گاه، ماهور، چهارگاه - اجرا: ۱۳۶۴ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۳
- ♦ آواز: غم عشق (دیدی ای دل که غم عشق...)
 - ♦ تصنیف: گنبد مینا (دیده دریا کنم و...)
 - ♦ تصنیف: ساز قصه‌گو (تا دور چشم مست او...)
 - ♦ آواز: پیام نسیم (ز کوی یار می‌آید نسیم...)
- ۱۸. عشق داند** | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: ابوعطا - اجرا: ۱۳۵۹ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۳
- ♦ آواز: عشق داند (در نظریازی ما بی‌خبران حیرانند)
 - ♦ آواز: به کشت خاطر من غم نروید
 - ♦ تصنیف: بهار دلکش
- ۱۹. راز دل** | آهنگساز: فرامرز پایور - دستگاه: دشتی - اجرا: ۱۳۵۸ - انتشار: ۱۳۵۹ .. ۱۴
- ♦ آواز: چشم انتظار (نه لب گشایم از گل نه دل کشد به نبید)
 - ♦ تصنیف: راز دل (گریه را به مستی بهانه کردم)
 - ♦ آواز: بهار غم‌انگیز
 - ♦ تصنیف: از خون جوانان
- ۲۰. انتظار دل** | آهنگساز: فرامرز پایور - دستگاه: افشاری، شور (+ سه‌گاه) - اجرا: ۱۳۵۸ - انتشار: ۱۳۵۹ .. ۱۴
- ♦ تصنیف: ملکا
 - ♦ آواز: جلوه معشوق (بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت)
 - ♦ تصنیف: انتظار دل
 - ♦ آواز: حکایت دل (آن‌آنکه خاک را به نظر کیمیا کند)
- ۲۱. رسوای دل** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ مرتضی محجوبی و علی‌اکبر شیدا) - دستگاه: سه‌گاه - اجرا: ۱۳۷۵ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۵
- ♦ آواز: شب فراق (جزای آن که نگفتم...)
 - ♦ تصنیف: رسوای دل (من از روز ازل دیوانه بودم)
 - ♦ آواز: بی پا و سر (بجز غم خوردن عشقت...)
 - ♦ تصنیف: تار زلف
 - ♦ تصنیف: غم دل (از غم عشق تو ای صنم...)
 - ♦ تصنیف: تو دوری از برم، دل برم نیست
 - ♦ تصنیف: دل شیدا
- ۲۲. راست پنجگاه** | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: سه‌گاه - اجرا: ۱۳۵۵ - انتشار: ۱۳۷۷ .. ۱۶
- ♦ آواز: چاه زرخندان (در ازل پرتو حسنت...)
 - ♦ تصنیف: بت چین
 - ♦ آواز: یارب به خدائی خدائیت
 - ♦ آواز: صلاهی عشق (دلا یکدم رها کن آب و گل را)
 - ♦ تصنیف: چاه زرخندان
- ۲۳. شب وصل** | آهنگساز: داریوش طلائی، سعید فرجه‌پوری - دستگاه: ماهور - اجرا: ۱۳۷۶ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۶
- ♦ آواز: حدیث آرزومندی
 - ♦ تصنیف: شب وصل
 - ♦ آواز: منتهای عشق (هر لحظه در برم دل...)
 - ♦ تصنیف: شمع شب تار (شنیدم ماهی...)
 - ♦ تصنیف: ز دست محبوب
- ۲۴. معمای هستی** | آهنگساز: محمدرضا لطفی (+ حسین کسائی) - دستگاه: شور - اجرا: ۱۳۷۶ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۷
- ♦ آواز: غم عشق (مرا می‌بینی و هر دم زیادت می‌کنی دردم)
 - ♦ تصنیف: پرند شوشتری
 - ♦ آواز: معمای هستی (زاهد ظاهرپرست...)
 - ♦ تصنیف: نگار من (هرچه کنی بکن، مکن...)
 - ♦ آواز: چشم یاری
 - ♦ تصنیف: به تیغم گر زنی دست نگیرم
 - ♦ تصنیف: دل تنگ من
- ۲۵. چهره به چهره** | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: نوا - اجرا: ۱۳۵۶ - انتشار: ۱۳۷۷ .. ۱۸
- ♦ آواز: آتش نهفته (حسنت به اتفاق ملاحظت...)
 - ♦ تصنیف: چهره به چهره
 - ♦ تصنیف: ما را همه شب نمی‌برد خواب

۲۶. **شب سکوت کویر** | آهنگساز: کیهان کلهر - موسیقی محلی خراسان - اجرا: ۱۳۷۶ - انتشار: ۱۳۷۷ ۱۸
- ♦ آواز: تو که نازنده بالا دلربایی
 - ♦ آواز: دل بریان (لعل تو داغی نهاد...)
 - ♦ آواز و تصنیف: بارون
 - ♦ تصنیف: ای عاشقان
۲۷. **آرام جان** | آهنگساز: داریوش پیرنیکان - دستگاه: افشاری - اجرا: ۱۳۷۷ - انتشار: ۱۳۷۸ ۱۹
- ♦ تصنیف: آرام جان
 - ♦ آواز: غم‌سپار (خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی)
 - ♦ آواز: غم‌سپار (خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی)
 - ♦ آواز: غم‌سپار (خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی)
 - ♦ تصنیف: آفت عقل و دین (نه قدرت که با وی نشینم)
 - ♦ تصنیف: انتظار دل
۳۰. **آهنگ وفا** | دستگاه: ماهور - اجرا: ۱۳۷۸ ۲۰
- ♦ تصنیف: شب وصل
 - ♦ آواز: بادیه سودا (هشیار کسی باید...)
 - ♦ آواز: ملامت‌گوی عاشق (گرم باز آمدی محبوب...)
 - ♦ تصنیف: ز دست محبوب
 - ♦ آواز: نقش خال (خوشا دلی که مدام...)
 - ♦ تصنیف: آهنگ وفا
 - ♦ تصنیف: ز من نگارم
۳۱. **بوی باران** | آهنگساز: حسین یوسف‌زمانی - دستگاه: چهارگاه، افشاری - اجرا: ۱۳۷۸ ۲۱
- ♦ آواز: زنده عشق (بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز)
 - ♦ آواز: وصل و هجران (ای خدا این وصل را هجران مکن)
 - ♦ تصنیف: بوی باران
 - ♦ آواز: ترک مبتلا (مرا رها کن)
 - ♦ تصنیف: نی‌زن
۳۲. **پیوند مهر** | دستگاه: شور، ابوعطا - اجرا: ۱۳۶۳ ۲۲
- ♦ آواز: پیوند مهر (خفته خبر ندارد، سر بر کنار جانان)
 - ♦ آواز: تمنای دوست (هرکس به تماشایی رفتند به صحرائی)
 - ♦ تصنیف: ای ساریان
 - ♦ تصنیف: وداع یاران
۳۳. **زمستان است** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - در مقام داد و بیداد - اجرا: ۱۳۷۹ ۲۲
- ♦ آواز: سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است
۳۴. **بی تو به‌سر نمی‌شود** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - دستگاه: نوا، بیات کرد - اجرا: ۱۳۸۰ - انتشار: ۱۳۸۱ ۲۳
- ♦ آواز و تصنیف: بی تو به‌سر نمی‌شود
 - ♦ آواز: چندان که گفتم غم با طیبیان
 - ♦ تصنیف: مطرب دل (با من صنما...)
 - ♦ آواز: خورشید عالم (چون تو جانان منی...)
 - ♦ تصنیف: دل دیوانه
 - ♦ آواز: ره میخانه
۳۵. **فریاد** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر، محمدرضا شجریان) - دستگاه: راست‌پنجگاه، مرکب‌خوانی (دشتی، شور، همایون) - اجرا: ۱۳۸۱ - انتشار: ۱۳۸۲ ۲۴
- ♦ آواز و تصنیف: مریض عشق (هرکه سودای تو دارد...)
 - ♦ آواز: چهره به چهره
 - ♦ تصنیف: سمن‌بویان
 - ♦ آواز: دل ناصبور (تو را سری است که با ما فرو نمی‌آید)
 - ♦ آواز: بیا که رونق این کارخانه کم نشود
 - ♦ تصنیف: فریاد
 - ♦ آواز: یار دلنواز
 - ♦ آواز: سوز دل
 - ♦ آواز: خفقان
 - ♦ تصنیف: بوسه‌های باران
۳۶. **ساز خاموش** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - دستگاه: آواز دشتی - اجرا: ۱۳۸۴ ۲۵
- ♦ آواز: درمانده
 - ♦ آواز: به سر شوق سر کوی تو دیرم
 - ♦ آواز: درد شوق (دل از من برد و روی از من نهان کرد)
 - ♦ آواز: خسرو شیرین
 - ♦ تصنیف: ترک مبتلا (مرا رها کن)
 - ♦ تصنیف: ساز خاموش
۳۷. **سرود مهر** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - دستگاه: آواز بیات ترک و افشاری - اجرا: ۱۳۸۴ ۲۶
- ♦ تصنیف: عباران
 - ♦ آواز: عشق‌باز (دلیم تا عشق‌باز آمد در او جز غم نمی‌بینم)
 - ♦ آواز: غم‌پرست (در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع)
 - ♦ تصنیف: ای سلسله‌مو
 - ♦ آواز: زنده به عشق
 - ♦ تصنیف: نیایش
۳۸. **غوغای عشقبازان** | آهنگساز: مجید درخشانی (+سعید فرجپوری) - دستگاه: شور، افشاری - اجرا: ۱۳۸۶ ۲۷
- ♦ آواز: دل شکن (من چرا دل به تو دادم...)
 - ♦ آواز: غوغای عشقبازان
 - ♦ آواز: غوغای عشقبازان
 - ♦ آواز: دل شکن (من چرا دل به تو دادم...)
 - ♦ تصنیف: عشق حقیقی (چشم رضا و مرحمت...)
 - ♦ آواز: غوغای عشقبازان
 - ♦ تصنیف: در فراق (بسم از هوا گرفتن...)
 - ♦ آواز: شوریده عشق
 - ♦ آواز: عشق باقی (من اندر خود نمی‌یابم که روی از دوست برتام)
 - ♦ تصنیف: باده عشق (شکست عهد مودت...)

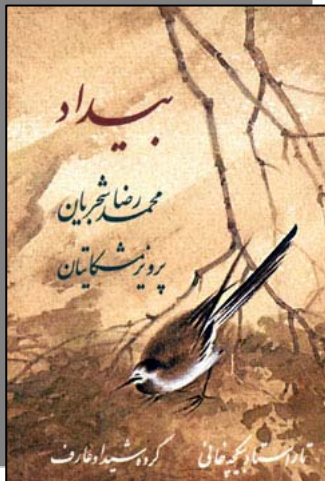
- **به یاد عارف (چاووش ۱) | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: آواز بیات ترک - اجرا: ۱۳۵۶** ۲۸
 ♦ آواز: چشم انتظار (نه لب گشایم از گل نه دل کشد به نبید)
 ♦ آواز: باز بانگی از نیستان می‌رسد
 ♦ تصنیف: به یاد عارف (بنشین به یاد منی)
- **جان جان (چاووش ۹) | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: بیات ترک - اجرا: ۱۳۵۵** ۲۸
 ♦ آواز: ای در میان جانم و جان از تو بی‌خبر
 ♦ آواز: عزم آن دارم که امشب مست مست
 ♦ تصنیف: نامدگان و رفتگان، از دو کرانه زمان
- **گلبنگ ۱ (بت چین) | آهنگساز: فریدون شهبازیان - دستگاه: بیات اصفهان، ماهور - اجرا: ۱۳۵۶ - انتشار: ۱۳۵۷** ۲۹
 ♦ تصنیف: عشق تو
 ♦ آواز: اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا
 ♦ تصنیف: نگارم
 ♦ آواز: سایه معشوق (پیش از اینت پیش از این...)
- **گلبنگ ۲ (دولت عشق) | آهنگساز: حسین یوسف‌زمانی - دستگاه: ماهور، دشتی - اجرا: ۱۳۵۶ - انتشار: ۱۳۵۷** ۲۹
 ♦ تصنیف: مبتلا (نسیمی کز بن آن کاکل آید)
 ♦ آواز: دلی دیرم چو مرغ پا شکسته
 ♦ تصنیف: دولت عشق (من بر دل ز نوک غمزه...)
 ♦ آواز: سحرگه رهروی در سرزمینی
- **کنسرت پاریس | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: افشاری** ۳۰
 ♦ آواز: چو دست بر سر زلفش زخم به تاب رود
 ♦ تصنیف: الا یا ایهاالساقی أدر کأسا و ناولها
 ♦ آواز: طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
 ♦ تصنیف: دل مجنون (در دل و جان خانه کردی عاقبت)
 ♦ آواز: الا ای طوطی گویای اسرار
 ♦ آواز: گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سرآید
- **سپیده (چاووش ۶) | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: ماهور - اجرا: ۱۳۵۸** ۳۱
 ♦ آواز: بشارت (زمانه قرعه نو می‌زند به نام شما)
 ♦ تصنیف: ایرانی، به سر کن خوان هستی
 ♦ آواز: دلا دیدی که خورشید از شب سرد
 ♦ تصنیف: ایران ای سرای امید
- **دود عود | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: نوا - اجرا: ۱۳۶۶** ۳۱
 ♦ آواز: دریای عشق (عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق)
 ♦ آواز: آتش عشق تو در جان خوشتر است
 ♦ آواز: در عشق تو عقل سرنگون گشت
 ♦ تصنیف: دود عود (ای یوسف خوشنام ما)
- **در خیال | آهنگساز: مجید درخشانی - دستگاه: سه‌گانه، بیات ترک - اجرا: ۱۳۷۴ - انتشار: ۱۳۷۵** ۳۲
 ♦ آواز: در خیال (خیرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی)
 ♦ تصنیف: سر آن ندارد امشب که برآرد آفتابی
 ♦ آواز: برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
 ♦ تصنیف: هوس خیال (آمده‌ام که سر نهم عشق تو را به سر برم)
- **رباعیات خیام | آهنگساز: فریدون شهبازیان - دستگاه: شور** ۳۳
- **دیلمان | آهنگساز: فرامرز پایور** ۳۴
 ♦ آواز: من همان نایم که گر خوش بشنوی
 ♦ آواز: باز آ و دل تنگ مرا مونس جان باش
 ♦ آواز: ندانم به حقیقت که در جهان به که مانی
 ♦ آواز: درد شوق (دل از من برد و...)
- **بهاریه | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: آواز ماهور و چهارگاه** ۳۴
 ♦ آواز: پیام نسیم (ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوری)
 ♦ آواز: سحر بیوی نسیمت به مژده جان سپرم
- **ساز قصه‌گو | آهنگساز: فرامرز پایور (+ داریوش پیرنیکان و محمدرضا شجریان) - دستگاه: سه‌گانه، شور - اجرا: ۱۳۵۹ - انتشار: ۱۳۷۵** ۳۵
 ♦ آواز: حکایت دل (انان که خاک را به نظر کیمیا کنند)
 ♦ تصنیف: ساز قصه‌گو
 ♦ آواز: حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت
 ♦ تصنیف: چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی)
- **جام تهی | آهنگساز: فریدون شهبازیان (+ حبیب... بدیعی، محمدرضا لطفی، فرامرز پایور، حسین علیزاده) - دستگاه: ماهور - اجرا: دهه ۴۰ - انتشار: ۱۳۸۴ .. ۳۵**
 ♦ آواز: پر کن پیاله را
 ♦ تصنیف: کوچه‌سار شب (در این سرای بی کسی...)
- **بهار دلکش | آهنگساز: فرامرز پایور** ۳۶
 ♦ تصنیف: بهار دلکش
 ♦ تصنیف: گرلی (شبی مجنون به لیلی گفت...)
 ♦ تصنیف: شمع و پروانه (شبی یاد دارم که چشم نخفت)
 ♦ تصنیف: افتخار آفاق + بار غم
 ♦ تصنیف: گل باغ آشنایی (ز دو دیده خون فشانم)
 ♦ آواز: چه شود به چهره زرد من
 ♦ تصنیف + آواز: شب نیشابور (آمد سحری ندا ز میخانه ما)

- **بت چین** | آهنگساز: فرامرز پایور ۳۷
- ♦ تصنیف: باغ نظر
 - ♦ تصنیف: باغ نظر
 - ♦ تصنیف: نبود ز رخت قسمت ما غیر نگاهی
 - ♦ تصنیف: ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن
 - ♦ تصنیف: رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانه
 - ♦ تصنیف: صبحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن
 - ♦ تصنیف: بت چین
 - ♦ تصنیف: دل شیدا (تو دوری از برم دل در برم نیست)
 - ♦ تصنیف: به یاد عارف (بنشین به یادم شی)
 - ♦ تصنیف: ناز لیلی (غمتم در نهانخانه دل نشیند)
 - ♦ تصنیف: داروگ (خشک آمد کشتگاه من)
- **قاصدک** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: راست پنجهگاه، ماهور، دشتی - اجرا: ۱۳۷۳ ۳۸
- ♦ آواز: شب فراق (جزای آن که نگفتم شکر روز وصال)
 - ♦ آواز: صورت نبندد ای صنم بی زلف تو آرام دل
 - ♦ آواز: ترک مبتلا (مرا رها کن)
 - ♦ تصنیف: قاصدک
 - ♦ آواز: عشق در دل ماند و یار از دست رفت
 - ♦ آواز: بمیرم تا تو چشم تر نبینی
 - ♦ تصنیف: شب (هست شب یک شب دم کرده و خاک...)
- **خزان** | آهنگساز: فرامرز پایور ۳۹
- ♦ تصنیف: هزارستان چمن
 - ♦ تصنیف: به یاد داری ماه من
 - ♦ تصنیف: باد صبا بر گل گذر کن
 - ♦ تصنیف: خسته‌پر (به تو مشغول بود خاطر ارباب نظر)
 - ♦ تصنیف: ترک آشیانه (ای کیوتر از آشیان کرانه کردی)
 - ♦ تصنیف: خزان
 - ♦ تصنیف: اشک مهتاب (به من گفتمی که دل دریا کن ای دوست)
 - ♦ تصنیف: چشم نرگ (خواهم که بر زلفت هر دم زخم شانه)
- **چاووش** ۴۰
- ♦ تصنیف: شب‌نورد (شب است و چهره میهن سیاهه)
 - ♦ تصنیف: رزم مشترک (همراه شو عزیز)
 - ♦ تصنیف: تنیده یاد تو
 - ♦ تصنیف: میهن (ایران خورشیدی تابان دارد)
- **سایر** ۴۱
- ♦ تصنیف: عشق گریزان (ای عشق من کو عهد و پیمان)
 - ♦ تصنیف: موج (نفس می‌زند موج)
 - ♦ تصنیف: عشق پیری (بره گه کار مو و تو دره بالا می‌گیره)
 - ♦ تصنیف: یار وفادار (اگر که دور از تو شوم)
 - ♦ تصنیف: جوانی (ای غم بگو با جوانم چه کردی)
 - ♦ تصنیف: عبور سالها (دل به غم سپردم)
 - ♦ آواز: صیام + ربنا
 - ♦ تصنیف: مرغ خوشخوان

- ۴۳ ۱۳۸۲ انتشار: همایون - دستگاه: دستگاه: انتشار: ۱۳۸۲ **ا. نسیم وصل | آهنگساز: محمدجواد ضرابیان - دستگاه: همایون - انتشار: ۱۳۸۲**
- ♦ تصنیف: نبسته‌ام به کس دل، نبسته کس به من دل
 - ♦ آواز: مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است
 - ♦ تصنیف: شد ز غمت خانه سودا دلم
 - ♦ تصنیف: ای عاشقان، ای عاشقان، من از کجا عشق از کجا
 - ♦ تصنیف: بس که جفا ز خار و گل دید دل رمیده‌ام
 - ♦ تصنیف: مرا عمری به دنبالت کشاندی
 - ♦ تصنیف: دلا شبها نمی‌نالی به زاری
 - ♦ تصنیف: نسیم وصل به افسردگان چه خواهد کرد
- ۴۴ ۱۳۸۳ انتشار: شور دشتی - دستگاه: شور دشتی - انتشار: ۱۳۸۳ **ب. ناشکیبا | آهنگساز: اردشیر کامکار - دستگاه: شور دشتی - انتشار: ۱۳۸۳**
- ♦ تصنیف: چه دانستم که این سودا مرا زین‌سان کند معنون
 - ♦ آواز: ز حد بگذشت مشتاقی و صبرم در غمت بارا
 - ♦ تصنیف: گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است
 - ♦ آواز: تو را من زهر شیرین خوانم ای عشق
 - ♦ آواز: تا تو به خاطر منی کس مگذشت بر دلم
 - ♦ تصنیف: ای با من و پنهان شده، از دل سلامت می‌کنم
- ۴۵ ۱۳۸۳ انتشار: سه‌گاه - دستگاه: سه‌گاه - انتشار: ۱۳۸۳ **ت. شوق دوست | آهنگساز: محمدجواد ضرابیان - دستگاه: سه‌گاه - انتشار: ۱۳۸۳**
- ♦ آواز: شوق دوست (اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست)
 - ♦ تصنیف: دلشده (ای پناه بی‌پناهان)
 - ♦ تصنیف: بخت سرکش (عیشم مدام است از لعل دلخواه)
 - ♦ آواز: شوق دوست (جمال در نظر و شوق همچنان باقی است)
 - ♦ تصنیف: مست نگاه (لب خندان تو)
 - ♦ آواز: دریای دل (همچو نی می‌نالم از سودای دل)
 - ♦ تصنیف: بت عاشقان (نازنین ای سمن)
- ۴۶ ۱۳۸۴ انتشار: نوا - دستگاه: نوا - انتشار: ۱۳۸۴ **ث. نقش خیال | آهنگساز: علی قمصری - دستگاه: نوا - انتشار: ۱۳۸۴**
- ♦ تصنیف: وه که جدا نمی‌شود نقش تو از خیال من
 - ♦ تصنیف: توبه‌شکن (از این تنگین قفس جانا پریدی)
 - ♦ تصنیف: دوی دل (دلی کز تو سوزد چه باشد دوایش)
 - ♦ تصنیف: سواران (تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم)
 - ♦ آواز: گناه عشق (بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست)
- ۴۷ ۱۳۸۵ انتشار: مختلف - دستگاه: مختلف - انتشار: ۱۳۸۵ **ج. با ستاره‌ها | آهنگساز: محمدجواد ضرابیان - دستگاه: مختلف - انتشار: ۱۳۸۵**
- ♦ تصنیف: غمگسار (چه غریب ماندی ای دل)
 - ♦ تصنیف: غریبانه (بگردید بگردید، در این خانه بگردید)
 - ♦ تصنیف: فریاد غم (ای سینه امشب از غمش، فریاد کن)
 - ♦ تصنیف: سنگدل (سنگدلا چرا دگر، جور و جفا نمی‌کنی)
 - ♦ تصنیف: تو کیستی که من اینگونه بی‌تو بی‌تابم
 - ♦ تصنیف: با ستاره‌ها (شب که می‌رسد از کناره‌ها)
 - ♦ تصنیف: دشت بی‌حاصل
 - ♦ تصنیف: افسونگر (تو که بالا بلند و نازنینی)
- ۴۸ ۱۳۸۷ انتشار: بیات اصفهان - دستگاه: بیات اصفهان - انتشار: ۱۳۸۷ **ح. خورشید آرزو | آهنگساز: سعید فرجیوری - دستگاه: بیات اصفهان - انتشار: ۱۳۸۷**
- ♦ آواز: خورشید آرزو (بگذار سر به سینه من)
 - ♦ تصنیف: چین زلف (ای صبا گر بگذری)
 - ♦ آواز: عشق پاک (ای شب به پاس صحبت دیرین)
 - ♦ تصنیف: اسرار عشق (با مدعی مگویید)
 - ♦ آواز: دلشده (خوشا دردی که درمانش تو باشی)
 - ♦ تصنیف: وطن
 - ♦ تصنیف: مرغ سحر
- ۴۹ ۱۳۸۷ انتشار: دشتی - دستگاه: دشتی - انتشار: ۱۳۸۷ **خ. قیژک کولی | آهنگساز: حمید متبسم - دستگاه: دشتی - انتشار: ۱۳۸۷**
- ♦ تصنیف: عاشقانه (در تارهای عشق تو پیچیده‌ام عزیز)
 - ♦ آواز: بوی عشق
 - ♦ تصنیف: قیژک کولی
 - ♦ آواز: کمند زلف
 - ♦ تصنیف: زاهی عشق

۱. بیداد

ساز: مقدمه (یک الف و یک ب)



آواز: یاران را چه شد (دو + چهار) - کلام: حافظ (ترتیب متفاوت)

یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد
 آب حیوان تیره‌گون شد خضر فرخ پی کجاست
 کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی
 لعلی از کان مروت بر نیامد سالها است
 شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار
 صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخاست
 گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند
 زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
 حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش

دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد
 خون چکید از شاخ گل ابر بهاران را چه شد
 حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
 تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
 مهربانی کی سر آمد شهر یاران را چه شد
 عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد
 کس به میدان در نمی‌آید سواران را چه شد
 کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد
 از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد

ساز: قطعه سوز و گداز (سه)

تصنیف: یاد باد (پنج) - کلام: حافظ

روز وصل دوستداران یاد باد
 کام از تلخی غم چون زهر گشت
 گرچه یاران فارغند از یاد من

یاد باد آن روزگاران یاد باد
 بانگ نوش شادخواران یاد باد
 از من ایشان را هزاران یاد باد

مبتلا گشتم در این بند و بلا
 گرچه صد رود است از چشمم روان
 راز حافظ بعد از این ناگفته ماند

کوشش آن حق‌گذاران یاد باد
 زنده‌رود باغ کاران یاد باد
 ای دریغا رازداران یاد باد

ساز: پیش‌درآمد همایون (شش)

ساز: چهارمضرب همایون (هفت)



آواز: عاشق مسکین (هشت + ده + دوازده) - کلام: حافظ

باغبان گر پنج‌روزی صحبت گل بایدش
 ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
 رند عالم سوز را یا مصلحت بینی چه کار
 تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است
 با چنین زلف و رخس باذا نظر بازی حرام
 نازها زان نرگس مستانه‌اش باید کشید
 ساقیا در گردش ساغر تمل تا به چند
 کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود

بر جفای خار هجران صبر بلیل بایدش
 مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش
 کار ملک است آنچه تدبیر و تأمل بایدش
 راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش
 هرکه روی یاسمین و جعد سنبل بایدش
 این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بایدش
 دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش
 عاشق مسکین چرا چندین تحمل بایدش

ساز: چهارمضرب بیداد (نه)

آواز: دل رمیده (سیزده) - کلام: حافظ

دلم رمیده شد و غافلم من درویش
 چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم
 خیال، حوصله بحر می‌بزد هیهات
 بنازم آن مژه شوخ عافیت‌کش را

که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش
 که دل به دست کمان‌بروئی است کافرکیش
 چه‌ها است در سر این فطرة محال‌اندیش
 که موج می‌زندش آب نوش بر سر نیش

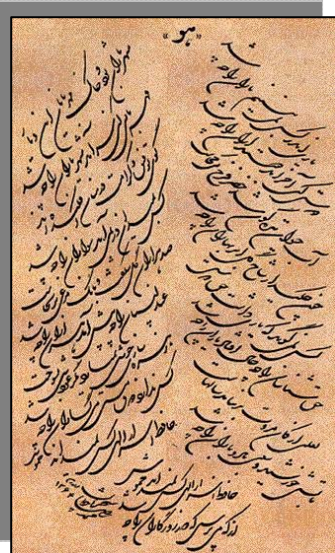
ز آستین طیبیان هزار خون بچکد
 به کوی میکده گریان و سرفکنده روم
 نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر
 بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ

گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش
 چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش
 نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش
 خزانهای به کف آور زگنج قارون بیش

تصنیف: باغ نظر (چهارده) - کلام: سعدی

آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامت
 باغ تفرج است و بس، میوه نمی‌دهد به کس
 داروی دل نمی‌کنم کانکه مریض عشق شد
 هرکه فدا نمی‌کند دینی و مال و سر
 جنگ نمی‌کنم اگر دست به تیغ می‌برد
 کاش که در قیامتش بار دگر بدیدی
 هرکه هوا گرفت و رفت از پی آرزوی دل

هرچه کند به شهادی کس نکند ملامتش
 جز به نظر نمی‌رسد سبب درخت قامتش
 هیچ دوا نیاورد باز به استقامتش
 گو غم نیکوان مخور تا نخوری ندامتش
 بلکه به خون مطالبت هم نکنم قیامتش
 کانچه گناه او بود من بکنم غرامتش
 گوش مدار سعدیا بر خبر سلامتش



۲. آستان جانان

ساز: پیش درآمد سرائنداز (یک)

ساز: چهارمضرب سروناز (سه)

آواز: خاطر حزین (چهار) - کلام: حافظ

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
هر کاو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد
صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد
نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هریک به کسی دادند
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد
کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

آواز (پنج) - کلام: باباطاهر

سری دیرم که سامانش نمی‌بو
اگر باور نداری سوی من آی

غمی دیرم که پایش نمی‌بو
ببین دردی که درمانش نمی‌بو

خوش آن ساعت که یار از در آیو
ز دل بیرون کنم چون را به صد شوق

شو هجرون و روز غم سر آیو
همین واجم که جایش دلبر آیو

تصنیف: آستان جانان (شش) - کلام: حافظ (ترتیب متفاوت)

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد
شده رهن سلامت زلف تو وین عجب نیست
بر آستان جانان گر سر توان نهادن
درویش را نباشد برگ سرای سلطان
قد خمیده ما سهلت نماید اما

شعری بخوان که با آن رطل گران توان زد
گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد
گلپانگ سربلندی بر آسمان توان زد
ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد
بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

در خانقه ننگند اسرار عشق بازی
اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند
گر دولت وصال خواهد دری گشودن
عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است
حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی

جام می مغانه هم با مغان توان زد
عشق است و داد اول بر نقد جان توان زد
سرها بدین تخیل بر آستان توان زد
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

آواز: استغناى عشق (نه) - کلام: حافظ

سینه مالامال درد است ای درینا مرهمی
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع جو گل
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست
خیز تا خاطر به آن ترک سمرقندی دهیم
گریه حافظ چه سجد پیش استغناى عشق

دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی
ساقیا جامی به من ده تا بیاسیم دمی
صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی
شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی
عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی
رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی‌غمی
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی
کاندر این طوفان نماید هفت دریا شبنمی

آواز (ده) - کلام: باباطاهر

دلا از دست تنهایی به چونم
شوان تار از درد جدایی
عزیزون از غم و درد جدایی
گرفتارم به دام غربت و درد
فلک کی بشنوه آه و فغونم
یک عمری بگذرونم با غم و درد
نمی‌دونم دلم دیوونه کیست
نمی‌دونم دل سرگشته مو
نصیب کس نوی درد دل مو
کسی بو از غم و دردم خبردار
دلی دیرم که بهبودش نمی‌بو
به بادش می‌نهم، نش می‌بره باد

ز آه و ناله خود در فغونم
کره فریاد مغز استخونم
به چشمونم نمونه روشنایی
نه یار و همدمی نه آشنایی
به هر گردش زنه آتش به چونم
به کام دل نگرده آسمونم
اسیر نرگس مستونه کیست
کجا می‌گردد و در خونه کیست
که بسپاره غم بی‌حاصل مو
که داره مشکلی چون مشکل مو
نصیحت می‌کرم سودش نمی‌بو
بر آتش می‌نهم دودش نمی‌بو

بود درد مو و درمونم از دوست
اگه قصابم از تن واکره پوست
مو آن آزرده بی‌خانمونم
مو آن سرگشته‌خارم در بیابون
به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
مو که افسرده حالم چون ننالهم
همه گویند فلانی ناله کم کن
به آهی گنبد خضرا بسوجم
بسوجم از نه کارم را بساجی
غم عشقت بیابون پرورم کرد
به مو گفتم صبوری کن صبوری

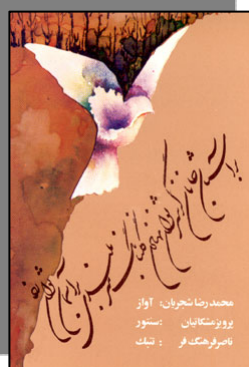
بود وصل مو و هجرونم از دوست
جدا هرگز نگرده چونم از دوست
مو آن محنت‌نصیب سخت‌چونم
که هر بادی وزه پیشش دوونم
به دریا بنگرم دریا ته وینم
نشان از قامت رعنا ته وینم
شکسته پر و بالم چون ننالهم
ته آبی در خیالم چون ننالهم
فلک را جمله سر تا پا بسوجم
چه فرمایی بساجی یا بسوجم
هوای بخت بی بال و پرم کرد
صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

تصنیف شیدایی (یازده) - کلام: حافظ

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
دل که آینه صافی است غباری دارد
شرح این قصه مگر شمع برآرد به زبان

خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی
از خدا می‌طلبم صحبت روشن رای
ور نه پروانه ندارد به سخن پروایی

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست
زین دایره مینا خونین جگرم می‌ده
گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی



۳. سر عشق

آواز: سر عشق (پنج) - کلام: سعدی

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم
 به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم
 حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد
 مگر تو روی بیوشی و فتنه بازنشانی
 من رمیده‌دل آن به که در صیاح نیایم

نبود بر سر آتش میسر م که نجوشم
 شمایل تو بدیدم نه عقل ماند و نه هوشم
 دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم
 که من قرار ندارم که دیده از تو بیوشم
 که گر ز پای درآیم به در برند به دوشم

بیا به صلح من امروز و در کنار من امشب
 مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم
 به زخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت
 مرا بگویی که سعدی طریق عشق رها کن
 به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل

آواز (هفت) - کلام: باباطاهر

بود درد مو و درمونم از دوست
 اگه قصایم از تن واکره پوست
 خوشا آنون که سودای تو دیرن
 به دل دیرم تمنای کسان

بود وصل مو و هجروم از دوست
 جدا هرگز نگرده جونم از دوست
 که سر پیوسته در پای تو دیرن
 که اندر دل تمنای تو دیرن

گلی که خم (خودم) بدادم پیچ و تابش
 به درگاه الهی کی روا بی
 خداوندا مو بیزارم از این دل
 ز بس نالیدم از نالیدنم تنگ

به آب دیده‌گونم دادم آبش
 گل از مو دیگری گیره گلابش
 شو و روزان در آزارم از این دل
 ز مو بستون که بیزارم از این دل

تصنیف: عشق تو (یازده) - کلام: علی اکبر شیدا

عشق تو آتش جانا زد بر دل من
 روی تو چون دیده دل بهتر ز لیلی
 وصل تو مشکل مشکل، جان دادن آسان

بر باد غم داد آخر آب و گل من
 شد بند زنجیر دام مجنون دل من
 یارب کن آسان اسان، این مشکل من

تصنیف: راز پنهان (هشت) - کلام: حافظ

دل می‌رود زدمت صاحب‌لان خدا را
 کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز
 ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
 در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل
 ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
 آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
 در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
 شاید که باز بینی دیدار آشنا را
 نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
 هات الصبوح، هبوا! یا ایها السکارا
 روزی تقدی کن درویش بی‌نوا را
 با دوستان مروت با دشمنان مدارا
 گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

آواز: بی‌قرار (ده) - کلام: مولانا (تفاوت کلام)

در هوایت بی‌قرارم روز و شب
 روز و شب را همچو خود مجنون کنم
 جان و دل می‌خواستی از عاشقان
 تا نیایم آنچه در مغز من است
 تا که عشقت مطربی آغاز کرد
 می‌زنی تو زخمه و بر می‌رود
 ساقی‌ای کردی بشر را چون صبح
 ای مہار عاشقان در دست تو

سر ز پایت برندارم روز و شب
 روز و شب را کی گذارم روز و شب
 جان و دل را می‌سپارم روز و شب
 یک زمانی سر نخارم روز و شب
 گاه چنگم گاه تارم روز و شب
 تا به گردون زیر و زارم روز و شب
 زان خمیر اندر خمارم روز و شب
 در میان این قطارم روز و شب

می‌کشم مستانه بارت بی‌خبر
 تا بنگشایی به قنقدت روزهام
 چون ز خوان فضل روزه بشکنم
 جان روز و جان شب ای جان تو
 تا به سالی نیستم موقوف عید
 زان شبی که وعده کردی روز وصل
 بس که کشت مهر جانم تشنه است

همچو اشتر زیر بارم روز و شب
 تا قیامت روزه دارم روز و شب
 عید باشد روزگارم روز و شب
 انتظارم انتظارم روز و شب
 با مه تو عیدوارم روز و شب
 روز و شب را می‌شمارم روز و شب
 ز ابر دیده اشکبارم روز و شب

۴. نوا

ساز: قطعه طلوع (یک)

ساز: قطعه نرفت (چهار) - صبا، هرمزی، پرویز مشکاتیان

آواز: اهل عشق (دو + سه) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم
 شوق است در جدایی و جور است در نظر
 گفتم ز خاک بیشترند اهل عشق من
 ما را سری است با تو که گر خلق روزگار
 روی او به روی ما نکنی حکم از آن توست

دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم
 هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم
 از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم
 دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم
 باز آ که روی در قدمانت بگستریم

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت بلعجب!
 نه بوی مهر می‌شنویم از تو ای عجب
 از دشمنان برند شکایت به دوستان
 ما خود نمی‌رویم دوان در قفای کس
 سعدی تو کیستی که در این حلقه کمند

در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم
 نه روی آن که مهر دگر کس بپرویم
 چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم
 آن می‌برد که ما به کمند وی اندریم
 چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم

آواز: حکایت دوست (پنج) - کلام: سعدی

ما گدایان خیل سلطانیم
 بنده را نام خویشتن نبود
 گر برانند و گر ببخشایند
 چون دلارام می‌زند شمشیر
 دوستان در هوای صحبت یار
 مر خداوند عقل و دانش را

شهربند هوای جانانیم
 هرچه ما را لقب دهند آنیم
 ره به جای دگر نمی‌دانیم
 سر بیازیم و رخ نگردانیم
 زر فشانند و ما سر افشانیم
 عیب ما گو مکن که نادانیم

هر گلی نو که در جهان آید
 تنگ‌چشمان نظر به میوه کنند
 تو به سیمای شخص می‌نگری
 هرچه گفتیم جز حکایت دوست
 سعدی بی وجود صحبت یار
 ترک جان عزیز بتوان گفت

ما به عشقش هزارستانیم
 ما تماشاکنان بستانیم
 ما در آثار صنع حیرانیم
 در همه عمر از آن پشیمانیم
 همه عالم به هیچ نستائیم
 ترک یار عزیز نتوانیم



اشهی لنا و اهل من قبله العذارا
 کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
 دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
 تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
 ساقی بده بشارت زندان پارسا را
 ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

آن تلخ‌کوش که صوفی ام‌الخبائثش خواند
 هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
 سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
 آیینت سکندر جام می است بنگر
 خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند
 حافظ به خود نوشید این خرقة می‌آلود

آواز: جور یار (شش) - کلام: سعدی

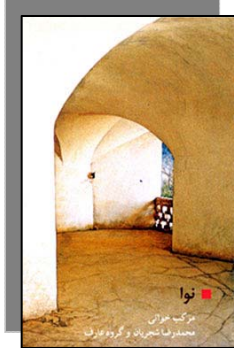
غم زمانه خورم یا فراق یار کشم
 نه قوتی که تو نام کناره جستن از او
 به طاقی که ندارم کدام بار کشم
 نه قدرتی که به شوخیش در کنار کشم
 چرا صبور نباشم که جور یار کشم
 ضرورت است که درد سر خمار کشم
 کمیته دیده سعدیش پیش خار کشم
 گلی چو روی تو گر در چمن به دست آید
 چو می توان به صبوری کشید جور عدو
 شراب خورده ساقی ز جام صافی وصل
 جفای دوست ز نم گرنه مردوار کشم

آواز (هفت) - کلام: باباطاهر

الهی آتش عشقم به جان زن
 چو شمع بر فروز از آتش عشق
 هزاران غم به دل اندوته دیرم
 به یک آه سحرگاه از دل تنگ

تصنیف: جان و جهان (هشت) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

جان و جهان! دوش کجا بوده ای
 دوش ز جگر تو جفا دیده ام
 نی غلطم، در دل ما بوده ای
 ای که تو سلطان وفا بوده ای
 آه که من دوش چه سان بوده ام
 چونکه در آغوش قبا بوده ای
 رشک برم کاش قبا بودی
 بی من بیچاره کجا بوده ای
 زهره ندارم که بگویم تو را
 یار سبک روح! به وقت گریز
 بی تو مرا رنج و بلا بند کرد
 آینه رنگ تو عکس کسی است
 رنگ رخ خوب تو آخر گواست
 تیزتر از باد صبا بوده ای
 باش که تو بند بلا بوده ای
 تو ز همه رنگ جدا بوده ای
 در حرم لطف خدا بوده ای
 پاک و هم رنگ بقا بوده ای
 رنگ تو داری، که ز رنگ جهان



۵. داستان

ساز: قطعه چکاد (یک)

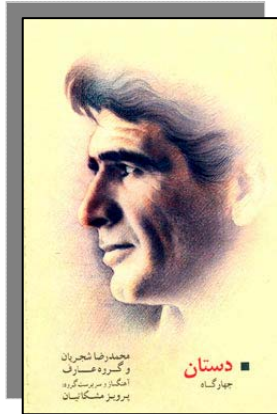
آواز: اسیر نظر (دو + سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

از در آمدی و من از خود بدر شدم
 گویشم به راه تا که خبر می دهد ز دوست
 گویی کز این جهان به جهان دگر شدم
 صاحب خیر بیامد و من بی خبر شدم
 گفتم بینمش مگر درد اشتیاق
 ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم
 چون شنیدم اوفتاده بدم پیش آفتاب
 مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
 دستم نداد قوت رفتن به پیش یار
 چندی به پای رستم و چندی به سر شدم

ساز: دخترک ژولیده (پنج) - استاد علی نقی وزیر

آواز: دریای عشق (شش) - کلام: سعدی (تفاوت کلام)

دوش دور از رویت ای جان جانم از غم تاب داشت
 نه از تفکر عقل مسکین پایگاه صبر دید
 (در تفکر عقل مسکین پایمال عشق شد
 کوس غارت زد فراق گرد شهرستان دل
 نقش نامت کرده دل محراب تسبیح وجود
 دیده ام می جست گفتندم نبینی روی دوست
 روزگار عشق خوبان، شهر، فائق می نمود
 (ز آسمان آغاز کارم سخت شیرین می نمود
 سعدی این ره مشکل افتاده است در دریای عشق



آواز (هفت) - کلام: سعدی

می برزند ز مشرق شمع فلک زبانه
 عقلم بزند لختی چند اختیار دانش
 آن کوزه بر کفم نه کاب حیات دارد
 صوفی چگونه گردد گرد شراب صافی
 ای ساقی صبحی درده می شبانه
 هوشم بپر زمانی تا کی غم زمانه
 گر تیر طعنه آید جان منش نشانه
 ز آب حیات بهتر خاک شرابخانه
 هم طعم نار دارد هم رنگ نار دانه
 گنجشک را نگنجد عنقا در آشیانه
 بشکبید اسپ چوبین از سیف و تازیانه
 صاحب هنر نگیرد بر بی هنر بهانه

تصنیف: صبح است ساقیا (هشت) - کلام: حافظ

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
 ز آن پیشتر که عالم فانی شود خراب
 دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
 ما را ز جام باده گلگون خراب کن
 ز روی که چرخ از گل ما کوزه ها کند
 ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم
 کار صواب باده پرستی است حافظا
 برخیز و عزم جزم به کار صواب کن

ع. سرو چمان

ساز: پیش درآمد ماهور (یک)

ساز: چهارمضراب (سه)

آواز: دوستان یکدل (چهار + هشت + نه) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی
 دلم از تو چون برنجد که به رحم در نگنجد
 نفسی بیا و بنشین سخنی بگو و بشنو
 غم دل به کس نگویم که بگفت رنگ رویم
 عجبیت نیاید از من سخنان سوزناکم
 نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
 اگر ت به هر که دنیا بدهند حیفا باشد

که به دوستان یکدل سر دست برفشانی
 که جواب تلخ گویی تو بدین شکردهانی
 که به تشنگی بمردم در آب زندگانی
 تو به صورتم نگه کن که سراپم بدانی
 عجب است اگر نسوزم چو به آتشم نشانی
 همه بر سر زباند و تو در میان جانی
 و گرت به هر چه عقبی بخزند رایگانی

تو نظیر من بینی و بدیل من بگیری
 نه عجب کمال حسنت که به صد زبان بگویم
 دل عارفان ربودند و قرار پارسایان
 مزن ای عدو به تیرم که بدین قدر نمیرم
 مده ای رفیق پندم که به کار در نبندم
 بت من چه جای لیلی که بریخت خون مجنون
 نه به وصل می‌رسانی نه به قتل می‌رهانی

عوض تو من نیابم که به هیچ کس نمائی
 که هنوز پیش ذکرت خجلم ز بی زبانی
 همه شاهدان بصورت، تو بصورت و معانی
 خبرش بگو که جانم بدهم به مزدگانی
 تو میان ما ندانی که چه می‌رود نهانی
 اگر این قمر بینی دگر آن سمر نخوانی
 نه به وصل می‌رسانی نه به قتل می‌رهانی

تصنیف: سرو چمان (پنج) - کلام: حافظ

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
 دی گل‌های ز طره‌اش کردم و از سر فسوس‌گفت که این سیاه کج گوش به من نمی‌کند
 تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او
 پیش کمان ابرویش لایه همی‌کنم ولی گوش کشیده است از آن گوش به من نمی‌کند
 با همه عطر دامنت آیدم از صبا عجب
 کز گذر تو خاک را مشک ختن نمی‌کند

چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه پرشکن
 دل به امید روی او همدم جان نمی‌شود
 ساقی سیم‌ساق من گر همه درد می‌دهد
 دستخوش جفا مکن آب رخم که فیض ابر
 کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده‌بند
 تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند

وه که دلم چه یاد از آن عهدشکن نمی‌کند
 جان به هوای کوی او خدمت تن نمی‌کند
 کیست که تن چو جام می‌جمله دهن نمی‌کند
 بی مدد سرشک من در عدل نمی‌کند
 تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند

تصنیف: بی‌همزیان (ده) - کلام: جواد آذر

هر دمی چون نی، از دل نالان، شکوه‌ها دارم
 روی دل هر شب، تا سحرگاهان، با خدا دارم
 هر نفس آهی است، کز دل خونین
 لحظه‌های عمر بی‌سامان، می‌رود سنگین
 اشک خون‌آلود من دامن، می‌کند رنگین
 به سکوت سرد زمان، به خزان زرد زمان
 نه زمان را درد کسی، نه کسی را درد زمان
 بهار مردمی‌ها دی شد
 زمان مهربانی طی شد
 آه از این دم‌سردی‌ها خدایا

نه امیدی در دل من، که گشاید مشکل من
 نه فروغ روی مهی، که فرود محفل من
 نه همزیان دردآگاهی
 که ناله‌ای خورد با آهی
 داد از این بی‌دردها خدایا
 نه صفایی ز دمسازی به جام می
 که گرد غم ز دل شوید
 که بگویم راز پنهان
 که چه دردی دارم بر جان
 وای از این بی‌همرازای خدایا

وه که به حسرت عمر گرامی سر شد
 همچو شراری از دل آذر بر شد و خاکستر شد
 یک نفس زد و هدر شد، روزگار من به سر شد
 چنگی عشقم راه جنون زد
 مردم چشمم جامه به خون زد - یارا
 دل نهم ز بی‌شکویی
 با فسون خود فریبی
 چه فسون نافر جامی
 به امید بی‌انجامی
 وای از این افسون‌سازی خدایا

تصنیف: خاطر حزین () - کلام: حافظ

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
 از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
 غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
 هر کاو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز

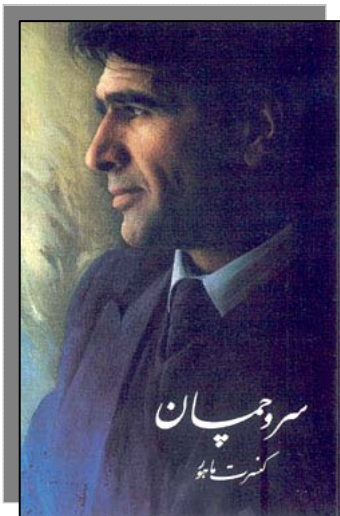
یک نکته از این معنی‌گفتم و همین باشد
 صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
 شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد
 نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هریک به کسی دادند
 در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
 کاین شاهد بازاری و آن پرده‌نشین باشد
 کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

تصنیف: مرغ سحر (یازده) - کلام: ملک‌الشعرا بهار

مرغ سحر ناله سر کن
 ز آه شور بار، این قفس را برشکن و زیر و زبر کن
 بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ
 نغمه آزادی نوع بشر سرا
 وز نفسی عرصه این خاک توده را
 پر شرر کن
 ظلم ظالم، جور صیاد
 ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
 شام تاریک ما را سحر کن
 نوبهار است، گل به بار است
 ابر چشم ژاله‌بار است
 این قفس چون دلم تنگ و تار است
 شعله فکن در قفس ای آه آتشین
 دست طبیعت گل عمر مرا مچین
 جانب عاشق نگه ای تازه گل از این
 بیشتر کن
 مرغ بی‌دل، شرح هجران، مختصر کن

عمر حقیقت به سر شد
 ناله عاشق، ناز معشوق
 راستی و مهر و محبت فسانه شد
 قول و شرافت همگی از میانه شد
 از بی‌دردی وطن، دین بهانه شد
 دیده تر شد
 ظلم مالک، جور ارباب
 ساغر اغنیا پر می ناب
 ای دل تنگ! ناله سر کن
 از قویدستان حذر کن
 ساقی گلچهره بده آب آتشین
 پرده دلکش بزن، ای یار دلنشین
 ناله برآر از قفس، ای بلبل حزین
 کز غم تو، سینه من پرشرر شد



۷. پیام نسیم

ساز: پیش درآمد ابوعطا (یک)

آواز: مزده دلدار (دو) - کلام: حافظ

ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار
بیر اندوه دل و مزده دلدار بیار
نکته روح فرا از دهن دوست بگو
نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام
شمه‌ای از نفحات نفس یار بیار
به وفای تو که خاک ره آن یار عزیز
بی غباری که پدید آید از اغیار بیار
گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب
بهر آسایش این دیده خونبار بیار

تصنیف: پیام نسیم (سه) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی
چو گل گر خورده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلطاها داد سودای زراندوزی
ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعل است
که زد بر چرخ فیروزه صغیر تخت فیروزی
به صحرا رو که از دامن غبار غم بپوشانی
به گلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی
چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
طریق کام‌بخشی چیست ترک کام خود گفتن
کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی
سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج‌روزی نیست حکم میر نوروزی

آواز: سودای عاشقی (چهار) - کلام: حافظ

دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد
یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
یا بخت من طریق مروت فرو گذاشت
یا او به شاهراه طریقت گذر نکرد
گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم
چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد

ساز: قطعه ضربی (شش)

آواز (هفت) - کلام: بابا طاهر

خوش آن ساعت که دیدار ته وینم
کمند عنبرین تار ته وینم
نه‌وینه خرمی هرگز دل مو
مگر آن دم که رخسار ته وینم
غم عالم همه کردی به بارم
مگر مو لوک مست سرقطارم
مهارم کردی و دادی به ناکس
فزودی هر زمان باری به بارم
نسیمی کز بن آن کاکل آبو
مرا خوشتر ز بوی سنبل آبو
چو شو گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بسترم بوی گل آبو

آواز: درد شوق (هشت) - کلام: حافظ

دل از من برد روی از من نهان کرد
خدا را با که این بازی توان کرد
شب تنهائیم در قصد جان بود
خیالش لطفهای بیکران کرد
چرا چون لاله خونین دل نباشم
که با ما نرگس او سرگران کرد
که را گویم که با این درد جان سوز
طیبیم قصد جان ناتوان کرد

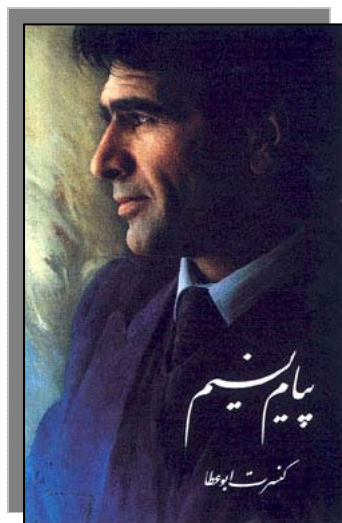
ساز: چهارمضرب رخس شمشیر (نه)

تصنیف: عشق نهان (ده) - کلام: صفای اصفهانی

دل بردی از من به یغما، ای ترک غارتگر من
دیدم چه آوردی ای دوست، از دست دل بر سر من
عشق تو در دل نهان شد، دل زار و تن ناتوان شد
رفی چو تیر و کمان شد از بار غم پیکر من
بار غم عشق او را، گردون نیارد تحمل
چون می‌تواند کشیدن، این پیکر لاغر من
می‌سوزم از اشتیاق، در آنشم از فراق
کانون من سینه من، سودای من آذر من
اول دلم را صفا داد آیینهم را جلا داد
آخر به باد فنا داد، عشق تو خاکستر من

تصنیف: سرو خجل (یازده) - کلام: علی اکبر شیدا

ای که به پیش قامتت، سرو چمن خجل شده / سوسن و گل به پیش تو بنده منفلع شده
تا به کی از غمت گدازم / در هجرت سوزم و بسازم - ای صنم سوزم و بسازم
در عشقت، سوزم ای، نگارا / خدا را، تو کم کن، جفا را



۸. دل مجنون

ساز: درآمد بیات ترک (یک)

ساز: چهارمضرب (دو)

ساز: رنگ بیات ترک (نه)

آواز: بیک دوست (سه) - کلام: سعدی

ای بیک بی‌خجسته که داری نشان دوست
حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود
ای یار آشنا علم کاروان کجاست
گر زر فدای دوست کند اهل روزگار
دردا و حسرتا که عنانم ز دست رفت

با ما مگو بجز سخن دلنشان دوست
یا از دهان آن که شنید از دهان دوست
تا سر نهمیم بر قدم ساربان دوست
ما سر فدای پای رسالت‌رسان دوست
دستم نمی‌رسد که بگیرم عنان دوست

رنجور عشق دوست چنانم که هرکه دید
گر دوست رانده را بکشد یا بی‌رورد
گر آستین دوست بیفتد به دست من
بی‌حسرت از جهان نرود هیچکس به درد
بعد از تو هیچ در دل سعدی گذر نکرد

رحمت کند مگر دل نامهربان دوست
تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
چندان که زنده‌ام سر من و آستان دوست
الا شهید عشق به تیر از کمان دوست
آن کیست در جهان که بگیرد مکان دوست

تصنیف: جفای صنم (چهار) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

صنما جفا رها کن کرم این روا ندارد
ز صبا همی رسیدم خبری که می‌پریدم
ز فلک فتاد شستم به محیط غرقه گشتم
به رخا چون زر من به بر چو سیم خامت
هله ساقیا سبکتر ز درون بیند آن در
همه عمر ایچنین دم بنده است شاد و خرم

بنگر بسوی دردی که ز کس دوا ندارد
ز غمت کنون دل من خبر از صبا ندارد
به درون بحر جز تو دلم آشنا ندارد
به زر او ربوده شد که چو تو دلریا ندارد
تو بگو به هرکه آید که سر شما ندارد
به حق جفای یاری که به کس وفا ندارد

به از این چه شادمانی که تو جانی و جهانی
برویم مست امشب به وثاق آن شکرلب
به چه روز وصل دلبر همه خاک می‌شود زر
به چه چشم‌های کودن شود از نگار روشن
هله من خموش کردم برسان دعا و خدمت

چه غم است عاشقان را که جهان بقا ندارد
که به جان کم گریزم چو کسی قبا ندارد
اگر آن جمال و منظر فر کیمیا ندارد
اگر آن غبار کویس سر توتیا ندارد
چه کند کسی که در کف بجز از دعا ندارد

آواز: بخت خواب (پنج ب) - کلام: حافظ

نفس بر آمد و کام از تو بر نمی‌آید
صبا به چشم من انداخت خاکی از کویس
قد بلند تو را تا به بر نمی‌گیرم
مگر به روی دل آرای یار ما ور نی
مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید

فغان که بخت من از خواب در نمی‌آید
که آب زندگی‌ام در نظر نمی‌آید
درخت کام و مرادم به بر نمی‌آید
به هیچ‌وجه دگر کار بر نمی‌آید
کز آن غریب بلاکش خبر نمی‌آید

ز شست صدق گشادم هزار تیر دعا
بسم حکایت دل هست با نسیم سحر
در این خیال به‌سر شد زمان عمر و هنوز
ز بس که شد دل حافظ رمیده از همه کس

ولی چه سود، یکی کارگر نمی‌آید
ولی به بخت من امشب سحر نمی‌آید
بلای زلف سیاهش به‌سر نمی‌آید
کنون ز حلقه زلفت بدر نمی‌آید

تصنیف: دل مجنون (شش) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

در دل و جان خانه کردی عاقبت
آمدی کانش در این عالم زنی
ای ز عشقت عالمی ویران شده
ای دل مجنون و از مجنون بتر
عشق را بی‌خویش بردی در حرم
شمع عالم بود عقل چاره‌گر
من تو را مشغول می‌کردم دلا

هر دو را ویرانه کردی عاقبت
وا نگشتی تا نکردی عاقبت
قصد این ویرانه کردی عاقبت
مردی مردانه کردی عاقبت
عقل را دیوانه کردی عاقبت
شمع را پروانه کردی عاقبت
یاد آن افسانه کردی عاقبت

یا رسول... ستون صبر را
یک سرم این سو است یک سر سوی تو
دانه‌ای بیچاره بودم زیر خاک
دانه‌ای را باغ و بستان ساختی
کاسه سر از تو پر از تو تهی
جان جانداران سرکش را به علم
شمس تبریزی که هر مر ذره را

استن حنانه کردی عاقبت
دوسرم چون شانه کردی عاقبت
دانه را دردانه کردی عاقبت
خاک را کاشانه کردی عاقبت
کاسه را پیمانه کردی عاقبت
عاشق جانانه کردی عاقبت
روشن و فرزانه کردی عاقبت

آواز: حکایت نی (هفت) - کلام: مولانا

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بریده‌اند
سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق
هر کسی کلو دور ماند از اصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
سر من از ناله من دور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد
آتش عشق است کاندز نی فتاد
نی حریف هر که از یاری برید
همچو نی زهری و تریاقی که دید
نی حدیث راه پرخون می‌کند
محرم این هوش جز بی‌هوش نیست
در غم ما روزها بی‌بگاه شد
روزها گر رفت گو رو باک نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد

از جدایها شکایت می‌کند
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق
بازجویید روزگار وصل خویش
جفت بد حالان و خوشحالان شدم
از درون من نجست اسرار من
لیک چشم و گوش را آن نور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
هر که این آتش ندارد نیست باد
جوشش عشق است کاندز نی فتاد
پرده‌های پرده‌های ما درید
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
قصه‌های عشق مجنون می‌کند
مر زبان را مشتری جز گوش نیست
روزها با سوزها همراه شد
تو پیمان ای آنک چون تو پاک نیست
هر که بی‌روزی است روزش دیر شد

در نیابد حال پخته هیچ خام
بند بگسل باش آزاد ای پسر
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
کوزه چشم حریصان پر نشد
هر که را جامه ز عشقی چاک شد
شاد باش ای عشق خوش سوادی ما
ای دوی نخوت و ناموس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا
با لب دمساز خود گرد جفتمی
هر که او از هم‌زبانی شد جدا
چون که گل رفت و گلستان درگذشت
جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای
چون نباشد عشق را پروای او
من چگونه هوش دارم پیش و پس
عشق خواهد کین سخن بیرون بود
آینت دانی چرا غماز نیست

پس سخن کوتاه باید والسلام
چند باشی بند سیم و بند زر
چند گنجد قسمت یک روزهای
تا صدف قانع نشد پر در نشد
او ز حرص و عیب کلی پاک شد
ای طیب جمله علت‌های ما
ای تو افلاطون و جالیئوس ما
کوه در رقص آمد و چالاک شد
طور مست و خر موسی صاعقا
همچو نی من گفتنیها گفتمی
بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
نشوی زان پس ز بلبل سرگذشت
زنده معشوق است و عاشق مرد‌های
او چو مرغی ماند بی‌پر وای او
چون نباشد نور یارم پیش و پس
آینه غماز نبود چون بود
زانک زنگار از رخس ممتاز نیست

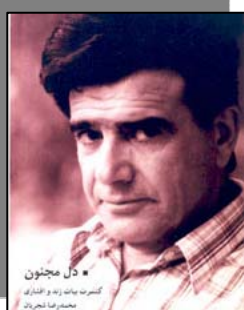
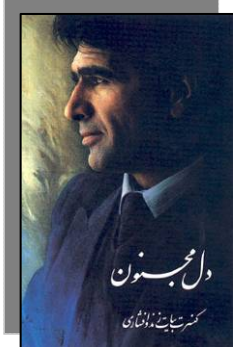
تصنیف: یعنی چه (هشت) - کلام: حافظ

ناگهان پرده بر انداخته‌ای یعنی چه
زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب
شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای
نه سر زلف خود اول تو به دستم دادی

مست از خانه برون تاخته‌ای یعنی چه
اینچنین با همه درساخته‌ای یعنی چه
قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه
بازم از پای در انداخته‌ای یعنی چه

سختت رمز دهان گفت و کمر سر میان
هر کس از مهره مهر تو به نقشی مشغول
حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار

از میان تیغ به ما آخته‌ای یعنی چه
عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه
خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه



۹. آسمان عشق

ساز: پیش‌درآمد و چهارمضرب (یک)

آواز: وصف عشق (دو) - کلام: عطار (در دو غزل متفاوت)

جانا حدیث حسنت در داستان نگنجد جولانگه جلالت در کوی دل نباشد در دل چو عشقت آمد سودای جان نماند پیغام خستگان در کوی تو که آرد دل کز تو بوی یابد در گلستان نپوید آن دم که عاشقان را نزد تو بار باشد بخشای بر غریبی کز عشق می‌نمیرد جان داد دل که روزی در کوی جای یابد آن دم که با خیالت دل را ز عشق گوید سودای زلف و خالت در هر خیال ناید	رمزی ز راز عشقت در صد زبان نگنجد جلوه‌گه جمالت در چشم و جان نگنجد در جان چو مهرت افتد عشق روان نگنجد کأنجا ز عاشقانت باد وزان نگنجد جان کز تو رنگ گیرد خود در جهان نگنجد مسکین کسی که آنجا در آستان نگنجد وانگه در آشیانت خود یک زمان نگنجد نشاخت او که آخر جای چنان نگنجد عطار اگر شود جان اندر میان نگنجد اندیشه وصال جز در گمان نگنجد	جانا شمع رویت در جسم و جان نگنجد وصلت چگونه جویم کاندر طلب نیاید هرگز نشان ندادند از کوی تو کسی را آهی که عاشقانت از حلق جان برآرند آنجا که عاشقانت یکدم حضور یابند اندر ضمیر دلها گنجی نهان نهادی عطار وصف عشقت چون در عبارت آرد
--	---	---

تصنیف: می‌دانم (سه) - کلام: مولانا

به گرد دل همی گردی، چه خواهی کرد؟ می‌دانم یکی بازی برآوردی که رخت دل همه بردی به یک غمزه جگر خستی پس آتش اندر او بستی به حق اشک گرم من، به حق آه سرد من مرا دل سوزد و سینه تو را دامن، این فرق است به دل گویم که چون مردان صبوری کن، دلم گوید دلا چون گرد برخیزی ز هر بادی، نمی‌گفتی جوایم داد دل کانه مه چو جفت و طاق می‌بازد چو در شطرنج شد قایم بریزد نرد شش پنچی	چه خواهی کرد، دل را خون، رخ را زرد؟ می‌دانم چه خواهی بعد از این بازی دگر آورد؟ می‌دانم بخوای پخت می بینم بخوای خورد می‌دانم که گرم پرس چون بینی، که گرم از سرد می‌دانم که سوز از سوز و دود از دود و درد از درد می‌دانم نه مردم نی زن، گر از غم ز زن تا مرد می‌دانم که از مردی برآوردم ز دریا گرد می‌دانم چو ترسا جفت گویم گر ز جفت و فرد می‌دانم بگویم مات غم باشم اگر این نرد می‌دانم
--	--

ساز: چهارمضرب مخالف (چهار) - سعید فرچپوری

آواز: درد فراق (پنج) - کلام: عطار

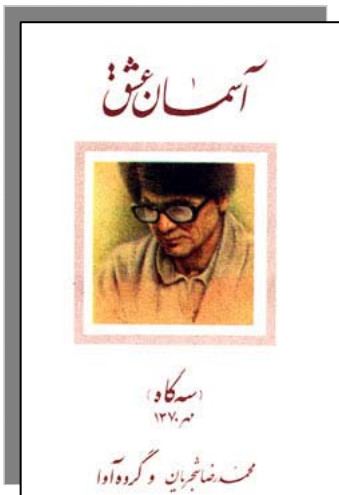
جانا ز فراق تو این محنت جان تا کی چون جان و دلم خون شد در درد فراق تو نآمد که آن آخر کز پرده برون آیی در آرزوی رویت ای آرزوی جانم بشکن به سر زلفت این بند گران از دل دل بردن مشتاقان از غیرت خود تا چند	دل در غم عشق تو رسوای جهان تا کی بر بوی وصال تو دل بر سر جان تا کی آن روی بدان خوبی در پرده نهان تا کی دل نوحه کنان تا چند، جان نعره‌زنان تا کی بر پای دل مسکین این بند گران تا کی خون خوردن و خاموشی زین دلشدگان تا کی	ای پیر مناجاتی در میکده رو بنشین اندر حرم معنی از کس نخرند دعوی گر طالب دلداری از کون و مکان بگذر گر عاشق دلداری ور سوخته یاری گفتی به امید تو بارت بکشم از جان عطار همی بیند کز بار غم عشقت
--	--	---

آواز: عاشق رسوا (شش) - کلام: عطار

زهی در کوی عشقت مسکن دل چکیده خون دل بر دامن جان از آن روزی که دل دیوانه توست منادی می‌کنند در شهر امروز چو رسوا کرد ما در درد عشقت	چه می‌خواهی از این خون خوردن دل گرفته جان پر خون دامن دل به صد جان من شدم در شیون دل که خون عاشقان بر گردن دل همی کوشم به رسواکردن دل	چو عشقت آتشی در جان من زد زهی خال و زهی روی چو ماهت مکن جانان دل ما را نگه‌دار چو گل اندر هوای روی خوبت بیا جانان دل عطار کن شاد
---	---	--

تصنیف: آسمان عشق (هفت) - کلام: مولانا

چنان مستم چنان مستم من امشب چنان چیزی که در خاطر نیاید به جان با آسمان عشق رفتم بشوی ای عقل دست خویش از من گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل به دستم داد آن یوسف ترنجی	که از چنبر، برون جستم من امشب چنانستم چنانستم من امشب به صورتگر در این پستم من امشب که در مجنون بیبوستم من امشب برون رو کز تو وارستم من امشب که هر دو دست خود خستم من امشب	چنانم کرد آن ابریق پر می نمی‌دانم کجایم لیک فرخ بیامد بر درم اقبال نازان چو واگشت او پی او می‌دویدم چو نحن اقریب معلوم آمد مبند آن زلف شمس‌الدین تبریز
---	---	---



۱۰. دلشدگان

آواز: گلچهره (دو | بیست و چهار) - کلام: علی حاتمی
 گلچهره میرس آن نغمه سرا از تو چرا جدا شد
 گلچهره میرس پروانه تو بی تو کجا رها شد
 مرنجان دلت را
 رها کن غمت را رها کن
 مخور غم مخور غم نگارا
 گلچهره بریز تو خون من بلبل نغمه زن را

تصنیف: پیمانه عشق (نه) - کلام: فریدون مشیری
 ساقیا؛ ساقیا؛ زدهام باده نابی که میرس
 جامی زدهام از چشم مهربان تو / سرخوش بردم خانه به خانه کو به کو
 هر دم ز چشمانش، جرعه‌ای از جان جهان / ریزد به گل من، روشتر از عالم جان
 ساقی چشمان او، پیمانه پیمانه عشق، ریزد به جام جانم
 حرفی دارد، رمزی گوید، شیدا کند ما را، یارا؛ یارا
 ساقی جامی دگر، آتش زان شعله‌ور
 به یک نظر، به یک نظر، ما را ز دست ما ببر

تصنیف: دلشدگان (یازده) - کلام: علی حاتمی، فریدون مشیری
 ما دلشدگان خسرو شیرین پناهیم
 ما کشته آن مهرخ خورشیدکلاهییم
 ما از دو جهان، غیر تو ای عشق نخواهیم
 صد شور زهان با ما، تاب و تب جان با ما
 در این سر بی سامان، غمهای جهان با ما
 با ساز و نی، با جام می، با یاد وی
 شوری دگر اندازیم در میکده جان

جمع مستان غزلخوانیم
 همه مستان سراندازیم
 سراندازیم سرافرازیم
 خبر این هنر ندانیم
 که هرچه می‌توانیم
 غم از دلها براندازیم

آواز: پاسبان دل (پانزده) - کلام: حافظ، فریدون مشیری
 پاسبان حرم دلشدهام شب همه شب
 دیده بخت به افسانه او شد در خواب
 یارم به یکلا پیرهن خوابیده زیر نسترن
 ای آفتاب آهسته نه پا در حرم یار من
 ترسم که بوی نسترن مست است و هشیارش کند
 ترسم صدای پای تو خواب است و بیدارش کند

تصنیف: امید عشق (شانزده) - کلام: فریدون مشیری
 به کجاها برد این امید ما را
 نشد این عاشق سرگشته صبور
 نشد این مرعک پر بسته رها
 به کجا می‌روم یارا / به کجا می‌برد ما را
 ره این چاره ندانم به خدا / نشود دل نفسی از تو جدا
 به هوایت همه جا در همه حال
 به امیدی بگشایم شب و روز پر و بال
 غم عشقت دل ما را / به کجاها برد بالا

آواز: کمان ابرو (هجده) - کلام: حافظ
 مرا چشمی است خون افشان ز دست آن کمان ابرو
 غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی
 هلالی شد تنم زمین غم که با طغرای ابرویش
 رقیبان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم
 روان گوشه‌گیران را جبینش طرفه گلزاری است
 دگر حور و پری را کس نگوید با چنین حسنی
 تو کافر دل نمی‌بندی نقاب زلف و می‌ترسم
 اگر چه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری

جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو
 نگارین گلشنش روی است و مشکین سایبان ابرو
 که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو
 هزاران گونه پیغام است و حاجب در میان ابرو
 که بر طرف سمن زارش همی‌گردد چمان ابرو
 که این را این چنین چشم است و آن را آن چنان ابرو
 که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو
 به تیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

۱۱. خلوت‌گزیده

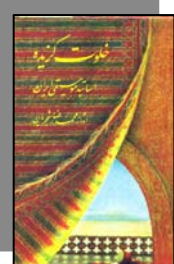
تصنیف: بخت خفته (یک) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)
 مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
 گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید
 گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
 گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش
 چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن
 آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
 تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عبار
 آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

آواز: خلوت‌گزیده (پنج + شش) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)
 خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است
 جانا به حاجتی که تو را هست با خدا
 ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم
 ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
 محتاج قصه نیست گرت قصد خون ماست
 جام جهان‌نما است ضمیر منیر دوست
 ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
 آن شد که بار منت ملاح بردمی
 ای عاشق گدا چو لب روح‌بخش یار
 حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است
 آخر دمی بیرس که ما را چه حاجت است
 آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است
 در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
 چون رخت از آن تو است به بغما چه حاجت است
 اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است
 احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است
 گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است
 می‌دانند وظیفه تقاضا چه حاجت است
 با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است

تصنیف: ای امان (هفت) - کلام: عارف قزوینی
 ای امان از فراقت امان
 از که گیرم سراغت امان
 چشم لیلی چو بر مجنون شد
 مردم از اشتیاق امان
 امان، امان، امان، امان
 دل ز دیدار او پر خون شد

خون شد از راه دل بیرون شد
 عارف و عامی از می مستند
 پای خم توبه را بشکستند
 امان، امان، امان، امان
 عهد و پیمان به ساغر بستند
 امان، امان، امان، امان



۱۲. یاد ایام

ساز: پیش درآمد شور (یک)

ساز: چهارمضرب (سه)

آواز: جان عشاق (چهار) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

دوش می آمد و رخساره برافروخته بود	تا کجا باز دل غمزه‌ای سوخته بود
رسم عاشق‌کشی و شیوه شهرآشوبی	جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
گرچه می گفت که زارت بکشم می دیدم	که نهانش نظری با من دلسوخته بود
جان عشاق سپند رخ خود می دانست	و آتش چهره بدین کار برافروخته بود

تصنیف: سلسله موی دوست (پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست	هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست
دلشده پاینده گردن جان در کمند	زهره گفتار نه کاین چه سبب وان چراست
گر بزنندم به تیغ در نظرش بی دریغ	دیدن او یک نظر صد چو منش خون بهاست
گر برود جان ما در طلب وصل دوست	حیف نباشد که دوست دوست تر از جان ماست
گر بنوازی به لطف و بگدازی به قهر	حکم تو بر من رواست زجر تو بر من رواست
دعوی عشاق را شرع نخواهد بیان	گونه زردش دلیل ناله زارش گواست

آواز: چشم بیمار (شش) - کلام: حافظ

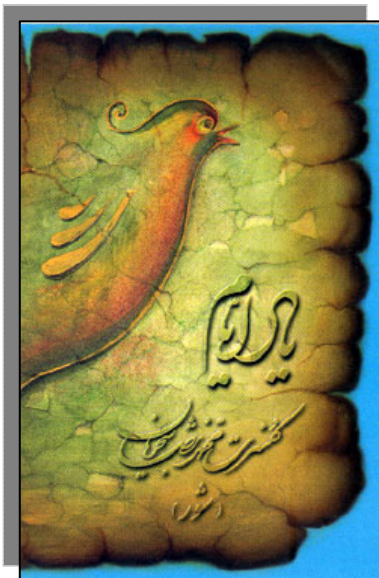


به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم	بیا کز چشم بیمار هزاران درد برچینم
الا ای همنشین دل که یارانت برقت از یاد	مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهادکش فریاد	که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل	بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی	که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
اگر بر جای من گیری گزیند دوست حاکم اوست	حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
صبح‌الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز	که غوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم
شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین	اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد	همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم

تصنیف: یاد ایام (هفت) - شعر: زهی معیری

یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم	در خزان با سرو و نسرینم بهاری تازه بود
گرد آن شمع طرب می سوختم پروانه وار	درد بی عشقی ز جانم برده طاقت ورنه من
آتشم بر جان ولی از شکوه لب خاموش بود	بلبل طبعم زهی باشد ز تنهایی خموش
چون سرشک از شوق بودم خاکبوس در گهی	چون غبار از شکر سر بر آستانی داشتم

تصنیف: زلف سیاه (نه) - کلام: فائض دشتستانی + باباطاهر



به قربون خم زلف سیاهت	فدای عارض مانند ماهت
ببردی دین فائض را به غارت	تو شاهی خیل مژگان را سپاهت
تو دوری از برم دل در برم نیست	هوای دیگری هم در سرم نیست
به جان دلبرم کز هر دو عالم	تمنای دگر جز دلبرم نیست
خوادم اینجا دلم در پیش دلبر	خدایا این سفر کی می رود سر
خدایا کن سفر آسون به فائض	که بیند بار دیگر روی دلبر

۱۳. چشمه نوش

ساز: چهارمضرب (دو)

ساز: قطعه ضربی تار؛ جامه‌دران (شش)



آواز: چشمه نوش (سه الف + سه ج + پنج + هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
ناظر روی تو صاحب‌نظرانند آری
اشک غماز من از سرخ برآمد چه عجب
از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش
تا به دامن نشیند ز نسیمش گردی
تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزنند
من از این طالع سرگشته به رنجم ورنی
شیر در بادیه عشق تو رویاه شود
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
آب چشمم که بر او منت خاک در توست
از وجود قدری نام و نشان هست که هست
غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است
منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست
خجل از کرده خود پرده‌ری نیست که نیست
غرق آب و عرق اکنون شگری نیست که نیست
سیل خیز از نظرم رهگذری نیست که نیست
با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست
بهره‌مند از سر کویت دگری نیست که نیست
آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
زیر صد منت او خاک دری نیست که نیست
ور نه از ضعف در آن جا اثری نیست که نیست
در سراپای وجودت هنری نیست که نیست

آواز (سه ب) - کلام: باباطاهر

دلی دیرم که بهبودش نمی‌بو نصیحت می‌کرم سودش نمی‌بو
به بادش می‌دهم، نش می‌بره باد در آتش می‌نهم دودش نمی‌بو
آلاله روزگارم تئی یار بنفشه روزگارم تئی یار
بنفشه جونکاران هفته‌ای بی امید روزگارم تئی یار

تصنیف: میخانه (چهار) - کلام: قدیمی

رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانه
دلبر عزیز، شوخ با تمیز، برخیز و بریز
تو اگر عشوه بر خسرو پرویز کنی
تو مگر، ماه نکورویانی
من مستم و دیوانه، ما را که برد خانه
زان می که جوان سازد، عشقم به تو پردازد
همچو فرهاد روم از عقب کوه کنی
تو مگر، شاه پری‌رویانی

تصنیف: داغ دل (هشت) - کلام: حافظ

ما سرخوشان مست دل از دست داده‌ایم
بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند
ای گل تو دوش داغ صوحی کشیده‌ای
پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد
همراز عشق و هم‌نفس جام باده‌ایم
تا کار خود به ابروی جانان نهاده‌ایم
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
گو باده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم

کار از تو می‌رود مددی ای دلیل راه
چون لاله می‌مبین و قدح در میان کار
گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست
نقش غلط مبین که همان لوح ساده‌ایم
کانصاف می‌دهیم و ز راه اوفتاده‌ایم
این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم

۱۵. جان عشاق

در CDهای شرکت دل‌آواز، این آلبوم تا track ششم، و به همراه آلبوم گنبد مینا منتشر شده است

ساز: پیش‌درآمد بیات اصفهان (یک)

آواز: همای سعادت (سه + چهار) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

همای اوج سعادت به دام ما افتد
حباب‌وار براندازم از نشاط کلاه
شبی که ماه مراد از افق طلوع کند
ملوک را چو ره خاکبوس این در نیست
اگر تو را گذری بر مقام ما افتد
اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد
بود که پرتو نوری به بام ما افتد
کی التفات مجال سلام ما افتد

آواز: (پنج) - کلام: باباطاهر

نگارینا دل و جانم ته داری
نمی‌دونم که این درد از که دیرم
همه پیدا و پنهانم ته داری
همین دونم که درمانم تو داری



آواز: آتش نهفته (هفت) - کلام: حافظ

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت
{برای ادامه ر. ک. آلبوم ساز قصه‌گو}

چو جان فدای لب شد خیال می‌بستم
خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز
ز خاک کوی تو هر دم که دم زند حافظ
به ناامیدی از این در مرو بزنی فالی
که قطره‌ای ز زلالش به کام ما افتد
کز این شکار فراوان به دام ما افتد
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد
بود که فرعه دولت به نام ما افتد

تصنیف: جان عشاق (شش) - کلام: حافظ

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود
رسم عاشق کشی و شیوه شهرآشوبی
جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست
گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم
کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل
دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ
تا کجا باز دل غم‌زده‌ای سوخته بود
جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
و آتش چهره بدین کار برافروخته بود
که نهانش نظری با من دلسوخته بود
در پی‌اش مشعلی از چهره برافروخته بود
... که تلف کرد که اندوخته بود
آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود
یارب این قلب‌شناسی ز که آموخته بود

تصنیف (هشت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

چندان که گفتم غم با طیبیان
آن گل که هر دم در دست بادی است
یارب امان ده تا باز ببند
ای منعم آخر بر خوان وصلت
درج محبت بر مهر خود نیست
ما درد پنهان با یار گفتیم
حافظ نگشتی شیدای گیتی
درمان نکردند مسکین غریبان
گو شرم بادش از عندلیبان
چشم محبان روی حبیبان
تا چند باشیم از بی‌نصیبان
یارب مبادا کام رقیبان
نتوان نرفتند درد از طیبیان
گر می‌شنیدی پند ادیبان

۱۶. همایون مثنوی

آواز: سودای خیال (دو + سه الف) - کلام: عراقی

بود آیا که خرامان ز درم بازایی
نظری کن که به جان آمدم از دلنگی
گفته بودی که بیایم چو به جان آیی تو
بس که سودای سر زلف تو بختم به خیال

گره از کار فرو بسته ما بگشایی
گذری کن که خیالی شدم از تنهایی
من به جان آمدم اینک تو چرا می نایی
عاقبت چون سر زلف تو شدم سودایی

همه عالم به تو می بینم و این نیست عجب
پیش از این گر دگری در دل من می گنجید
جز تو را نیست کنون در دل من گنجایی
جز تو اندر نظرم هیچ کسی می ناید
وین عجب تر که تو خود روی به کس ننمایی
گفتی از لب بدهم کام عراقی روزی
وقت آن است که آن وعده وفا فرمایی

آواز: دل آرزومند (سه ب) - کلام: عراقی

بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی
بیا که جان مرا بی تو نیست برگ حیات
بیا که بی تو دلم راحتی نمی یابد
اگر جهان همه زیر و زبر شود ز غمت
حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال
عروس حسن تو را هیچ در نمی یابد

نمانده صبر و مرا بیش از این شکیبایی
بیا که چشم مرا بی تو نیست بینایی
بیا که بی تو ندارد دو دیده بینایی
تو را چه غم که تو خو کرده ای به تنهایی
نهانی از همه عالم ز بس که پیدایی
به گاه جلوه مگر دیده تماشایی

ز بس که بر سر کوی تو ناله ها کردم
ندیده روی تو، از عشق عالمی مرده
ز چهره پرده برانداز تا سر اندازی
به پرده در چه نشینی چه باشد از نفسی
نظر کنی به دل خسته شکسته دلی
دل عراقی بیچاره آرزومند است

بسوخت بر من مسکین دل تماشایی
یکی نماند اگر خود جمال بنمایی
روان فشانند بر روی تو ز شیدایی
به پرسش دل بیچاره ای برون آیی
مگر که رحمت آید برو بیخشایی
امید بسته که تا کی نقاب بگشایی

آواز: محنت سرا (چهار) - کلام: عراقی

دلی دارم چه دل محنت سرا بی
که در وی خوشدلی را نیست جایی
دل مسکین چرا غمگین نباشد
که در عالم نیابد دلربایی
تن مهجور چون رنجور نبود
چه تاب کوه دارد رشته تایی
چگونه غرق خونابه نباشم؟
که دستم می نگیرد آشنایی
بمیرد دل چو دلداری نبیند
بکاهد جان چو نبود جانفزایی
بنالم بلبل آسا چون نیابم
ز باغ دلبران بوی وفا بی
فتادم باز در وادی خونتوار
نمی بینم رهی را رهنمایی

نه دل را در تحیر پای بندی
در این وادی فرو شد کاروانها
در این ره هر نفس صد خون بریزد
دل من چشم می دارد کزین ره
روانم نیز در بسته است همت
تتم هم گوش می دارد کزین در
تمنا می کند مسکین عراقی
نه جان را جز تمنا دلگشایی
که کس نشنید آواز درایی
نیارد خواستن کس خونهای
بیاید بهر چشمش توتیایی
که بگشاید در راحت سرایی
به گوش جانش آید مرجایی
که دریابد بقا بعد از فنا بی

آواز: دلدارم تو باشی (پنج + شش) - کلام: عراقی

چه خوش باشد که دلدارم تو باشی
ندیم و مونس و یارم تو باشی
دل پر درد را درمان تو سازی
شفای جان بیمارم تو باشی
ز شادی در همه عالم نکتجم
اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی
ندارم مونس در غار گیتی
بیا، تا مونس غارم تو باشی
اگرچه سخت دشوار است کارم
شود آسان، چو در کارم تو باشی

اگر جمله جهانم خصم گردند
همی نالم چو بلبل در سحرگاه
چو گوید وصف روی ماهرویی
اگر نام تو گویم ور نگویم
از آن دل در تو بندد چون عراقی
که می خواهم که دلدارم تو باشی

تترسم چون نگهدارم تو باشی
به بوی آنکه گلزارم تو باشی
غرض زان زلف و رخسارم تو باشی
مرادم جمله گفت آنم تو باشی
که می خواهم که دلدارم تو باشی

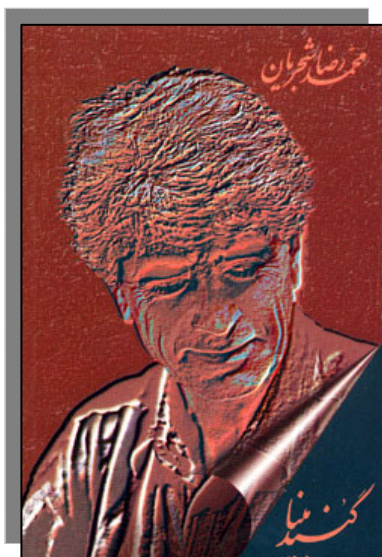
آواز: نظر مستانه (هفت) - کلام: فیض کاشانی

یک نظر مستانه کردی عاقبت
عقل را دیوانه کردی عاقبت
با غم خود آشنا کردی مرا
از خودم بیگانه کردی عاقبت
در دل من گنج خود کردی نهان
جای در ویرانه کردی عاقبت
سوختی در شمع رویت جان من
چاره پروانه کردی عاقبت
قطره اشک مرا کردی قبول
قطره را دردانه کردی عاقبت
کردی اندر کل موجودات سیر
جان من کاشانه کردی عاقبت
زلف را کردی پریشان، خلق را
خانمان ویرانه کردی عاقبت
مو به مو را جای دلها ساختی
مو به دلها شانه کردی عاقبت
در دهان خلق افکندی مرا
فیض را افسانه کردی عاقبت



۱۷. گنبد مینا

{ در CDهای شرکت دل آواز، این آلبوم تا track چهارم، و به همراه آلبوم جان عشاق منتشر شده است }
ساز: مقدمه (یک)



آواز: غم عشق (دو + سه) - کلام: حافظ

دیدم ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد
آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد
اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد
برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد
ساقیا جام می ام ده که نگارنده غیب نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد
آنکه پرتش زد این دایره مینایی کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد
فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت یار دیرینه ببیند که با یار چه کرد

تصنیف: گنبد مینا (چهار) - کلام: حافظ

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم
از دل تنگ گنجهکار برآم آهی
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه
خورده ام تیر فلک باده بده تا سرمست
جرعه جام بر این تخت روان افشانم
حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا

تصنیف: ساز قصه گو (پنج) - کلام: جواد آذر

تا دور چشم مست او، جای می از نای سبوع، خون کرده در پیمانه ها
{ برای ادامه ر. ک. آلبوم ساز قصه گو }

آواز: پیام نسیم (هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروژی
{ برای ادامه ر. ک. آلبوم بهاریه }

۱۸. عشق داند

آواز: عشق داند (دو + سه + چهار) - کلام: حافظ

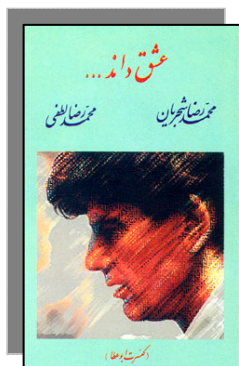
در نظر بازی ما بی خبران حیرانند
عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست
عهد ما لب لب شیرین دهان بست خدا
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
وصل خورشید به شبیره اعمی نرسد
لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ
مگر چشم سیاه تو بیاموزد کار
گر به نزهتگاه ارواح برد بوی تو باد
زاهد از رندی حافظ نکند فهم چه شد
گر شوند آگه از اندیشه ما مغیجان

آواز (پنج) - کلام: بابا طاهر (+ نظامی!)

به کشت خاطر من جز غم نروید	به باغم جز گل ماتم نروید	به روی دلبری گر مایل استم	به روی دلبری گر مایل استم
به صحرای دل بی حاصل مو	گیاه ناامیدی هم نروید	خدا را ساروبن آهسته می ران	خدا را ساروبن آهسته می ران
به دشت افتاده مجنون زار و دلتنگ	چو سیل آورده چوبی در بن سنگ	عزیزا کاسه چشم سرایت	عزیزا کاسه چشم سرایت
به شب از آتش آه شرربار	نمایان بود در دامان کهسار	از او ترسم که غافل پا نهی باز	از او ترسم که غافل پا نهی باز
غم عشقت بیابون پرورم کرد	هوای وقت بی بال و پرم کرد	تو دوری از برم دل در برم نیست	تو دوری از برم دل در برم نیست
به مو گفتم صبوری کن صبوری	صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد	به جان دلبرم کز هر دو عالم	به جان دلبرم کز هر دو عالم

تصنیف: بهار دلکش (شش) - کلام: عارف قزوینی

بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد
از آن که دلبر دمی به فکر ما نباشد
در این بهار ای صنم بیا و آشتی کن
که جنگ و کین با من حزین روا نباشد
صبحدم بلبل بر درخت گل به خنده می گفت
نازنینان را مه جبینان را وفا نباشد
اگر که با این دل حزین تو عهد بستی
عزیز من با رقیب من چرا نشستی
چرا دلم را عزیز من از کینه خستی
چرا دلم را عزیز من از کینه خستی
بیا در برم از وفا یک شب، ای مه نخشب
تازه کن عهدی که بر شکستی



۱۹. راز دل (پیغام اهل راز ۱)

آواز: چشم انتظار (دو + پنج) - کلام: امیر هوشنگ ابتهاج (ه. الف سایه)

نه لب گشایدم از گل، نه دل کشد به نیند چه بی‌نشاط بهاری که بی رخ تو رسید
نشان داغ دل ما است لاله‌ای که شکفت به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
به یاد زلف نگونسار شاهدان چمن بین در آینه جویبار، گریه بید
بیا که خاک رهت لاله‌زار خواهد شد ز بس که خون دل از چشم انتظار چکید
به دور ما که همه خون دل به ساغرهاست ز چشم ساقی غمگین که بوسه خواهد چید

تصنیف: راز دل (سه) - کلام: عارف قزوینی

گریه را به مستی بهانه کردم، شکوه‌ها ز دست زمانه کردم ناله دروغین اثر ندارد، مرده بهتر زان کاو هنر ندارد
راز دل همان به نهفته ماند، گفتنش چو نتوان گفت نگفته ماند باغبان چه گویم به ما چه‌ها کرد، کینه‌های دیرینه برملا کرد
آستین چو از دیده برگرفتم، سیل خون به دامان روانه کردم شام ما چو از پی سحر ندارد، گریه تا سحرگه من عاشقانه کردم
فتنه بهتر یکچند خفته ماند، گنج غم بر دل خزانه کردم دست ما ز دامان گل جدا کرد، تا به شاخ گل یکدم آشیانه کردم

آواز: بهار غم‌انگیز (شش) - کلام: امیر هوشنگ ابتهاج (ه. الف سایه)

بهارا بنگر این خاک بلاخیز که شد هر خارین چون دشنه خون ریز بهارا بنگر این صحرای غمناک که هر سو کشته‌ای افتاده بر خاک
بهارا بنگر این کوه و در و دشت که از خون جوانان لاله‌گون گشت مزار کشتگان را غرق گل کن

تصنیف: از خون جوانان (هفت) - کلام: عارف قزوینی

هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد دربار بهاری تهی از زاغ و زغن شد
از ابر کرم خطه ری رشک ختن شد دلتنگ چو من مرغ قفس بهر وطن شد
چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ سر کین داری ای چرخ، نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ
از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
خوابند و کیلان و خرابند وزیران بردند به سرقت همه سیم و زر ایران
ما را نگذارند به یک خانه ویران یارب بستان داد فقیران ز امیران

۲۰. انتظار دل (پیغام اهل راز ۲)

تصنیف: ملکا (یک) - کلام: سنایی

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو زن و جفت نداری تو خور و خفت نداری احد بی زن و جفتی ملک کامروایی
نه نیازت به ولادت نه به فرزندت حاجت تو جلیل الجبروتی تو نصیر الامرایی
تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی
بری از رنج و گلزاری بری از درد و نیازی بری از بیم و امید بری از عیب و خطایی
بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شبیهی بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی

آواز: بلبل نالان (سه + چهار) - کلام: حافظ

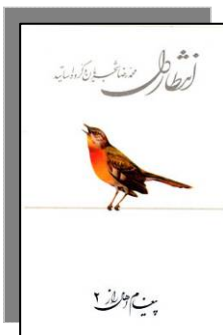
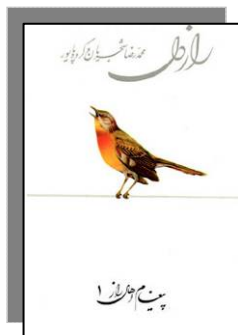
بلبلی برگ کلی خوش‌رنگ در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه معشوق بر این کار داشت
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت
در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت
وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر تسبیح ملک در حلقه زار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

تصنیف: انتظار دل (پنج) - کلام: عارف قزوینی

از کفم رها - جانم - شد قرار دل نیست و دست من - خدا - اختیار دل
دل به هر کجا - جانم - رفت و بر نگشت دیده شد سپید - خدا - ز انتظار دل

آواز: حکایت دل (هشت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند...
{برای ادامه رک. آلبوم ساز قصه‌گو}



خوش دلم از این - خدا - انتحار دل خنم کنم کمر - خدا - زیر بار دل
خون دل بریخت - جانم - از دو چشم من بعد از این ضرر - جانم - ابله‌م اگر

ساز: رنگ افشاری (نه) - فرامرز پایور

۲۱. رسوای دل

ساز: مقدمه (یک)

ساز: چهارمضرب سه‌گانه (سه)

آواز: شب فراق (چهار) - کلام: سعدی

جزای آن که نگفتم شکر روز وصال	شب فراق نخفتم لاجرم ز خیال	تو بر کنار فراتی ندانی این معنی	به راه بادیه دارند قدر آب زلال
بدار یک نفس ای قائد این زمام جمال	که دیده سیر نمی‌گردد از نظر به جمال	اگر مراد نصیحت‌کنان ما این است	که ترک دوست بگوئیم، تصویری است محال
دگر به گوش فراموش اهل سنگین‌دل	پیام ما که رساند مگر نسیم شمال	به خاک‌پای تو دادم که تا سرم نرود	که سر بدر نرود همچنان امید وصال
به تیغ هندی دشمن قتال می‌نکند	چنان که دوست به شمشیر غمزه قتال	حدیث عشق چه حاجت که بر زبان آریم	به آب دیده خونین نوشته صورت حال
جماعتی که نظر را حرام می‌گویند	نظر حرام بکردند و خون خلق حلال	سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است	که ذکر دوست نیارد به هیچ‌گونه ملال
غزال اگر به کمند اوفتد عجب نبود	عجب فتادن مرد است در کمند غزال	به ناله کار میسر نمی‌شود سعدی	ولیک ناله بیچارگان خوش است، بنال

تصنیف: رسوای دل (پنج) - کلام: رهی معیری

من از روز ازل، دیوانه بودم، دیوانه روی تو، سرگشته کوی تو / سرخوش از باده مستانه بودم، در عشق و مستی، افسانه بودم
نالان از تو شد چنگ و عود من / تار موی تو، تار و پود من
بی باده مدهوشم، ساغر نوشم، ز چشمه نوش تو / مستی دهد ما راه گل رخسار، بهار آغوش تو
چو به ما نگری، غم دل ببری، کز باده نوشین تری / سوزم همچون گل، از سوای دل؛ دل، رسوای تو، من رسوای دل
گرچه به خاک و خون، کشیدی مرا، روزی که دیدی مرا / باز آ که در شام غمم، صبح امیدی مرا

آواز: بی‌با و سر (هفت) - کلام: عطار نیشابوری

بجز غم خوردن عشقت غمی دیگر نمی‌دانم	که شادی در همه عالم از این خوشتر نمی‌دانم
گر از عشقت برون آیم به ما و من فرون آیم	ولیکن ما و من گفتن به عشقت در نمی‌دانم
ز بس کاندر ره عشق تو از پای آمدم تا سر	چنان بی‌با و سر گشتم که پای از سر نمی‌دانم
به هر راهی که دانستم فرو رفتم به بوی تو	کنون عاجز فرو ماندم رهی دیگر نمی‌دانم
دلی کاو بود همدردم، چنان گم گشت در دلبر	که بسیاری نظر کردم، دل از دلبر نمی‌دانم
به هشیاری می‌از ساغر جدا کردن توانستم	کنون از غایت مستی می‌از ساغر نمی‌دانم
به مسجد بتگر از بت باز می‌دانستم و اکنون	در این خمخانه رندان بت از بتگر نمی‌دانم
چو شد محرم ز یک دریا همه نامی که دانستم	درین دریای بی‌نامی دو نام‌آور نمی‌دانم
یکی را چون نمی‌دانم سه چون دانم که از مستی	یکی راه و یکی رهرو یکی رهبر نمی‌دانم
کسی کاندر نمکسار اوفتد گم گردد اندر وی	من این دریای پر شور از نمک کمتر نمی‌دانم
دل عطار انگشتی سیه‌رو بود و این ساعت	ز برق عشق آن دلبر بجز اخگر نمی‌دانم

تصنیف: تار زلف (هشت) - کلام: علی‌اکبر شیدا

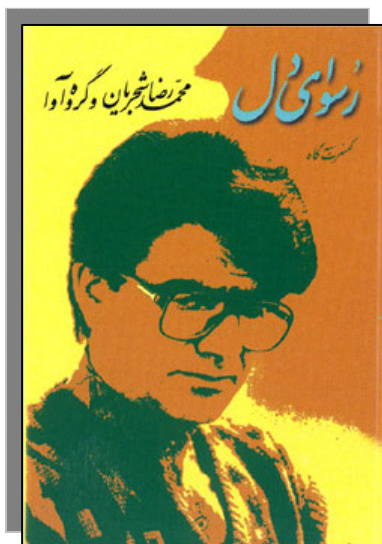
از بس به تار زلفت، دلها گرفته منزل / دل را کجا بجویم، یک زلف و این همه دل
سرو روانم، آرام جانم، من بی‌تو نمانم / بیا حبیبم، بیا شیرینم، بیا شمع محفلم
آه ای هستی من شور مستی من / برچین اشک مرا برچین

تصنیف: غم دل (نه) - کلام: علی‌اکبر شیدا

از غم عشق تو ای صنم روز و شب ناله‌ها می‌کنم من
وز قد و قامتت هر زمان صد قیامت به پا می‌کنم من
دست بر زلف تو می‌زنم - ای جانم - روز خود را سیه می‌کنم من
گر به فلک می‌رسد آه من از غمت، چشم تو دل می‌برد دلبرایار
با من شیدا نشین، حال نزارم ببین
بیش از این بد مکن فتنه به کارم مکن، بی‌وفا یار

تصنیف: دل شیدا (ده + یازده) - کلام: باباطاهر + جامی + علی‌اکبر شیدا

تو دوری از برم دل برم نیست	هوای دیگری اندر سرم نیست
به جان دلبرم کز هر دو عالم	تمنای دگر جز دلبرم نیست
آرام جانم، سرو روانم، من بی‌تو نمانم	
بیا ای نازنین، بیا ای مه جبین، دردت به جانم	
از غم عشقت، دل شیدا شکست	شیشه می‌در شب یلدا شکست
از بس که زدم ریگ بیابان به کف	خار مغیلان همه در پا شکست



آیین وفا و مهربانی در شهر شما مگر نباشد - حبیبم
سر کوی تو تا چند آیم و شم، ز وصلت بینوا چند آیم و شم
سر کویت برای دیدن تو، تترسی از خدا چند آیم و شم
صبر بر جور تو می‌کنم من
روز خود را سیه می‌کنم من
عمر خود را تبه می‌کنم من

۲۲. راست پنجگانه

ساز: قطعه ضریبی راست (دو)

ساز: چهارمضرب (شش)

آواز: چاه زرخندان (سه + پنج + هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

در ازل بر تو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخسار دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
جان علوی هوس چاه زرخندان تو داشت
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
دیگران قرعه قسمت همه بر عشق زدند
دل غم‌دیده ما بود که هم بر غم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز
دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

تصنیف: بت چین (هشت) - کلام: علی اکبر شید

آواز: (نه الف) - کلام: نظامی گنجوی

ای مه من ای بت چین ای صنم
لاله رخ و زهره جبین ای صنم
تا به تو دادم دل و دین ای صنم
بر همه کس گشته یقین ای صنم
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر
هر که تو را دید ز خود دل برید
رفته ز خود تا که رخت را بدید
تیر غمت چون به دل من رسید
همچو بگفتم که همه کس شنید
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر

تصنیف: چاه زرخندان (ده) - کلام: حافظ

ای نفس قدس تو احیای من
چون تویی امروز مسیحای من
حالت جمعی تو پریشان کنی
وای به حال دل شیدای من
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر

آواز: صلاهی عشق (نه ب) - کلام: عطار نیشابوری

دلا یکدم رها کن آب و گل را
صلاهی عشق در ده اهل دل را
ز نور عشق شمع جان برافروز
رموز عشق از جانان بیاموز
چو داوود آیت سرگشتگان خوان
زبور عشق بر آشفته‌گان خوان
حدیث عشق، ورد عاشقان ساز
دل و جان در هوای عاشقان باز
چو عود از عشق بر آتش همی سوز
چو شمعی می‌گری و خوش همی سوز
شراب عشق در جام خرد ریز
از آنجا جرعه‌ای بر جان خود ریز
چو عشق آمد خرد را میل درکش
به داغ عشق، خود را نیل درکش

۲۳. شب وصل

ساز: پیش‌درآمد (یک)

ساز: چهارمضرب ماهور (سه)

آواز: حدیث آرزومندی (چهار + پنج) - کلام: حافظ

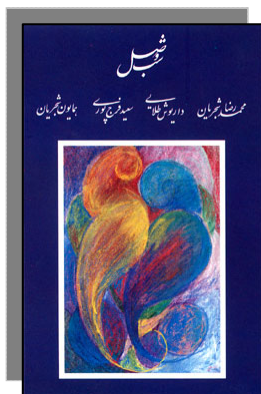
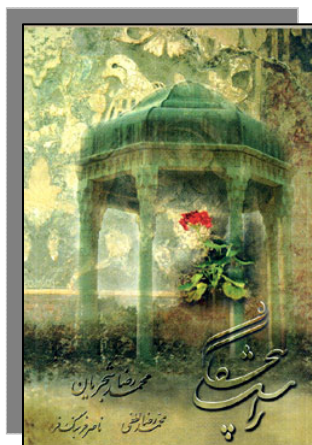
سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی
الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور
پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی
جهان پیر رعنا را ترحم در جلیت نیست
ز مهر او چه می‌پرسی در او همت چه می‌بندی
همای چون تو عالیقدر و حرص استخوان تا کی
دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی
در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است
خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

تصنیف: شب وصل (شش) - کلام: ملک الشعراء بهار

به شب وصلت بیگانه شدم
به شمع رویت پروانه شدم
به مه روی تو من حیران و ماتم
ز غم عشق تو شد صبر و ثباتم
به حال من نگر جانان زار و نزارم
به ماه عارضت حل کن مشکلم

آواز: منتهای عشق (هشت + ده) - کلام: سعدی

هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود
تا منتهای کار من از عشق چون شود
دل بر قرار نیست که گویم نصیحتی
کز راه عقل و معرفتش رهنمون شود
یار آن حریف نیست که از در درآمد
عشق آن حدیث نیست که از دل برون شود
دم درکش از ملامت ای دوست زینهار
کاین درد عاشقی به ملامت فزون شود



تصنیف: شمع شب تار (نه) - کلام: علی اکبر شیدا

شنیدم ماهی یا هم شاهای میان دلبران بت صاحبان
گفتم که غمخوارم شوی در روز جدایی / شمع شب تارم شوی، ترسم که نپایی
نه دلم بردی و نه غم خوردی، دلم آزردی
نادیدن رویت می کشدم / آن سان غل مویت می کشدم

ساز: رنگ شهرآشوب (دوازده)

تصنیف: ز دست محبوب (یازده) - کلام: غلامرضا رییس موزیک

ز دست محبوب، ندانم چون کنم از هجر رویش دیده چیخون کنم
یارم چو شمع محفل است دیدن رویش مشکل است
سرو مرا پا در گل است بر خط و خالش مایل است
یار من دلدار من کمتر تو جفا کن یادی آخر تو ز ما کن
رفتم در آن ماهرو، با او نشستم رو به رو، گفتم سخنها مو به مو
یار من دلدار من کمتر تو جفا کن یادی آخر تو ز ما کن

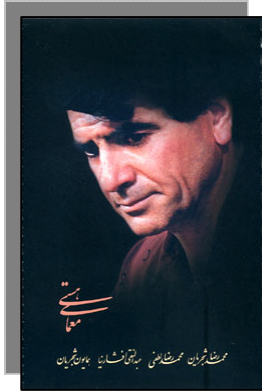
۲۴. معمای هستی

ساز: چهارمضرب شور (سه)

آواز: غم عشق (چهار) - کلام: حافظ

مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی دردم
به سامانم نمی پرسی نمی دانم چه سر داری
نه راه است این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی
ندارم دست از دامن بجز در خواب و آن دم هم
فرو رفت از غم عشقت دمدم می دمی تا کی
شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می جستم
کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت
تو خوش می باش با حافظ برو گو خصم جان می ده

تو را می بینم و میلم زیادت می شود هر دم
به درمانم نمی کوشی نمی دانی مگر دردم
گذاری آر و بازم پرس تا خاک رهنم گردم
که بر خاکم روان گردی به گرد دامنم گردم
دمار از من برآوردی نمی گویی برآوردم
رخت می دیدم و جامی هلالی باز می خوردم
نهادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم
چو گرمی از تو می بینم چه پاک از خصم دم سردم



تصنیف: پرندۀ شوشتری (پنج) - کلام: باباطاهر / شوریده شیرازی

دو زلفونت بود تار ربانم / چه می خواهی از این حال خرابم
تو که با مو سر یاری نداری / چرا هر نیمه شو آبی به خوابم

پرندۀ شوشتری ز گل نازکتی ندیده بودم حالا دیدم
اگر مستم من از عشق تو مستم / بیا بنشین که دل بردی ز دستم

تصنیف: نگار من (هشت) - کلام: شوریده شیرازی

هرچه کنی بکن، مکن ترک من ای نگار من هرچه بری ببر، مبر سنگدلی ز کار من
هرچه بری ببر، مبر رشته الفت مرا هرچه کنی بکن، مکن خانه اختیار من
هرچه روی برو، مرو راه خلاف دوستی هرچه زنی بزنی، مزن طعنه به روزگار من

آواز: معمای هستی (هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج زندان را مجال شاه نیست
بنده پیر خرابانم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است کاین همه زخم نهران هست و مجال آه نیست
چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب کاندرا این طغرا نشان حسبه ل... نیست
هر که خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود خودفروشان را به کوی میفروشان راه نیست
حافظ ار بر صدر نشینند ز عالی مشربی است عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

آواز: چشم یاری (یازده) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه می پنداشتیم
تا درخت دوستی کی بر دهد حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفتگو آئین درویشی نبود ورنه با تو ماجراها داشتیم
گلبن حسنت نه خود شد دلفروز ما دم همت بر او بگماشتیم
شیوه چشمت فریب جنگ داشت ما ندانستیم و صلح انگاشتیم
نکته ها رفت و شکایت کس نکرد جانب حرمت فرو نگذاشتیم
گفت خود دادی به ما دل حافظا ما محصل بر کسی نگماشتیم

تصنیف (دوازده) - کلام: حافظ (دو تک بیت از دو غزل متفاوت)

به تیغم گر زنی دستت نگیرم
- ماه من، ای سرو بلند بالا، رویت را به ما بنما -
وگر تیرم زنی منت پذیرم
- بنام چشم مستت را، ببینم من شکستت را -
چو مستم کرده ای مستور منشین چو نوشم داده ای زهرم منوشان

تصنیف: دل تنگ من (سیزده) - کلام: قدیمی

های های، های های، دل تنگ من
پیش دوست، پیش دوست، شده ننگ من
ره کجاست، ره کجاست، پای لنگ من

ساز: قطعه ضربی دشتی (ده)

۲۵. چهره به چهره

ساز: قطعه نستاری (یک) ساز: رنگ نوا (پنج)

آواز: آتش نهفته (سه + چهار + شش) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت / آری به اتفاق جهان می توان گرفت
 افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع / شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت
 می خواست گل که در زند از رنگ و بوی دوست / از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت
 آسوده بر کنار چو پرگار می شدم / دوران چو نقطه عاقبتیم در میان گرفت
 خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان / زین فتنه ها که دامن آرخزمان گرفت
 زین آتش نهفته که در سینۀ من است / خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت

تصنیف: چهره به چهره (هفت) - کلام: زرین تاج قزوینی (قره العین)

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو / شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو
 ساقی باقی از وفا باده بده سبو سبو / مطرب خوش نوای را تازه به تازه گو بگو

تصنیف (هشت) - کلام: سعدی

ما را همه شب نمی برد خواب / ای خفته روزگار، درباب
 در بادیه تشنگان بمرند / وز حله به کوفه می رود آب
 ای سخت کمان سست پیمان / این بود وفای عهد اصحاب؟
 خار است به زیر پهلوانم / بی روی تو خوابگاه سنجاب
 ای دیده عاشقان به رویت / چون روی مجاوران به محراب

۲۶. شب، سکوت، کویر

ساز: سکوت شب (یک) ساز: کویر (دو) ساز: شب کویر (چهار) ساز: شرنگ (بازده)

آواز (سه) - کلام: باباطاهر

تو که نازنده بالا دلربایی / تو که بی سرمه چشمون سرمه سایی
 تو که مشکین دو گیسو در قفایی / به مو گویی که سرگردون چرایی
 بمیرم تا تو چشم تر نبینی / شرار آه پرآذر نبینی
 چنان از آتش عشقت بسوزم / که از مو رنگ خاکستر نبینی
 دلم دردی که دارد با که گوید / گنه خودکرده تاوان از که جوید
 دریغا نیست همدردی موافق / که بر بخت بدم خوش خوش بموید

آواز و تصنیف: بارون (شش + هفت) - کلام: علی معلم

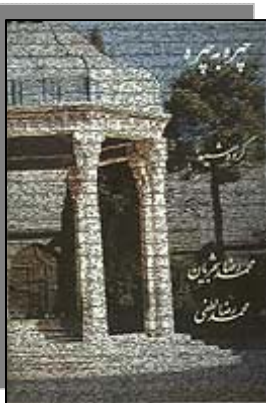
ببار ای بارون ببار، با دلم گریه کن خون ببار / در شبهای تیره چون زلف یار، بهر لیلی چو مجنون ببار
 دلا خون شو خون ببار، بر کوه و دشت و هامون ببار / به سرخی لبای سرخ یار، به یاد عاشقای این دیار - به داغ عاشقای بی مزار
 ببار ای ابر بهار، با دلم بنوا زلف یار / داد و پیدا از این روزگار، ماه و دادن به شبهای تار

آواز: دل بریان (ده) - کلام: عطار نیشابوری (تفاوت ترتیب)

لعل تو داغی نهاد بر دل بریان من / زلف تو در هم شکست توبه و پیمان من
 شد دل بیچاره خون چاره دل هم تو ساز / زانکه تو دانی که چیست بر دل بریان من
 بی تو دل و جان من سیر شد از جان و دل / جان و دل من تویی ای دل و ای جان من
 چون گهر اشک من راه نظر چست بست / چون نگر در رخت دیده گریان من
 هر در عشقت که دل داشت نهان از جهان / بر رخ زردم فشانند اشک درافشان من

تصنیف: ای عاشقان (دوازده) - کلام: امیر هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

ای عاشقان ای عاشقان پیمانها پر خون کنید / وز خون دل چون لاله ها رخساره ها گلگون کنید
 آمد یکی آتش سوار بیرون جهید از این حصار / تا برآمد خورشید نو شب را ز خود بیرون کنید
 آن یوسف چون ماه را از چاه بیرون کشید / در کلبه احزان چرا این ناله محزون کنید
 از چشم ما آینه ای در پیش آن مهر و نهید / آن فتنه فتنانه را بر خویشن ممتون کنید
 چندین که از خم در سبو خون دل ما می رود / ای شاهدان بزم کین پیمانها پر خون کنید
 دیدم به خواب نیمه شب خورشید و مه را لب به لب / تعبیر این خواب عجب ای صبح خیزان چون کنید
 دیوانه چون طغیان کند زنجیر و زندان بشکند / از زلف لیلی حلقه ای بر گردن مجنون کنید
 نوری برای دوستان، دودی به چشم دوستان / من دل بر آتش می نهم، این هیمة را افزون کنید
 زین تخت و تاج سرنگون، تا کی رود سیلاب خون؟ / این تخت را ویران کنید، این تاج را وارون کنید



مگر خار از سر گورم بروید -

من تن به قضای عشق دادم / پیرانه سر آمدم به کتاب
 زهر از کف دست نازنینان / در حلق چنان رود که جلاب
 دیوانه کوی خوبرویان / دردش نکند جفای بواب
 سعدی نتوان به هیچ کستن / آلا به فراق روی احباب

سیه روزم که روزم تیره گون بی / سیه بختم که بختم واژگون بی
 ز دست دل که یارم غرق خون بی / شدم محنت کش کوی محبت
 ز عشقت سوختم ای جان کجایی / بماند آن بی سر و سامان کجایی
 نه در جانی و نه غیر از جان چه چیزی / نه در جان نه برون از جان، کجایی



۲۷. آرام جان

ساز: پیش درآمد افشاری (یک)

تصنیف: آرام جان (سه) - کلام: عارف قزوینی

دل دلم دلم، رو بردی، به که گویم غم غم غم نخوردی، ز چه جویم
 سرو روانم، آرام جانم، بی تو نمانم، در بطن جانم
 گر یار من بر افکند از رخ نقاب رویش عالم به هم بر می‌زند از انقلاب مویش

آواز: در خیال (پنج + هفت) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

دل خویش را بگفتم چو تو دوست می‌گرفتم نه عجب که خوبویان بکنند بی‌وفایی
 من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت برو ای فقیه و با ما مفروش پارسایی
 سخنی که با تو دارم به نسیم صبح گفتم دگری نمی‌شناسم تو ببر که آشنایی
 تو که گفته‌ای تأمل نکنم جمال خوبان بکنی اگر چو سعدی نظری بیازمایی
 در چشم بامدادان به بهشت برگشودن نه چنان لطیف باشد که به دوست برگشایی

خبرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی چو خیال آب روشن که به تشنگان نمایی
 تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی چه از این به ارمغانی که تو خویشتن بیایی
 بشدی و دل بردی و به دست غم سپردی شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی
 تو جفای خود بردی و نه من نمی‌توانم که جفا کنم، ولیکن نه تو لایق جفایی
 چه کند اگر تحمل نکنند زیردستان تو هر آن ستم که خواهی بکنی که پادشایی

ساز: چهارمضرب عراق (شش) - محمدرضا شجریان

تصنیف: آفت عقل و دین (هشت) - کلام: عارف قزوینی

نه قدرت که با وی نشینم نه طاقت که جز وی بینم
 شده است آفت عقل و دینم ای دل‌آرا، سرو والا
 کار عشقم چه بالا گرفته در سر من جنون جا گرفته
 جای عقل عشقت یکجا گرفته خانه دل به یغما گرفته
 آفت تن، فتنه جان رهزن دین، دزد ایمان
 ترک چشمت، نیزه پنهان آشکارا، ای نگارا
 سوزم از سوز دل خویش خندم از بخت بد خویش
 گریم از دست بداندیش خواهش بینم کم و بیش
 گریه راه تماشا گرفته

ساز: چهارمضرب جامه‌دران (نه ب)

آواز: دست‌آموز غم (ده) - کلام: سعدی

مکن سرگشته آن دل را که دست‌آموز غم کردی
 قلم بر بیدلان گفتمی نخواهم راند و هم راندی
 بدم گفتمی و خرسندم، عفاک... نکو گفتمی
 چه لطف است این که فرمودی مگر سبق‌اللسان بودت
 عنایت با من اولی‌تر که تا دیدم جفا دیدم
 غنیمت دان اگر روزی به شادی در رسی ای دل
 شب غمهای سعدی را مگر هنگام روز آمد
 به زیر پای هجرانش لگدکوب ستم کردی
 جفا بر عاشقان گفتمی نخواهم کرد و هم کردی
 سگم خواندی و خشنودم، جزاک... کرم کردی
 چه حرف است این که آوردی مگر سهواً قلم کردی
 گل‌افشان بر سر من کن که خوارم در قدم کردی
 پس از چندین تحملها که زیر بار غم کردی
 که تاریک و ضعیفش چون چراغ صبحدم کردی

تصنیف: مه‌لقا (یازده) - کلام: علی‌اکبر شیدا

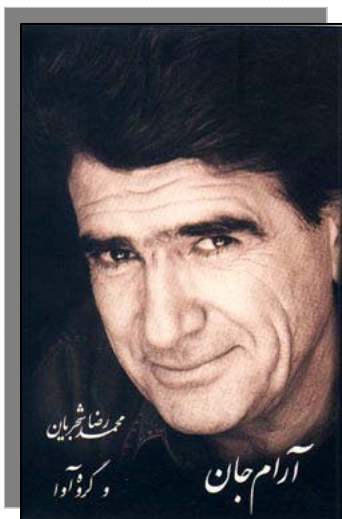
دوش که آن مه‌لقا، خوش‌ادا، باصفا، باوفا
 از برم آمد و بنشست، برده دین و دلم از دست
 باز مرا سوی خود، می‌کشد، می‌برد، می‌زند
 با دو چشم مست، ابرویش پیوست

تصنیف: انتظار دل (سیزده) - کلام: عارف قزوینی

از کفم رها - جانم - شد قرار دل
 دل به هر کجا - جانم - رفت و بر نگشت
 خون دل بریخت - جانم - از دو چشم من
 بعد از این ضرر - جانم - ابله‌م اگر
 نیست و دست من - خدا - اختیار دل
 دیده شد سپید - خدا - ز انتظار دل
 خوش دلم از این - خدا - انتحار دل
 خم کنم کمر - خدا - زیر بار دل

تصنیف: تند تند (دوازده) - کلام: قدیمی

دوش که آن گرد، گرد گنبد مینا
 تند و غضبناک، سخت و سرکش و توسن
 روی سپیدش، برابر مه گردون
 لعبت شیرین، ترش اگر که ننشیند
 آبله گون شد دو چشم من ز ثریا
 از در مجلس درآمد آن بت رعنا
 موی سیاهش، پسر عم شب یلدا
 مدعیانش طمع برند که حلوا



۳۰. آهنگ وفا

ساز: پیش‌درآمد (یک) - استاد هرمزی

تصنیف: شب وصل (سه) - کلام: ملک‌الشعرای بهار

به شب وصلت بیگانه شدم / به شمع رویت پروانه شدم
 به مه روی تو من حیران و ماتم / ز غم عشق تو شد صبر و ثباتم
 به حال من نگر جانا زار و نزارم / به زلف سرکجت گم شده دلم
 به ماه عارضت حل کن مشکلم / رسوای توام چشم ترم بنشین به برم
 عاشقم کردی جانا دلم را بریدی
 به زلف سرکجت گم شده دلم / به ماه عارضت حل کن مشکلم

آواز: بادیة سودا (چهار + پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

هشیار کسی باید کز عشق بپرهیزد / و این طبع که من دارم با عقل نیامیزد
 آنکس که دلی دارد آراسته لیلی / گر هر دو جهان باشد در پای یکی ریزد
 گر سیل عقاب آید شوریده نیاندیشد / و تیر بلا بارد دیوانه نپرهیزد
 آخر نه منم تنها در بادیة سودا / عشق لب شیرینت صد شور برانگیزد
 تا دل به تو پیوستم راه همه در بستم / جایی که تو بنشینی بس فتنه که برخیزد
 بی بخت چه فن سازم تا برخورم از وصلت / بی‌مایه زبون باشد هرچند که بستیزد
 فضل است اگرم خوانی عقل است اگرم رانی / قدر تو نداند آن کز زجر تو بگریزد
 سعدی نظر از رویت کوتاه نکند هرگز / و روی بگردانی در دامنم آویزد

تصنیف: ز دست محبوب (هفت) - کلام: غلامرضا رییس موزیک

ز دست محبوب، ندانم چون کنم / از هجر رویش دیده چیچون کنم
 یارم چو شمع محفل است / دیدن رویش مشکل است
 سرو مرا پا در گل است / بر خط و خالش مایل است
 یار من دلدار من کمتر تو جفا کن / یادی آخر تو ز ما کن
 رفتم در آن ماهرو، با او نشستم رو به رو، گفتم سخنها مو به مو

آواز: نقش خال (نه) - کلام: حافظ

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود / به هر درش که بخوانند بی‌خبر نرود
 طمع در آن لب شیرین نکردم اولی / ولی چگونه مگس از پی شکر نرود
 سواد دیده غم‌دیده‌ام به اشک مشوی / که نقش خال توام هرگز از نظر نرود
 ز من چو باد صبا بوی خود دریغ مدار / چرا که بی سر زلف توام به سر نرود
 دلا مباش چنین هرزه‌گرد و هرجایی / که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود
 مکن به چشم حقارت نگاه در من مست / که آبروی شریعت بدین قدر نرود
 من گدا هوس سروقامتی دارم / که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود
 سیاه‌نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم / چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود
 تو کز مکارم اخلاق عالمی دگری / وفای عهد من از خاطر بدر نرود
 به تاج هدهدم از ره میر که باز سفید / چو باشه در پی هر صید مختصر نرود
 بیار باده و اول بدست حافظ ده / به شرط آنکه ز مجلس سخن به در نرود

تصنیف: آهنگ وفا (ده) - کلام: قدیمی

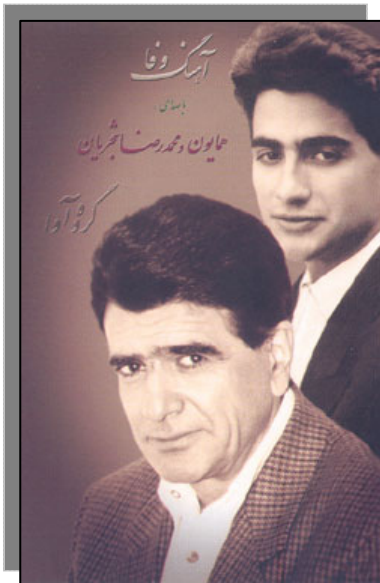
با دلشدگان جانا جفا تا به کی آخر / ز دست یارم، چه‌ها کشیدم / بجز جفایش، وفا ندیدم
 آهنگ وفا ترک جفا بهر خدا کن / نه همزمانی، که‌ام زمانی / ز من بپرسد، غم نهایی

آواز: ملامت‌گوی عاشق (دوازده) - کلام: سعدی

گرم باز آمدی محبوب سیم‌اندام سنگین‌دل / گل از خارم برآوردی و خار از پا و پا از گل
 ای باد سحرگاهی گر این شب روز می‌خواهی / از آن خورشید خرگاهی برفکن دامن محمل
 گر او سرینجه بگشاید که عاشق می‌کشم شاید / هزارش صید پیش آید به خون خویش مستعجل
 گروهی همنشین من خلاف عقل و دین من / بگیرند آستین من که دست از دامنش بگسل
 ملامت‌گوی عاشق را چه گوید مردم دانا / که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل
 به خونم گر بی‌الاید دو دست نازنین شاید / نه قتلیم خوش همی آید که دست و پنجه قاتل
 اگر عاقل بود داند که مجنون صبر نتواند / شتر جایی بخواباند که لیلی را بود منزل
 ز عقل اندیشه‌ها زاید که مردم را بفرساید / گرت آسودگی باید برو عاشق شو ای عاقل
 مرا تا پای می‌پوید طریق وصل می‌جوید / بهل تا عقل می‌گوید زهی سودای بی‌حاصل
 عجایب نقش‌ها بینی خلاف رومی و چینی / اگر با دوست بنشینی ز دنیا و آخرت غافل
 در این معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید / که هرچ از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل

تصنیف: ز من نگارم (سیزده) - کلام: ملک‌الشعرای بهار

ز من نگارم، خبر ندارد / به حال زارم، نظر ندارد
 خبر ندارم من، از دل خود / دل من از من، خبر ندارد
 کجا رود دل، که دلبرش نیست / کجا پرد مرغ، که پر ندارد
 امان از این عشق، فغان از این عشق / که غیر خون جگر ندارد
 مگر شب ما، سحر ندارد / همه سیاهی، همه تباهی
 که آه و زاری، اثر ندارد / بهار مضطر، مثال دیگر
 وطن علاج دگر ندارد / جز انتظار و جز استقامت
 کسی که تیغ دو سر ندارد / ز هر دو سر بر سرش بکوبد



۳۱. بوی باران

ساز: مقدمه چهارگاه (یک)

آواز: زنده عشق (دو + سه + چهار + پنج + شش) - کلام: فریدون مشیری

بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز
 بشینم و از عشق سرودی بسرایم
 آنکه به صد شوق چو مرغان سبکبال
 بگیرم از این کام و بسوی تو بیایم
 خورشید از آن دور از آن قله پر برف
 آغوش کند باز، همه مهر، همه ناز
 سیمرغ طلایی پر و بالی است که چون من
 از لانه برون آمده دارد سر پرواز
 پرواز به آنجا که نشاط است و امید است
 پرواز به آنجا که سرود است و سرور است
 آنجا که سرپای تو در روشنی صبح
 رویای شرابی است که در جام بلور است
 آنجا که سحر گونه گلگون تو در خواب
 از بوسه خورشید چو برگ گل ناز است
 آنجا که من از روزن هر اختر شبگرد
 چشمم به تماشا و تمنای تو باز است

من نیز چو خورشید دلم زنده به عشق است
 راه دل خود را نتوانم که نیویم
 هر صبح در آینه جادویی خورشید
 چون می‌نگرم او همه من، من همه اویم
 او روشنی و گرمی بازار وجود است
 در سینه من نیز دلی گرمتر از او است
 او یک سر آسوده به بالین نهاده است
 من نیز به سر می‌دوم اندر طلب دوست
 ما هر دو در این صبح طربناک بهاری
 از خلوت و خاموشی شب پا به فراریم
 ما هر دو در آغوش پر از مهر طبیعت
 با دیده جان محو تماشای بهاریم
 ما آتش افتاده به نیزار ماللیم
 ما عاشق نوریم و سروریم و صفاییم
 بگذار که سرمست و غزلخوان من و خورشید
 بالی بگشاییم و به سوی تو بیایم

تصنیف: بوی باران (هفت) - کلام: فریدون مشیری

بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک
 نغمه شوق پرستوهای شاد
 شاخه‌های سسته، باران خورده، پاک
 خلوت گرم کیوتراهای مست
 آسمان آبی و ابر سپید
 نرم نرمک می‌رسد اینک بهار
 بر گهای سبز بید
 خوش به حال روزگار
 خوش به حال چشمه‌ها و دشت‌ها
 خوش به حال دانه‌ها و سبزه‌ها
 خوش به حال غنچه‌های نیمه‌باز
 خوش به حال دختر میخک که می‌خندد به ناز
 خوش به حال جام لبریز از شراب
 خوش به حال آفتاب
 ای دروغ از تو اگر چون گل نرقصی با نسیم
 ای دروغ از من اگر مستم نسازد آفتاب
 ای دروغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار
 گر نکوبی شیشه غم را به سنگ
 هفت رنگش می‌شود هفتاد رنگ

ساز: مقدمه افشاری (هشت)

ساز: چهارمضرب افشاری (نه)

آواز: ترک مبتلا (ده + یازده + دوازده + سیزده) - کلام: مولانا

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
 ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
 مائیم و موج سودا شب تا به روز تنها
 خواهی بیا بیخشا خواهی برو جفا کن
 از من گریز تا تو هم در بلا نیافتی
 بگزین ره سلامت، ترک ره بلا کن
 مائیم و آب دیده در کنج غم خزیده
 بر آب دیده ما صد جای آسیا کن
 خیره‌کنی است ما را داغ دلی چو خارا
 بکشد کسش نکوید تدبیر خونبها کن
 بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد
 ای زردروی عاشق تو صبر کن وفا کن
 دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد
 پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
 در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم
 با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن
 گر ازدهاست بر ره عشقی است چون زمرد
 از برق این زمرد هی دفع ازدها کن
 بس کن که بیخودم من ور تو هنرفزایی
 تاریخ بوعلی گو تنبیه بوالعلا کن

آواز: وصل و هجران (چهارده) - کلام: مولانا

ای خدا این وصل را هجران مکن
 سرخوشان عشق را نالان مکن
 باغ جان را تازه و سرسبز دار
 قصد این بستان و این مستان مکن
 چون خزان بر شاخ و برگ دل مزین
 خلق را مسکین و سرگردان مکن
 بر درختی کاشیان مرغ تو است
 شاخ مشکین مرغ را پران مکن
 شمع جمع خویش را بر هم مزین
 قصد این پروانه حیران مکن

تصنیف (+ آواز): نی‌زن (پانزده) - کلام: فروغی بسطامی (تفاوت ترتیب) / حافظ شیرازی

گر عارف حقیقینی چشم از همه بر هم زن
 چون دل به یکی دادی آتش به دو عالم زن
 هم چشم تماشا را بر روی نکو بگشا
 هم دست تمنا را بر گیسوی پر خم زن
 هم نکته وحدت را با شاهد یکتا گو
 هم داد انالاحق را بر دار معظم زن
 هم جلوه ساقی را در جام بلورین بین
 هم باده بی‌غش را با ساده بی‌غم زن
 ذکر از رخ رخشان با موسی عمران گو
 حرف از لب جان بخشش با عیسی مریم زن
 حال دل خونین را با عاشق صادق گو
 رطل می صافی را با صوفی محرم زن
 چون آب بقا داری بر خاک سکندر ریز
 چون جام به چنگ آری با یاد لب جم زن
 چون گرد حرم گشتی با خانه خدا بنشین
 چون می به قح کردی بر چشمه زمزم زن
 در پای قح بنشین زیبا صنمی بگزین
 اسباب ریا برچین، کمتر ز دعا دم زن
 گر تکیه دهی وقتی بر تخت سلیمان ده
 ورنه پنجه زنی روزی در پنجه رستم زن
 گر دردی از او بردی صد خنده به درمان کن
 ورنه زخمی از او خوردی صد طعنه به مرهم زن
 چون ساقی زندانی می با لب خندان خور
 چون مطرب مستانی نی با دل خرم زن
 یا پای شقاوت را بر تارک شیطان نه
 یا کوس سعادت را بر عرش مکرم زن

یا کحل ثوابت را در چشم ملائک کش
 یا خازن جنت شو، گلهای بهشتی چین
 یا بنده عقبا شو، یا خواجه دنیا شو
 یا ساز عروسی کن، یا حلقه ماتم زن
 زاهد سخن تقوی بسیار مگو با ما
 دم درکش از این معنی، یعنی که نفس کم زن
 گر دامن پاکت را آلوده به خون خواهد
 انگشت قبولت را بر دیده پر نم زن
 گر همدمی او را پیوسته طمع داری
 هم اشک پیاپی ریز هم آه دمامد زن
 سلطانی اگر خواهی درویش مجرد شو
 نه رشته به گوهر کش نه سکه به درهم زن
 چون خاتم کارت را بر دست اجل دادند
 نه تاج به تارک نه، نه دست به خاتم زن
 تا چند فروغی را مجروح توان دیدن
 یا مرهم زخمی کن یا ضربت محکم زن

معنی کجایی نوایت کجاست
 نوای خوش غم‌زدایت کجاست
 معنی از آن پرده نقشی بیار
 ببین تا چه گفت از درون پرده‌دار
 چنان برکش آواز خنیاگری
 که ناهید چنگی به رقص آوری

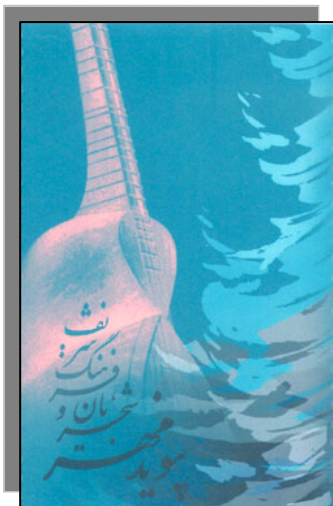
۳۲. پیوند مهر

آواز: پیوند مهر (سه + پنج) - کلام: سعدی

خفته خبر ندارد سر بر کنار جانان
بر عقل من بختی گر در غمش بگیریم
دلداه را ملامت گفتن چه سود دارد
دامن ز پای برگیر ای خوبروی خوشرو
من ترک مهر اینان در خود نمی‌شناسم
روشن‌روان عاشق از تیره‌شب ننالد

کاین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان
کاین کارهای مشکل افتد به کاردانان
می‌باید این نصیحت کردن به دلستانان
تا دامنت نگردد دست خدای‌خوانان
بگذار تا بیاید بر من جفای آنان
داند که روز گردد روزی شب شبانان

باور مکن که من دست از دامنت بدارم
چشم از تو بر نگیرم ورمی‌کشد رقیبم
من اختیار خود را تسلیم عشق کردم
شکرفروش مصری حال مگس چه داند
شاید که آستینت بر سر زند سعدی
شمشیر نگسلاند پیوند مهربانان
مشتاق گل بسازد با خوی باغبانان
همچون زمام اشتر در دست ساربانان
این دست شوق بر سر وان آستین فشانان
تا چون مگس نگردي گرد شکردهانان



تصنیف: ای ساریان (هفت) - کلام: سعدی

ای ساریان، آهسته ران، کارام جانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او درممانده و رنجور از او
گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون
محمل بدار ای ساریان تندی مکن با کاروان
او می‌رود دامن‌کشان من زهر تنهایی چشان
برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم
با آن همه بیداد او وین عهد بی‌بنیاد او
بازای و بر چشمم نشین ای دلستان نازنین
شب تا سحر می‌نغموم و اندرز کسی می‌نشنوم
گفتم بگیریم تا ابل چون خر فروماند به گل
صبر از وصال یار من برگشتن از دلدار من
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
سعدی فغان از دست ما لایق نبود ای بی‌وفا

وآن دل که با خود داشتیم با دلستانم می‌رود
گویم که نیشی دور از او در استخوانم می‌رود
پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود
دیگر می‌رس از من نشان کز دل نشانم می‌رود
چون مجمری پراشتم کز سر دخانم می‌رود
در سینه دارم یاد او یا بر زبانم می‌رود
کاشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود
وین ره نه قاصد می‌روم کز کف عنانم می‌رود
وین نیز نتوانم که دل با کاروانم می‌رود
گرچه نباشد کار من هم کار از آنم می‌رود
من خود به چشم خویشتم دیدم که جانم می‌رود
طاقت نمی‌آرم جفا کار از فغانم می‌رود

آواز: تمنای دوست (هشت) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

هر کس به تماشایی رفتند به صحرائی
یا چشم نمی‌بیند یا راه نمی‌دارد
دیوانه عشقت را جایی نظر افتاده است
گویند رفیقانم در عشق چه سر داری
امید تو بیرون برد از دل همه امید

ما را که تو منظوری خاطر نرود جایی
هر کاو به وجود خود دارد ز تو پروایی
کآنجا نتواند رفت اندیشه دانایی
گویم که سری دارم درباخته در پای
سودای تو خالی کرد از سر همه سودایی

زیا نماید سرو اندر نظر عقلش
ز بهار نمی‌خواهم کز کشتن امانم ده
در پارس که تا بوده است از ولوله آسوده است
من دست نخواهم برد الا به سر زلفت
گویند تمنایی از دوست یکن سعدی

آن کش نظری باشد با قامت زیبایی
تا سیرتت بینم یک لحظه مدارایی
بیم است که برخیزد از حسن تو غوغایی
گر دسترسی باشد یکرور به نغمایی
جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی

تصنیف: وداع یاران (نه) - کلام: سعدی

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران
هر کاو شراب فرقت روزی چشیده باشد
با ساریان بگویند احوال آب چشمم
بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
داند که سخت باشد قطع امیدواران
تا بر شتر نیندند محمل به روز باران
گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد
چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت
سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت

از بس که دیر ماندی چون شام روزه‌داران
انده دل نگفتم الا یک از هزاران
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران
باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران

۳۳. زمستان است

آواز: زمستان است (چهار + پنج + شش + هفت + هشت) - کلام: اخوان ثالث

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت؛ سرها در گریبان است
کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را
نگه جز پیش پا را دید نتواند که ره تاریک و لغزان است
و گر دست محبت سوی کسی یازی به اکراه آورد دست از بغل بیرون
که سرما سخت سوزان است
نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون ابری شود تاریک
چو دیوار ایستد در پیش چشمانت
نفس کاین است پس دیگر چه داری چشم
ز چشم دوستان دور یا نزدیک
مسیحای جوانمرد من ای ترسای پیر پیرهن چرکین
هوا بس ناجوانمردانه سرد است
دمت گرم و سرت خوش باد، سلام را تو پاسخ گوی و در بگشای
منم من میهمان هر شبت لولی‌وش مغموم
منم من سنگ تپیا خورده رنجور
منم دشنام پست آفرینش نغمه ناجور
نه از روم نه از زنگم همان بی‌رنگ بی‌رنگم
بیا بگشای، در بگشای دلتنگم

حریفا، میزبانان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می‌لرزد
تگرگی نیست مرگی نیست
صدائی گر شنیدی صحبت سرما و دندان است
من امشب آمدستم وام بگذارم
حسابت را کنار جام بگذارم
چه می‌گویی که بیگه شد سحر شد بامداد آمد
فریبت می‌دهد؛ بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست
حریفا! گوش سرما برده است این
یادگار سیلی سرد زمستان است
و قندیل سپهر تنگ میدان مرده یا زنده
به تابوت ستر ظلمت نه‌توی مرگان‌اندود پنهان است
حریفا! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان است
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
هوا دلگیر، درها بسته سرها در گریبان دستها پنهان
نفسها ابر دلها خسته و غمگین درختها اسکلتهای بلورآگین
زمین دلمرده سقف آسمان کوتاه، غبارآلوده مهر و ماه
زمستان است



۳۴. بی تو بهسر نمی شود



آواز: بی تو به سر نمی شود (دو + سه) - کلام: مولانا

بی همگان به سر شود بی تو بهسر نمی شود
 دیده عقل مست تو چرخه چرخ پست تو
 جان ز تو نوش می کند دل ز تو جوش می کند
 خمر من و خمار من باغ من و بهار من
 جاه و جلال من تویی ملک و مال من تویی
 گاه سوی وفا روی گاه سوی جفا روی
 دل بنهند بر کنی توبه کنند بشکنی
 بی تو اگر بسر شدی زیر جهان زیر شدی
 گر تو سری قدم شوم ور تو کفی علم شوم
 خواب مرا برده ای نقش مرا پشتته ای
 گر تو نباشی یار من گشت خراب کار من
 بی تو نه زندگی خوشم بی تو نه مردگی خوشم
 هرچه بگویم ای صنم نیست جدا ز نیک و بد

تصنیف: مطرب دل (چهار) - کلام: مولانا

با من صنم، دل یکدله کن
 مجنون شده ام، از بهر خدا
 سی پاره به کف، در چله شدی
 مجهول مرو، با غول مرو
 ای مطرب دل، زان نمه خوش
 گر سر نهم، آنکه گله کن
 زان زلف خوشت یک سلسله کن
 سی پاره منم ترک چله کن
 این مغز مرا پر مشغله کن

ساز: ضربی نوا (پنج) ساز: چهارمضرب نوا (شش)

آواز: ره میخانه (هفت) - کلام: عطار نیشابوری

ره میخانه و مسجد کدام است
 نه در مسجد گذارندم که رند است
 میان مسجد و میخانه راهی است
 که هر دو بر من مسکین حرام است
 نه در میخانه کاین خمار خام است
 بجوئید ای عزیزان کدام است

آواز: شیدای گیتی (هشت) - کلام: حافظ

چندان که گفتم غم با طیبیان
 آن گل که هر دم در دست بادی است
 یارب امان ده تا باز بیند
 درمان نکردند مسکین غریبان
 گو شرم بادش از عندلیبان
 چشم محبان روی حبیبان

تصنیف: دل دیوانه (نه) - کلام: باباطاهر

دل دیوانه ام دیوانه تر شی
 کشم آهی که گردون را بسوجم
 هر آن باغی که نخلش سر به در بی
 بیاید کندش از بیخ و از بن
 خراب خانه ام ویرانه تر شی
 که آه سوتهدیلان کارگر شی
 مدامش باغبون خونین جگر بی
 مگر بارش همه لعل و گوهر بی

آواز: خورشید عالم (یازده) - کلام: عطار نیشابوری

چون تو جانان منی جان بی تو خرم کی شود
 گر جمال جانفزای خویش نمایی به من
 دل ز من بردی و پرسیدی که دل گم کرده ای
 عهد کردی تا من دلخسته را مرهم کنی
 چون مرا دلستگی از آرزوی روی دوست
 غم از آن دارم که بی تو همچو حلقه بر درم
 خلوتی می بایدم با تو زهی کار کمال
 نیستی عطار مرد او که هر تر دامنی
 چون تو در کس ننگری کس با تو همدم کی شود
 این چنین طراریت با من مسلم کی شود
 چون تو گویی یا کنی این عهد محکم کی شود
 این چنین دلخستگی زایل به مرهم کی شود
 تا تو از در نیایی از دلم غم کی شود
 ذره ای هم صحبت خورشید عالم کی شود
 گر به میدان لاشه تازد رخس رستم کی شود

تصنیف: بی تو به سر نمی شود (دوازده) - کلام: مولانا

بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی شود...
 {برای ادامه ر.ک. آواز ابتدای همین آلبوم}

دو چشم مرا دو مشعله کن
 بر طور برآ ترک گله کن
 در دشت طوی پا آبله کن
 انداز عصا وان را یله کن
 در گردن او رو زنگله کن

ای زهره و مه زان شعله دل
 ای موسی جان چوپان شده ای
 نعلین ز دو پا بیرون کن و رو
 تکیه گه تو حق شد نه عصا
 فرعون هوی چون شد حیوان

به میخانه امامی مست خفته است
 مرا کعبه خرابات است امروز
 برو عطار کاو خود می شناسد
 نمی دانم که آن بت را چه نام است
 حریم قاضی و ساقی امام است
 که سرور کیست سرگردان کدام است

درج محبت بر مهر خود نیست
 ای منعم آخر بر خوان جودت
 حافظ نگشتی شیدای گیتی
 یا رب مبادا کام رقیبان
 تا چند باشیم از بی نصیبان
 گر می شنیدی پند ادیبان

ز هجرانت هزار اندیشه دیرم
 ز سازوی بخت و گردش دیرم
 همیشه زهر غم در شیشه دیرم
 فغان و آه و زاری پیشه دیرم

۳۵. فریاد

آواز و تصنیف: مریض عشق (دو + سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

هر که سواد تو دارد چه غم از هر دو جهانش نگران تو چه اندیشه و بیم از دگرانش
آن بی مهر تو گیرد که نگردد پی خویش وان سر وصل تو دارد که ندارد غم جانش
هر که از بار تحمل نکند یار مگویش وانکه در عشق ملامت نکشد، مرد نخوانش
چون دل از دست به در شد مثل کره توسن نتوان بازگرفتن به همه شهر عنانش
به جفایی به بقایی نرود عاشق صادق مژه بر هم نزنند گر بزنی تیر و سانش
خفته خاک لحد را که تو ناگه به سر آیی عجب ار بازنیاید به تن مرده روانش

تصنیف: سمن بویان (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

سمن بویان غبار غم جو بنشینند بنشانند پری رویان قرار از دل جو بستیزند، بستانند
به فتراک جفا دلها جو بر بندند، بر بندند ز زلف عنبرین جانها جو بگشایند، بفشانند
به عمری یک نفس با ما جو بنشینند، برخیزند زوال شوق در خاطر جو برخیزند، بنشانند
سرشک گوشه گیران را جو دریابند، در یابند رخ مهر از سحر خیزان نگردانند، اگر داند
دوای درد عاشق را کسی کوا سهل پندارد ز فکر آنان که در تدبیر درمانند، درمانند
ز چشم لعل رمانی جو می خندند، می بارند ز رویم راز پنهانی جو می بینند، می خوانند
چو منصور از مراد آنان که بر دارند، بر دارند بدین درگاه حافظ را جو می خوانند، می رانند
در این حضرت چو مشتاقان نیاز آرند، ناز آرند که با این درد اگر در بند درمانند، درمانند

آواز (شش) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

دو یار زیرک و از باده کهن دومنی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم اگر چه در پی ام افتند هر دم انجمنی
هر آنکه کنج قناعت به گنج دنیا داد فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی
بین در آینه جام نقش بندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی

تصنیف: فریاد (هشت) - کلام: اخوان ثالث

خانم آتش گرفته است، آتشی جانسوز هر طرف می سوزد این آتش
پرده‌ها و فرشها را، تارشان با پود من به هر سو می دوم گریان، در لهیب آتش پر دود
وز میان خنده‌های تلخ و خروش گریه‌ام ناشاد از درون خسته سوزان، می کنم فریاد، ای فریاد
خانم آتش گرفته است، آتشی بی رحم خانم آتش گرفته است، آتشی بی رحم
نقشهایی را که من، بستم به خون دل همچنان می سوزد این آتش
بر سر و چشم در و دیوار، در شب رسوای بی ساحل بر سر و چشم در و دیوار، در شب رسوای بی ساحل
وای بر من، وای بر من

آواز: سوز دل (نه + یازده) - کلام: حافظ

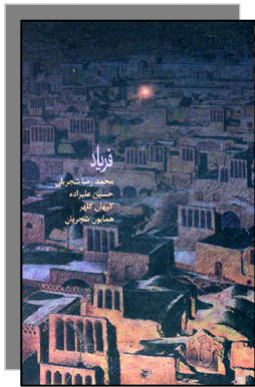
دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

آواز: چهره به چهره (ده) - کلام: زرین تاج قزوینی (قره العین)

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو
ساقی باقی از وفا باده بده سبو سبو مطرب خوش نوای را تازه به تازه گو بگو
در پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام خانه به خانه در به در کوچه به کوچه کو به کو
می رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام دجله به دجله یم به یم چشمه به چشمه جو به جو

آواز: دل ناصبور (دوازده) - کلام: سعدی

تو را سری است که با ما فرو نمی آید مرا دلی که صبوری از او نمی آید
کدام دیده به روی تو باز شد همه عمر که آب دیده به رویش فرو نمی آید
جز اینقدر نتوان گفت بر جمال تو عیب که مهربانی از آن طبع و خو نمی آید
چه جور کز خم چوگان زلف مشکینت بر اوفتاده مسکین چو گو نمی آید
اگر هزار گزند آید از تو بر دل ریش بد از من است که گویم نکو نمی آید



ز تندباد حوادث نمی توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی
مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهنمی

سوزد و سوزد غنچه‌هایی را که پروردم این طرف را می کنم خاموش، وز لهیب آن روم از هوش
به دشواری در دهان گود گلدان‌ها زان دگر سو شعله برخیزد، بگردش دود
روزهای سخت بیماری، از فراز بامهاشان شاد تا سحرگاهان که می داند، که بود من شود نابود
دشمنانم موزیانه خنده‌های فتحشان بر لب خفته‌اند این مهربان همسایگانم شاد در بستر
بر من آتش بجان ناظر، در پناه این مشبک شب صبح از من مانده بر جا مشت خاکستر
من به هر سو می دوم گریان من به هر سو می دوم گریان
از این بیداد می کنم فریاد، ای فریاد وای بر من همچنان می سوزد این آتش
آنچه دارم یادگار و دفتر و دیوان از این بیدادگر بنیاد
و آنچه دارد منظر و ایوان سوزدم این آتش بیدادگر بنیاد
من بدستان پر از تاول می کنم فریاد، ای فریاد، فریاد

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
ز بخت خفته ملولم بود که بیداری به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند
بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد مگر دلالت این دولتش صبا بکند

گر از حدیث تو کوتاه کنم زبان امید که هیچ حاصل از این گفت و گو نمی آید
گمان برند که در عودسوز سینه من بمراد آتش معنی که بو نمی آید
چه عاشق است که فریاد دردناکش نیست چه مجلس است کز او های و هو نمی آید
به شیر بود مگر شور عشق سعدی را که پیر گشت و تغیر در او نمی آید

تصنیف: یار دنلواز (سبزه) - کلام: حافظ

زان یار دنلوازم شکری است یا شکایت
بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس
در زلف چون کمندش ای دل میچ کانبجا
چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت
یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت
گویوی ولی شناسان رفتند از این ولایت
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
جانا روا نباشد خونریز را حمایت
از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیافزود
ای آفتاب خویان می جوشد اندرونم
این راه را نهایت صورت کجا توان بست
هر چند بردی آیم روی از درت نتابم
عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ

ز نهار از این بیابان وین راه بی نهایت
یک ساعت بگنجان در سایه عنایت
کش صد هزار منزل بیش است در بدایت
جور از حبیب خوشتر کم مدعی رعایت
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

آواز: خفقان (پانزده) - کلام: فریدون مشیری

مشت می گویم بر در پنجه می سایم بر پنجره ها
من دچار خفقانم خفقان من به تنگ آمده ام از همه چیز
بگذاردی هواری بزمن هان، با شما هستم این درها را باز کنید
من به دنبال فضائی می گردم لب بامی سر کوهی

که در آنجا نفسی تازه کنم
می خواهم فریاد بلندی بکشم که صدام به شما هم برسد
من هوارم را سر خواهم داد چاره در مرا باید این داد کند
از شما خفته چند چه کسی می آید با من فریاد کند

تصنیف: بوسه های باران (هفده) - کلام: شیعی کدکنی

ای مهربانتر از برگ در بوسه های باران
آینه نگاهت پیوند صبح و ساحل
باز که در هوایت خاموشی جنونم
ای جویبار جاری زین سایه برگ مگریز

بیداری ستاره در چشم جویباران
لیخند گاهگاهت صبح ستاره باران
فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران
کاین گونه فرصت از دست دادند بی شماران

گفتی به روزگاری مهری نشسته، گفتم
بیگانگی ز حد رفت ای آشنا میرهیز
پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند
وین نغمه محبت بعد از من و تو ماند

بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران
زین عاشق پشیمان سرخیل شرمساران
دیوار زندگی را زین گونه یادگاران
تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

۳۶. ساز خاموش

آواز: درمانده (سه الف) - کلام: عطار نیشابوری



دل ز دستم رفت و جان هم بی دل و جان چون کنم
هر کسم گوید که درمانی کن آخر درد را
چون خروشم بشنود هر بی خبر گوید خاموش
عالمی در دست من، من همچو موئی در برش
در تموزمانده جان خسته و تن تب زده
چون ندارم یک نفس اهلیت صفالعال
در بن هر موی صد بت بیش می بینم عیان
نه ز ایمانم نشانی نه ز کفرم روتقی
چون نیامد از وجودم هیچ جمعیت پدید

سر عشقت آشکارا گشت پنهان چون کنم
چون به دردم دائماً مشغول، درمان چون کنم
می طپد دل در برم می سوزم جان چون کنم
در میان این و آن درمانده حیران چون کنم
و آن گهم گویند بر این ره به پایان چون کنم
پیشگه چون جویم و آهنگ پیشان چون کنم
در میان این همه بت عزم ایمان چون کنم
در میان این و آن درمانده حیران چون کنم
بیش از این عطار را از خود پریشان چون کنم

آواز: درد شوق (سه ب) - کلام: حافظ

دل از من برد و روی از من نهان کرد
شب تنهائیم در قصد جان بود
چرا چون لاله خونین دل نباشم
که را گویم که با این درد جانسوز

خدا را با که این بازی توان کرد
خیالش لطفهای بیکران کرد
که با ما نرگس او سر گران کرد
طبیعی قصد جان ناتوان کرد

بدان سان سوخت چون شمع که بر من
صبا گر چاره داری وقت است
میان مهربانان چون توان گفت
عدو با جان حافظ آن نکردی

صراحی گریه و بربط فغان کرد
که درد اشتیاقم قصد جان کرد
که یار من چنین کرد و چنان کرد
که تیر چشم آن ابرو کمان کرد

تصنیف: ترک مبتلا (چهار) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن
ماییم و آب دیده در کتج غم خزیده
خیره کشی است ما را دارد دلی چو خارا
از من گریز تا تو هم در بلا نیفتی
ماییم و موج سودا شب تا به روز تنها
بر شاه خو برویان واجب وفا نباشد
دردی است غیر مردن کآن را دوا نباشد
در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم
گر ازدهاست بر ره عشقی است چون زمرد
بس کن که بی خودم من ور تو هنرفزایی

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
بر آب دیده ما صد جای آسیا کن
بکشد کسش نکوید تدبیر خونبها کن
بگزین ره سلامت ترک ره بلا کن
خواهی بیا ببخشا خواهی برو جفا کن
ای زردروی عاشق تو صبر کن وفا کن
پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن
از برق این زمرد هی دفع ازدها کن
تاریخ بوعلی گو تنبیه بوالعلا کن

چو گل هر دم به بویت جامه در تن
تنت را دید گل گویی که در باغ
من از دست غمت مشکل برم جان
دل را مشکین و در پا مینداز
به قول دشمنان برگشتی از دوست
تنت در جامه چون در جام باده
بیار ای شمع اشک از چشم خونین
مکن کز سینه ام آه جگرسوز
چو دل در زلف تو بسته ست حافظ

کنم چاک از گریبان تا به دامن
چو مستان جامه را بدرید بر تن
ولی دل را تو آسان بردی از من
که دارد در سر زلف تو مسکن
نگردد هیچکس با دوست دشمن
دلت در سینه چون در سیم آهن
که شد سوز دلت بر خلق روشن
برآید همچو دود از راه روزن
بدین سان کار او در پا میافکن

آواز: هفت) - کلام: باباطاهر

به سر شوق سر کوی تو دیرم
بت من کعبه من قبله من
به دل مهر مه روی تو دیرم
تویی هر سو نظر سوی تو دیرم

کسی که ره به بیدادم نهی
تمام خو برویان جمع گردند
خبر بر سرو آزادم بره نهی
کسی که یادت از یادم بره نهی

... یار، نامهربونم، بلات به جونم، داغتم نبینم

تصنیف: ساز خاموش (هشت) - کلام: شفیعی کدکنی

نغمه سر کن که جهان تشنه آواز تو بینم
چشمم آن روز مینماد که خاموش در این ساز تو بینم
نغمه تو است بز آنچه که ما زنده بدانیم
اگر این پرده برافتد من و تو نیز نمایم
اگر چند بمانیم و بگوئیم همانیم

بزن آن پرده اگر چند ترا سیم از این ساز گسسته
بزن این زخمه اگر چند در این کاسه تنبور نمائده است صدایی
بزن این زخمه بر آن سنگ بر آن چوب
بر آن عشق که شاید بر دم راه به جایی
پرده دیگر مکن و زخمه به هنجار کهن زن
لانه جغد نگر کاسه آن بربط سعدی ز خموشی

۳۷. سرود مهر

تصنیف: عیاران (یک) - کلام: سعدی

دو چشم مست میگویند ببرد آرام هشیاران
نصیحتگوی را از من بگو ای خواجه دم درکش
گر آن ساقی که مستان راست هشیاران بدیدندی
گرم با صالحان بی دوست فردا در بهشت آرند
چه بوی است این که عقل از من ببرد و صبر و هشیاری
تو با این مردم کوتاه نظر در چه کنعانی
الا ای باد شگبیری بگوی آن ماه مجلس را
گر آن عیار شهر آشوب روزی حال ما پرسد
گرت باری گذر باشد نگه با جانب ما کن
کسان گویند چون سعدی جفا دیدی تحول کن

دو خواب آلوده بر بودند عقل از دست بیداران
چو سیل از سر گذشت آنرا چه می ترسانی از باران
ز توبه توبه کردند چو من بر دست خماران
همان بهتر که در دوزخ کندم با گنهکاران
ندانم باغ فردوس است یا بازار عطاران
به مصر آ تا پدید آیند یوسف را خریداران
تو آزادی و خلقی در غم رویت گرفتاران
بگو خوابش نمی گیرد به شب از دست عیاران
نپندارم که بد باشد جزای خوب کرداران
رها کن تا بمیرم بر سر کوی وفاداران

آواز: عشق باز (سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

دلیم تا عشق باز آمد در او جز غم نمی بینم
دمی با همدمی خرم ز جانم بر نمی آید
مرا رازی است اندر دل به خون دیده پرورده
خوشا و خرما آن دل که هست از عشق بیگانه
قتاعت می کنم با درد چون درمان نمی یابم
نم چشم آبروی من ببرد از بس که می گریم
کنون دم درکش ای سعدی که کار از دست بیرون شد
به امید دمی با دوست و آن دم هم نمی بینم

آواز: غم پرست (پنج) - کلام: حافظ

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست
رشته صبرم به مقرض غمت بریده شد
گر کمیت اشک گلگونم نبود گرمرو
در میان آب و آتش همچنان سرگرم توست
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع
همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع
کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع
این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع
ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع

بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
همچو صبحم یک نفس باقی است تا دیدار تو
سرفرازم کن شمی از وصل خود ای نازنین
آتش مهر تو را حافظ عجب در سر گرفت

با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
چهره بنما دلبر! تا جان برافشانم چو شمع
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

تصنیف: ای سلسله مو (شش) - کلام: قدیمی + حافظ

ای سلسله مو دستی بر طره پر خم زن
خواهی که شود کشته از هر طرفی فوجی

یک سلسله مو بگشا صد سلسله بر هم زن
جانا صف مژگان را یک مرتبه بر هم زن

رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
و ای یاد توام مونس در گوشه تنهایی

یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم
ای درد توام درمان در بستر ناکامی

آواز: زنده به عشق (هشت + نه) - کلام: عطار (تفاوت ترتیب)

آتش سودای تو عالم جان در گرفت
جان که فروشد به عشق زنده جاوید گشت
جرعه آندوه تو تا دل من نوش کرد
از پس چندین هزار پرده که در پیش بود
چون تو بر انداختی برقع عزت ز پیش

سوز دل عاشقانت هر دو جهان در گرفت
دل که بدانست حال، ماتم جان در گرفت
ز آتش آه دلیم کام و زبان در گرفت
روی تو یک شعله زد کون و مکان در گرفت
جان متحیر بماند عقل فغان در گرفت

بر سر کوی تو عشق آتش دل بر فروخت
تا که ز رنگ رخت یافت دل من نشان
جان و دل عاشقانت خرقه شد اندر میان
راست که عطار داد حسن و جمال تو شرح

شمع دل عاشقان جمله از آن در گرفت
روی من از خون دل رنگ و نشان در گرفت
زانکه سماع غمت در همگان در گرفت
سینه بر آورد جوش دل خفقان در گرفت

تصنیف: نیایش (ده) - کلام: سهراب سپهری

دستی افشان تا ز سرانگشتانت
صد قطره چکد هر قطره شود خورشیدی
باشد که به صد سوزن نور شب ما را بکند روزن روزن
ما بی تاب و نیایش بی رنگ
از مهرت لبخندی کن بنشان بر لب ما
باشد که سرودی خیزد در خورد نیوشیدن تو

ما هسته پنهان تماشا مییم
ز تجلی ابری کن بفرست که بیارد بر سر ما
باشد که به شوری بشکافیم
باشد که بیالیم و به خورشید تو پیوندم
هر سو مرز هر سو نام رشته کن از بی شکلی
گذران از مروارید زمان و مکان

باشد که به هم پیوند همه چیز
باشد که نمازد مرز که نمازد نام
ای دور از دست پر تنهایی خسته است
گهگاه شوری بوزان باشد که شیار پریدن در تو شود خاموش



۳۸. غوغای عشقبازان

ساز: قطعه دیدار (یک)

ساز: ادامه قطعه پنج ضربی (چهار)

ساز: رقص پروانه (هشت)

آواز: دل شکن (دو) - کلام: سعدی

من چرا دل به تو دادم که دلم می‌شکنی
 دل و جانم به تو مشغول و نظر در چپ و راست
 دیگران چون برونند از نظر از دل برونند
 تو همایی و من خسته بیچاره گدای
 بندهوارت به سلام آیم و خدمت بکنم

یا چه کردم که نگره باز به من می‌نکنی
 تا نگویند رقیبان که تو منظور منی
 تو چنان در دل من رفته که جان در بدنی
 پادشاهی کنم از سایه به من برفکنی
 و جوابم ندهی می‌رسد کبر و منی

مرد راضی است که در پای تو افتد چون گوی
 مست بی‌خویشتن از خمر ظلوم است و جهول
 تو بدین نعت و صفت گر بخرامی در باغ
 من بر از شاخ امیدت نتوانم خوردن
 خوان درویش به شیرینی و چربی بخورند

تا بدان ساعد سیمینش به چوگان بزنی
 مستی از عشق نکو باشد و بی‌خویشتنی
 باغبان بیند و گوید که تو سرو چمنی
 غالب الظن و یقینم که تو بیخیم بکنی
 سعدیا چرب‌زبانی کن و شیرین‌سخنی

تصنیف: عشق حقیقی (سه) - کلام: سعدی

چشم رضا و مرحمت بر همه باز می‌کنی
 ای که نیازمده‌ای صورت حال بیدلان
 ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرو
 پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم

چون که به بخت ما رسد این همه ناز می‌کنی
 عشق حقیقی است اگر حمل مجاز می‌کنی
 در نظر سبکتکین عیب ایاز می‌کنی
 قیله اهل دل منم سهو نماز می‌کنی

دی به امید گفتمش داعی دولت توام
 گفتم اگر لب گزم می‌خورم و شکر مزم
 سعدی خویش خوانیم پس به جفا برانیم

گفت دعا به خود بکن گر به نیاز می‌کنی
 گفت خوری اگر یزم قصه دراز می‌کنی
 سفره اگر نمی‌نهی در به چه باز می‌کنی

آواز: غوغای عشقبازان (پنج) - کلام: سعدی

ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی
 شیراز در نبسته‌ست از کاروان ولیکن
 اشتر که اختیارش در دست خود نباشد
 خون هزار وامق خوردی به دلفریبی
 صورت نگار چینی بی خویشتن بماند
 ای بر در سرایت غوغای عشقبازان

دودم ز سر برآمد زین آتش نهانی
 ما را نمی‌کشایند از قید مهربانی
 می‌بایدش کشیدن باری به ناتوانی
 دست از هزار عذرا بردی به دلستانی
 گر صورتت ببیند سر تا به سر معانی
 همچون بر آب شیرین آشوب کاروانی

تو فارغی و عشقت بازبچه می‌نماید
 می‌گفتمت که جانی دیگر دریغم آید
 سروی چو در سماعی بدری چو در حدیثی
 اول چنین نبودی باری حقیقتی شد
 شهر آن توست و شاهی فرمای هرچه خواهی
 روی امید سعدی بر خاک آستان است

تا خرمنت نسوزد احوال ما ندانی
 گر جوهری به از جان ممکن بود تو آنی
 صبحی چو در کناری شمعی چو در میانی
 دی حظ نفس بودی امروز قوت جانی
 گر بی‌عمل بیخشی رو بی‌گنه برانی
 بعد از تو کس ندارد یا گایه الامانی

تصنیف: در فراق (شش) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

بسم از هوا گرفتن که پری نماند و بالی
 نه ره گریز دارم نه طریق آشنایی
 چه خوش است در فراقی همه عمر صبر کردن
 به تو حاصلی ندارم روزگار گفتن
 غم حال دردمندان نه عجب گرت نباشد
 سخنی بگویی با من که چنان اسیر عشقم

به کجا روم ز دست که نمی‌دهی مجالی
 چه غم اوفتاده‌ای را که تو انداختی
 به امید آنکه روزی به کف اوفتد وصالی
 که شبی نخفته باشی به درازنای سالی
 که چنین نرفته باشد همه عمر بر تو حالی
 که به خویشتن ندانم ز وجودت اشتغالی

همه عمر در فراق و بگذشت و سهل باشد
 چه نشینی ای قیامت بنمای سرو قامت
 که نه امشب آن سماع است که دف خلاص یابد
 دگر آفتاب رویت منمای آسمان را
 خط مشک‌بوی و حالت به مناسبت تو گویی
 تو هم این مگوی سعدی که نظر گناه باشد

اگر احتمال دارد به قیامت اتصالی
 به خلاف سرو بستان که ندارد اعتدالی
 به طیانچه‌ای و بریط برهد به گوشمالی
 که قمر ز شرمساری بشکست چون هلالی
 قلم غبار می‌رفت و فروچکید خالی
 گنه است برگرفتن نظر از چنین جمالی

آواز: شوریده عشق (هفت + نه) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

تا کی روم از عشق تو شوریده به هر سوی
 صد نعره همی آیدم از هر بن مویی
 بر یاد بتاگوش تو بر باد دهم جان
 سرگشته چو چوگانم و در پای سمندت
 خود کشته ابروی توام من به حقیقت

تا کی دوم از شور تو دیوانه به هر کوی
 خود در دل سنگین تو نگرفت سر موی
 تا باد مگر پیش تو بر خاک نهد روی
 می‌افتم و می‌گردم چون گوی به پهلوی
 گر کشتی‌ام باز بفرمای به ابروی

بیرون نشود عشق توام تا ابد از دست
 آنان که به گیسو دل عشاق ربودند
 تا عشق سرآشوب تو هم‌زانی ما شد
 عشق از دل سعدی به ملامت نتوان برد

کاندر ازلم حرز تو بستند به بازوی
 از دست تو در پای فتادند چو گیسوی
 سر بر نگرفتم به وفای تو ز زانوی
 گر رنگ توان برد به آب از رخ هندوی

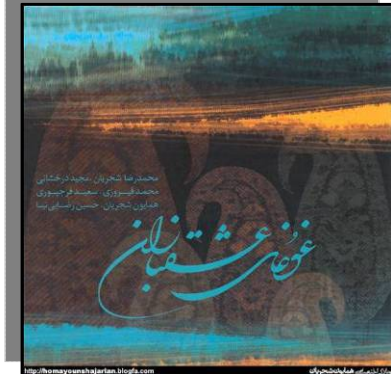
تصنیف: ساقیا (ده) - کلام: مولانا

من از کجا پند از کجا باده بگردان ساقیا
 بر دست من نه جام جان ای دستگیر عاشقان
 نانی بده نان‌خواره را آن طامع بیچاره را
 ای جان جان جان ما نامدیم از بهر نان

آن جام جان‌افزای را برریز بر جان ساقیا
 دور از لب بیگانگان پیش‌آر پنهان ساقیا
 آن عاشق نانباره را کنجی بخشبان ساقیا
 برجه گداروئی مکن در بزم سلطان ساقیا

چون مست گردد پیر ده رو سوی مستان ساقیا
 رو سخت کن ای مرتجا مست از کجا شرم از کجا
 و شرم داری یک ققد بر شرم افشان ساقیا
 برخیز ای ساقی بیا ای دشمن شرم و حیا

آواز: عشق باقی (یازده) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)



من اندر خود نمی‌بایم که روی از دوست برتابم
 تتم فرسود و عقلم رفت و عشقم همچنان باقی
 بیا ای لعبت ساقی نگویم چند پیمان
 مرا روی تو محراب است در شهر مسلمانان
 مرا از دینی و عقبی همینم بود و دیگر نه
 نگفتی بی‌وفا یارا که دلداری کنی ما را
 سر از بیچارگی گفتم نهم شوریده در عالم
 زمستان است و بی‌برگی بیا ای باد نروزم
 حیات سعدی آن باشد که بر خاک درت میرد

بدار ای دوست دست از من که طاقت رفت و پایانم
 و گر جانم دریغ آید نه مشتاقم که کذابم
 که گر جیحون بیمایی نخواهی یافت سیرابم
 و گر جنگ مغل باشد نگردانی ز محرابم
 که پیش از رفتن از دنیا دمی با دوست دریابم
 الا گر دست می‌گیری بیا کز سر گذشت آیم
 دگر ره پای می‌بندد وفای عهد اصحابم
 بیابان است و تاریکی بیا ای قرص مهتابم
 دری دیگر نمی‌دانم مکن محروم از این بابم

تصنیف: باده عشق (دوازده) - کلام: سعدی

شکست عهد مودت نگار دلبندم
به خاک پای عزیزان که از محبت دوست
تلاولی که تو کردی به دوستی با من
اگرچه مهر بریدی و عهد بشکستی
بیار ساقی سرمست جام باده عشق
برید مهر و وفا یار سست پیوندم
دل از محبت دنیا و آخرت کندم
من آن به دشمن خونخوار خویش نپسندم
هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم
بده به رغم مناصح که می دهد پندم

• به یاد عارف (چاووش ۱)

ساز: پیش درآمد (یک) ساز: قطعه ضربی (سه)

آواز: چشم انتظار (چهار و پنج و شش) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

نه لب گشایدم از گل، نه دل کشد به نیید
چہ بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید
نشان داغ دل ماست لاله‌ای که شکفت
به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
به یاد زلف نگونسار شاهدان چمن
بین در آینه جویبار، گریه بید
بیا که خاک رهت لاله‌زار خواهد شد
ز بس که خون دل از چشم انتظار چکید
به دور ما که همه خون دل به ساغرهاست
ز چشم ساقی غمگین که بوسه خواهد چید

آواز (هفت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

باز بانگی از نیستان می‌رسد
غم به داد غم‌پرستان می‌رسد
بشنوید این شرح هجران بشنوید
با نی نالنده هم‌دستان شوید
بی شما این نای نالان بی‌نوا است
این نواها از نفس‌های شما است
آن نفس کاتش برانگیزد ز آب
آن نفس کاتش را روشن کند
آن نفس کز شوق شورانگیز وی
بردمد از جان نی صد های و هی

تصنیف: به یاد عارف (هشت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

بنشین به یاد شبی، تر کن از این می لبی، که یاد یاران خوش است
یاد آور این خسته راه، کاین مرغ پرسته راه، یاد بهاران خوش است
مرغی که زد ناله‌ها در قفس هر نفس / عمری زده است خون دل، نقش گل بر قفس - یاد باد
داد ای دل داد، عارف با داغ دل زاد

ای بلبلان چون در این چمن وقت گل رسد زین پائیز یاد آرید / چون بردم آن بهار خوش در کنار گل از ما نیز یاد آرید
عارف اگر در عشق گل جان خسته بر باد داد / بر بلبلان درس عاشقی خوش در این چمن یاد داد
گر بایدت دامان گل ای یار / پروا مکن چون بجان رسد از خود آزار

• جان جان (چاووش ۹)

ساز: پیش درآمد (یک)

ساز: درآمد و کرشمه (دو)

ساز: چهارمضرب زنگ شتر بهارمست (سه)

ساز: قطعه ضربی (پنج)

ساز: رنگ (نه)

آواز (چهار) - کلام: عطار نیشابوری

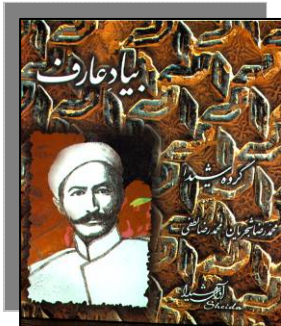
ای در میان جانم و جان از تو بی‌خبر
چون پی برد به تو دل و جانم که جاودان
ای عقل پیر و بخت جوان گرد راه تو
نقش تو در خیال و خیال از تو بی‌نصیب
از تو خبر به نام و نشان است خلق را
از تو جهان پر است و جهان از تو بی‌خبر
در جان و در دلی، دل و جان از تو بی‌خبر
پیر از تو بی‌نشان و جوان از تو بی‌خبر
نام تو بر زبان و زبان از تو بی‌خبر
وانگه همه به نام و نشان از تو بی‌خبر

آواز (هفت) - کلام: عطار نیشابوری

عزم آن دارم که امشب مست مست
سر به بازار قلندر برنهم
تا کی از تزویر باشم رهنمای
برده پندار می‌باید درید
وقت آن آمد که دستی برزنم
پای کوبان کوزه دردی به دست
حسب یک ساعت بازم هرچه هست
تا کی از پندار باشم خودپرست
توبه تزویر می‌باید شکست
چند خواهیم بود آخر پای‌بست

تصنیف (هشت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

نامدگان و رفتگان، از دو کرانه زمان
پیش تو جامه درنهم، نعره زند که بردم
ای گل بوستان‌سراه از پس پرده‌ها درآ
آه که می‌زند برون، از سر و سینه موج خون
پیش وجودت از عدم، زنده و مرده را چه غم
هرچه به گرد خویشتن، می‌نگرم در این چمن
سوی تو می‌دوند، هان! ای تو همیشه در میان
آمدمت که بنگرم، گریه نمی‌دهد امان
بوی تو می‌کشد مرا، وقت سحر بیوستان
من چه کنم که از درون، دست تو می‌کشد کمان
کز نفس تو دم به دم می‌شنویم بوی جان
آینه ضمیر من، جز تو نمی‌دهد نشان



• گلبانگ ۱ (بت چین)

تصنیف: عشق تو (یک) - کلام: علی اکبر شیدا

عشق تو آتش جان زد بر دل من
شده بند زنجیر دام مجنون دل من
بر باد غم داد آخر آب و گل من
شد بند زنجیر دام مجنون دل من

آواز (دو) - کلام: سعدی

اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا
تو را در آینه دیدم جمال طلعت خویش
فراغت از تو میسر نمی شود ما را
بیان کند که چه بوده است ناشکیبا را
بیا که وقت بهار است تا من و تو به هم
به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را

تصنیف: ز من نگارم (سه) - کلام: ملک الشعراء بهار

ز من نگارم خبر ندارد
خبر ندارم من از دل خود
کجا رود دل که دلبرش نیست
اما ز این عشق فغان از این عشق
به حال زارم نظر ندارد
دل من از من خبر ندارد
کجا پرد مرغ که پر ندارد
که غیر خون جگر ندارد

تصنیف: بت چین (چهار | شش) - کلام: علی اکبر شیدا

ای مه من ای بت چین ای صنم
تا به تو دادم دل و دین ای صنم
من ز تو دوری نتوانم دیگر
هر که تو را دیده ز خود دل برید
تیر غمت چون به دل من رسید
لاله رخ و زهره جبین ای صنم
بر همه کس گشته یقین ای صنم
وز تو صبوری نتوانم دیگر
رفته ز خود تا که رخت را بیدید
همچو بگفتم که همه کس شنید

آواز: سایه معشوق (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

پیش از اینت پیش این غمخواری عشاق بود
یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان
پیش از آن کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند
از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود
بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

• گلبانگ ۲ (دولت عشق)

تصنیف: مبتلا (یک | پنج) - کلام: باباطاهر

نسیمی کز بن آن کاکل آید
چو شو گیرم خیالش را در آغوش
بلا بی دل، خدایا، دل بلا بی
اگر چشم نکردی دیده بونی
مرا خوشتر زبوی سنبل آید
سحر از بستم بوی گل آید
گنه چشمم چرا دل مبتلا بی
چه دوستی دلم خوبان کجا بی

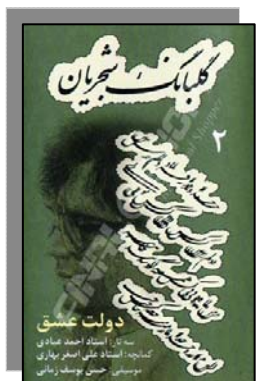
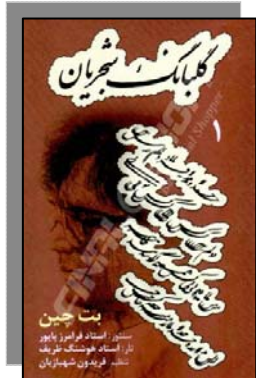
ساز: قطعه ضربی (سه)

آواز (دو + چهار) - کلام: باباطاهر

دلی دیرم جو مرغ یا شکسته
همه گویند طاهر تار بنواز
عزیزا کاسه چشمم سرایت
از او ترسم که غافل پا نهی باز
به کشت خاطر من جز غم نروید
به صحرائی دل بی حاصل مو
دلی دیرم خریدار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل
چو کشتی بر لب دریا نشسته
صدا چون می دهد تار شکسته
میون هر دو چشمم جای پایت
نشینه خار مژگونم به پایت
به باغم جز گل ماتم نروید
گیاه ناامیدی هم نروید
کز او گرم است بازار محبت
ز پود محنت و تار محبت

تصنیف: دولت عشق (شش | نه) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم
نصاب حسن در حد کمال است
چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی
قدح پر کن که من از دولت عشق
قراری کرده ام با می فروشان
چنان پر شد فضای سینه از دوست
که پیش چشمم بیماریم بمرم
ز کاتم ده که مسکین و فقیرم
به سبب بوستان و شهد و شیرم
جوان بخت جهانم گرچه پیرم
که روز غم بجز ساغر نگیرم
که فکر خویش گم شد از ضمیرم



آواز (هفت) - کلام: حافظ

سحر که رهروی در سرزمینی	همی گفت این معما با قرینی	درونها تیره شد باشد که از غیب	چراغی بر کند خلوت‌نشینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف	که در شیشه برآرد اربعینی	گر انگشت سلیمانی نباشد	که خاصیت دهد نقش نگینی
خدا زان خرقه بیزار است صد بار	که صد بت باشدش در آستینی	اگرچه رسم خوبان تندخوئی است	چه باشد گر بسازد با غمینی
مروت گرچه نامی بی‌نشان است	نیازی عرضه کن بر نازینی	ره میخانه بنما تا بپرسم	مال خویش را از پیش‌بینی
ثوابت باشد ای دارای خرمن	اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی	نه حافظ را حضور درس خلوت	نه دانشمند را علم الیقینی
نمی‌بینم نشاط عیش در کس	نه درمان دلی نه درد دینی		

• کنسرت پاریس

ساز: مقدمه (یک)

آواز (دو + پنج) - کلام: حافظ

چو دست بر سر زلفش زرم به تاب رود	ور آشتی طلبم با سر عتاب رود	گدایی در جانان به سلطنت مفروش	کسی ز سایه این در به آفتاب رود
چو ماه نو ره بیچارگان نظاره	زند به گوشه ابرو و در نقاب رود	سواد نامه موی سپاه چون طی شد	بیاض کم نشود گر صد انتخاب رود
شب شراب خرابم کند به بیداری	وگر به روز شکایت کنم به خواب رود	حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر	کلاه داریش اندر سر شراب رود
طریق عشق پرآشوب و فتنه است ای دل	بیفتد آن که در این راه با شتاب رود	حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز	خوشا کسی که در این راه بی‌حجاب رود

ساز: قطعه ضربی (سه)

تصنیف (چهار) - کلام: حافظ

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها	که عشق آسان نمود اول ولی افتاده مشکله	شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل	کجا دانند حال ما سبکیاران ساحله
ببوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید	ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها	همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر	نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفله
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم	جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها	حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ	متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهملها
به می سجاده رنگین کن گرت پیر معان گوید	که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها		

تصنیف: دل مجنون (شش) - کلام: مولانا

در دل و جان خانه کردی عاقبت	هر دو را ویرانه کردی عاقبت	یا رسول... ستون صبر را	آستن خانه کردی عاقبت
آمدی کاتش در این عالم زنی	وا نگشتی تا نکردی عاقبت	یک سرم این سوسست یک سر سوی تو	دوسرم چون شانه کردی عاقبت
ای ز عشقت عالمی ویران شده	قصد این ویرانه کردی عاقبت	دانه‌ای بیچاره بودم زیر خاک	دانه را دردانه کردی عاقبت
ای دل مجنون و از مجنون بتر	مردی مردانه کردی عاقبت	دانه‌ای را باغ و بستان ساختی	خاک را کاشانه کردی عاقبت
عشق را بی‌خویش بردی در حرم	عقل را دیوانه کردی عاقبت	کاسه سر از تو پر از تو تهی	کاسه را پیمانه کردی عاقبت
شمع عالم بود عقل چاره‌گر	شمع را پروانه کردی عاقبت	جان جانداران سرکش را به علم	عاشق جانانه کردی عاقبت
من تو را مشغول می‌کردم دلا	یاد آن افسانه کردی عاقبت	شمس تبریزی که مر هر ذره را	روشن و فرزانه کردی عاقبت

آواز (هفت) - کلام: حافظ

الا ای طوطی گویای اسرار	مبادا خالیت شکر ز منقار	سکندر را نمی‌بخشد آبی	به زور و زر میسر نیست این کار
سرت سبز و دلت خوش باد جاوید	که خوش نقشی نمودی از خط یار	بیا و حال اهل درد بشنو	به لفظ اندک و معنی بسیار
سخن سربسته گفتی یا حریفان	خدا را زین معما پرده بردار	بت چینی عدوی دین و دل هاست	خداوندا دل و دینم نگه دار
به روی ما زن از ساغر گلابی	که خواب آلوده‌ایم ای بخت بیدار	به مستوران مگو اسرار مستی	حدیث جان مگو با نقش دیوار
چه ره بود این که زد در پرده مطرب	که می‌رقصند با هم مست و هشیار	به یمن دولت منصور شاهی	علم شد حافظ اندر نظم اشعار
از آن افیون که ساقی در می افکند	حریفان را نه سر ماند نه دستار	خداوندی به جای بندگان کرد	خداوندا ز آفاتش نگه دار

آواز (هشت) - کلام: حافظ

گفتم غم تو دارم، گفتم غمت سر آید	گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید	جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای	نی غلطم، در دل ما بوده‌ای
گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز	گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید	دوش ز هجر تو جفا دیده‌ام	ای که تو سلطان وفا بوده‌ای
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم	گفتا که شب رو است او از راه دیگر آید	آه که من دوش چه سان بوده‌ام	آه که تو دوش که را بوده‌ای
گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد	گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید	رشک برم کاش قبا بودمی	چونکه در آغوش قبا بوده‌ای
گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد	گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید	زهره ندارم که بگویم تو را	بی من بیچاره کجا بوده‌ای
گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت	گفتا تو بندگی کن کو بنده‌پرور آید	یار سبک روح! به وقت گریز	تیزتر از باد صبا بوده‌ای
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد	گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید	بی تو مرا رنج و بلا بند کرد	باش که تو بند بلا بوده‌ای
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد	گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید	آینه رنگ تو عکس کسی است	تو ز همه رنگ جدا بوده‌ای
		رنگ رخ خوب تو آخر گواست	در حرم لطف خدا بوده‌ای
		رنگ تو داری، که ز رنگ جهان	پاکی و همرنگ بقا بوده‌ای

تصنیف: جان و جهان (نه) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

• سپیده (چاووش ۶)

ساز: درآمد (یک)

آواز: بشارت (دو + سه + چهار + شش) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

زمانه قرعۀ نو می‌زند به نام شما
خوشا شما که جهان می‌رود به کام شما
در این هوا چه نفسها پر آتش است و خوش است
که بوی او به دل ماست در مشام شما
تنور سینۀ سوزان ما به یاد آرید
کز آتش دل ما پخته گشت خام شما
فروغ گوهری از گنج‌خانهٔ شب ما است
چراغ صبح که بر می‌دمد ز بام شما
زمان به دست شما می‌دهد زمام مراد
از آنکه هست به دست خرد زمام شما
ز صدق آینه‌کردار صبح‌خیزان بود
که نقش طلعت خورشید یافت شام شما
همای اوج سعادت که می‌گریخت ز خاک
شد از امان زمین دانه‌چین دام شما
به زیر ران طلب زین کنید اسب مراد
که چون سمند زمین شد ستاره رام شما
به شعر سایه در آن بزنگاه آزادی
طرب کنید که پرنوش باد جان شما

تصنیف (پنج) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

ایرانی، به سر کن خوان هستی بر هم زن بساط خودپرستی
که چشم جهانی سوی تو باشد، چه از پا نشستی
در این شب سپیده نادیده تیر شب به خوش در کشیده
امید چه داری از امشب که در خون کشیده سپیده
تیغ بر کش آذریشان نغمه‌ها را تندی کن
کار مهر خاوری کن

آواز (هفت) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

دلا دیدی که خورشید از شب سرد
چو آتش سر ز خاکستر بر آورد
زمین و آسمان گلرنگ و گلگون
جهان دشت شقایق گشت از این خون
نگر تا این شب خوین سحر کرد
چه خنجرها که از دلها گذر کرد

تصنیف (هشت) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

ایران ای سرای امید بر بامت سپیده دمید
بنگر کز این غم پر خون خورشیدی خجسته رسید
اگرچه دلها پر خون است شکوه شادی افزون است
سپیده ما گلگون است که دست دشمن در خون است
ای ایران غمت مرساد جاویدان شکوه تو باد

• دود عود

ساز: پیش‌درآمد و درآمد (یک)

آواز: دریای عشق (دو) - کلام: عطار نیشابوری (تفاوت ترتیب)

عقل کجا پی برد شیوۀ سودای عشق
باز نیایی به عقل سر معمای عشق
عقل تو چون قطره‌ای است مانده ز دریا جدا
چند کند قطره‌ای فهم ز دریای عشق
خاطر خیاط عقل گرچه بسی بخیه زد
هیچ قبایی ندوخت لایق بالای عشق
گر ز خود و هر دو کن پاک تبرا شوی
راست بود آزمان از تو تولای عشق
ور سر مویی ز تو با تو بماند به هم
خام بود از تو خام پختن سودای عشق
جان چو قدم در نهاد تا که همی چشم زد
از بن بیخش بکند قدرت و غوغای عشق
دوش درآمد به جان دمدمۀ عشق او
گفت اگر فانی‌ای هست تو را جای عشق
عشق چو کار دل است دیدهٔ دل باز کن
چون اثر او نماند محو شد اجزای او
جای دل و جان گرفت جملهٔ اجزای عشق
هست در این بادیه جملهٔ جانها چو هم
قطرهٔ باران او درد و درینغای عشق
تا دل عطار یافت پرتو این آفتاب
گشت ز عطار سیر، رفت به صحرای عشق

ساز: قطعهٔ ضربی (سه)

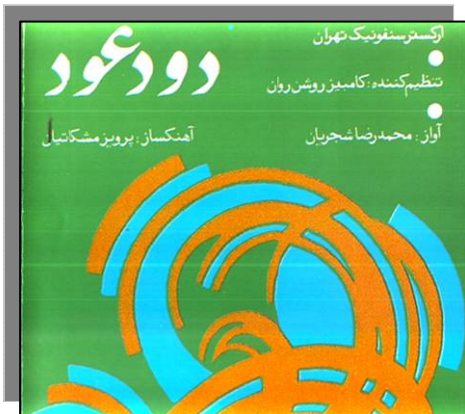


از درون سیاهی برون تاز
پرچم روشنایی برافراز
تا جهانی از تباهی وارهایی
نیمه‌شب را تیغ بر دل برنشانی
با خواری در روزگار
تنگ باشد زندگانی
مرگ به تا چنین زنده مانی
ای مبارز، ای مجاهد، ای برادر
دل یکی کن، ره یکی کن، بار دیگر
راه بگشا سوی شهر روشنی‌ها
روزگار تیرگیه، بر سر آور

ز هر خون دلی سروی قد افراشت
ز هر سروی تذروی نغمه برداشت
صدای خون در آواز تذرو است
دلا این یادگار خون سرو است

راه ما، راه حق، راه بهروزی است
اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی است
صلح و آزادی
جاودانه در همه جهان خوش باد
یادگار خون عاشقان ای بهار
ای بهار تازه جاودان در این چمن شکفته باد

ایرانی بس که غیب است
بر هم زن بساده خودپرستی
کز چشم جهانی سوی تو باشد
در این شب سپیده نادیده
تیر شب به خوش در کشیده
امید چه داری از امشب که در خون کشیده سپیده
تیغ بر کش آذریشان نغمه‌ها را تندی کن
کار مهر خاوری کن
از درون سیاهی برون تاز
پرچم روشنایی برافراز
تا جهانی از تباهی وارهایی
نیمه‌شب را تیغ بر دل برنشانی
با خواری در روزگار
تنگ باشد زندگانی
مرگ به تا چنین زنده مانی
ای مبارز، ای مجاهد، ای برادر
دل یکی کن، ره یکی کن، بار دیگر
راه بگشا سوی شهر روشنی‌ها
روزگار تیرگیه، بر سر آور
چهارم



آواز (چهار) - کلام: عطار نیشابوری

آتش عشق تو در جان خوشتر است
هر که خورد از جام عشقت قطره‌ای
تا تو پیدا آمدی پنهان شده
درد عشق تو که جان می‌سوزد
درد بر من ریز و درمانم مکن

جان ز عشقت آتش‌افشان خوشتر است
تا قیامت مست و حیران خوشتر است
زانکه با معشوق پنهان خوشتر است
گر همه زهر است از جان خوشتر است
زانکه درد تو ز درمان خوشتر است

می‌نسازی تا نمی‌سوزی مرا
چون وصالت هیچکس را روی نیست
خشکسال وصل تو بیند مدام
همچو شمی در فراغت هر شبی
سوختن در عشق تو زان خوشتر است
روی در دیوار هجران خوشتر است
لاجرم در دیده طوفان خوشتر است
تا سحر عطار گریان خوشتر است

آواز (پنج) - کلام: عطار نیشابوری

در عشق تو عقل سرنگون گشت
خود حال دلم چگونه گویم
برخوان که درت به زاری زار
درمان چه طلب کنم که عشقت
خون دل ماست یا دل ماست
تا قوت عشق تو بدیدم

جان نیز خلاصه جنون گشت
کان کار بجان رسیده چون گشت
از بس که به خون بگشت خون گشت
ما را سوی درد رهنمون گشت
خونی که ز دیده‌ها برون گشت
سرگستگی‌ام بسی فزون گشت

تا دور شدم من از در تو
آن مرغ که بود زیرکش نام
لختی پر و بال زد به آخر
تا درد تو را خرید عطار
عطار که بود کشته تو
دریاب که کشته‌تر کنون گشت

تصنیف: دود عود (شش) - کلام: مولانا

ای یوسف خوشنام ما، خوش می‌روی بر بام ما
ای نور ما، ای صور ما، ای دولت منصور ما
ای دلبر و منصوب ما، ای قبله و معبود ما

ای در شکسته جام ما، ای بردیده دام ما
جوشی بنه در شور ما، تا می‌شود انگور ما
آتش زدی بر عود ما، نظاره کن بر دود ما

ای یار ما عیار ما، دام دل خمار ما
در گل بمانده پای دل، جان می‌دهم چه جای دل
وز آتش سودای دل، ای وای دل، ای وای ما

• در خیال

ساز: مقدمه (یک)

ساز (شش)

آواز: در خیال (دو + سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

خبرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی
تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی
بشدی و دل بپردی و بدست غم سپردی
تو جفای خود بکردی و نه من نمی‌توانم
چه کنند اگر تحمل نکنند زبردستان

چو خیال آب روشن که به تشنگان نمایی
چه از این به ارمغانی که تو خوشتن بیایی
شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی
که جفا کنم، ولیکن نه تو لایق جفایی
تو هر آن ستم که خواهی بکنی که پادشایی

دل خویش را بگفتم چو تو دوست می‌گرفتم
سخنی که با تو دارم به نسیم صبح گفتم
من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت
تو که گفته‌ای تأمل نکنم جمال خوبان
در چشم بامدادان به بهشت برگشودن

نه عجب که خوبرویان بکنند بیوفایی
دگری نمی‌شناسم تو ببر که آشنایی
برو ای فقیه و با ما مفروش پارسایی
بکنی اگر چو سعدی نظری بیازمایی
نه چنان لطیف باشد که به دوست برگشایی

تصنیف (پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

سر آن ندارد امشب که برآرد آفتابی
به چه دیر ماندی ای صبح که جان ما برآمد
نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند
نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم
سرم از خدای خواهد که به پایش اندرآفتد

چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
بزه کردی و نکردند مؤذنان ثوابی
همه لبلبان بمرند و نماد جز غرابی
که به روی دوست ماند که برفکنند نقابی
که در آب مرده بهتر که در آرزوی آبی

دل من نه مرد آنست که با غمش برآید
نه چنان گناهکارم که به دشمنم سپاری
برو ای گدای مسکین و دری دگر طلب کن
دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی عجب است اگر نگردهد که بگردد آسیابی

مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی
تو به دست خویش فرمای اگر کمنی غذایی
که هزار بار گفتی و نیامدت جوابی
دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی عجب است اگر نگردهد که بگردد آسیابی

آواز (هفت) - کلام: سعدی

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
هر ساعت از نو قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود
می یا جوانان خوردنم باری تمنا می‌کنم
از مایه بیچارگی قطمیر مردم می‌شود
زین تنگنای خلوتم خاطر به صحرا می‌کشد
غافل مباش از عاقلی دریاب اگر صاحب‌دلی
جایی که سرو بوستان با پای چوبین می‌چمد
دلبندم آن پیمان گسل منظور چشم آرام دل
دنیا و دین و صبر و عقل از من برفت اندر غمش
باران اشکم می‌رود وز ابرم آتش می‌جهد
سعدی نصیحت نشنود و جان در این ره می‌رود

بر باد فلاشی دهیم این شرک تقوانام را
توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را
تا کودکان در پی فتنه این پیر دردآشام را
ماخولیای مهتری سگ می‌کند بلعام را
کز بوستان باد سحر خوش می‌دهد پیغام را
باشد که نتوان یافتن دیگر چنین ایام را
ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را
نی نی دلارامش نخوان کز دل ببرد آرام را
جایی که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را
با پختگان گو این سخن سوزش نباشد خام را
صوفی گرانجانی ببر ساقی بیاور جام را

تصنیف: هوس خیال (هشت) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

آمدام که سر نیم عشق تو را به سر برم
آمدام چو عقل و جان از همه دیده‌ها نهان
آمدام که ره زخم بر سر گنج شه زخم
گر شکند دل مرا جان بدهم به دل‌شکن
آنکه ز زخم تیر او کوه شکاف می‌کند

ور تو بگوئیم کی‌ام، نیشکرم شکر برم
تا سوی جان و دیدگان مشعل نظر برم
آمدام که ز برم زر نبرم خبر برم
گر ز سرم کله برد من ز میان کمر برم
پیش گشاد تیر او وای اگر سپر برم

گفتم آفتاب را گر ببری تو تاب خود
آنک ز تاب روی او نور صفا به دل کشد
در هوس خیال او همچو خیال گشته‌ام
اوست نشسته در نظر من به کجا نظر کنم
این غزلم جواب آن باده که داشت پیش من
گفت بخور نمی‌خوری پیش کسی دگر برم

تاب تو را چو تب کند گفت بلی اگر برم
و آنک ز جوی حسن او آب سوی جگر برم
وز سر رشک نام او نام رخ قمر برم
اوست گرفته شهر دل من به کجا سفر برم
این غزلم جواب آن باده که داشت پیش من
گفت بخور نمی‌خوری پیش کسی دگر برم



• رباعیات خیام

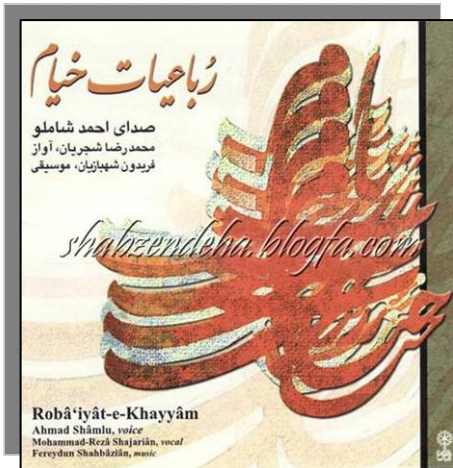
دکلمه و تصنیف (یک)

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون ابر به نوروز رخ لاله بشتست
کاین سبزه که امروز تماشاگاه توست
ابر آمد و زار بر سر سبزه گریست
این سبزه که امروز تماشاگاه ما است
من بی می ناب، زیستن نتوانم
من بنده آن دم که ساقی گوید
می نوش که عمر جاودانی این است
هنگام گل و مل است و یاران سرمست
از آمدن نبود گردون را سود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
بنگر ز جهان چه طرف بر بستم هیچ
شمع طرب می ولی چو بنشستم هیچ
از آمدن و رفتن ما سودی کو
در چنبر چرخ، جان چندین پاکان
هنگام سپیده دم خروس سحری
یعنی که نمودند در آئینه صبح
افسوس که بی فایده فرسوده شدیم
دردا و ندانم که تا چشم زدیم
جامی است که عقل آفرین می زندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
در کارگه کوزه گری بودم دوش
هریک به زبان حال با من می گفت

دکلمه (دو)

ساقی غم من بلند آوازه شده است
با موی سپید سرخوشم کز می تو
ساقی گل و سبزه بس طربناک شده است
می نوش و گلی بچین که تا درنگی گل خاک شده است
گویند که دوزخی بود عاشق و مست
گر عاشق و مست، دوزخی خواهد بود
تا کی غم آن خورم که دارم یا نه
پر کن قدح باده که معلوم نیست
قومی متفکرند اندر ره دین
می ترسم از آنکه بانگ آید روزی
من ظاهر نیستی و هستی دائم
با این همه از دانش خود شرمم باد
ما لعبتکانیم و فلک لعبت باز
یک چند در این بساط بازی کردیم
چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه بلخ
خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی
این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
هرکس سخنی از سر سودا گفتند

وین حل معما نه تو خوانی و نه من
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من
برخیز و به جام باده کن عزم درست
فردا همه از خاک تو بر خواهد رست
بی باده گلرنگ نمی شاید زیست
تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست
بی باده کشید بار تن نتوانم
یک جام دگر بگیر و من نتوانم
خود حاصلت از عمر جوانی این است
خوش باش دمی که زندگانی این است
وز رفتن من جاه و جلالش نفزود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود
وز حاصل عمر چیست در دستم هیچ
من جام جمجم ولی چو بشکستم هیچ
وز بافته وجود ما بودی کو
می سوزد و خاک می شود، دودی کو
دانی که چرا همی کند نوحه گری
کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری
وز داس سپهر سرنگون سوده شدیم
نابوده به کام خویش، نابوده شدیم
صد بوسه مهر بر جبین می زندش
می سازد و باز بر زمین می زندش
دیدم دوهزار کوزه گویای خموش
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش



در جمع کمال، شمع اصحاب شدند
گفتند فسانه ای و در خواب شدند
باز آمده ای کو که به ما گوید راز
چیزی نگذاری که نمی آبی باز
دریاب دمی که با طرب می گذرد
پیش آر پیاله را که شب می گذرد
شاید که ز دوست یاد بسیار کنی
نوبت چو به ما رسد نگویند کنی
یا این ره دور را رسیدن بودی
چون سبزه امید بردمیدن بودی

آنان که محیط فضل و آداب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز
از جمله رفتگان این راه دراز
هان بر سر این دوراهه از روی نیاز
این قافله عمر عجب می گذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری
یاران به مرافقت چو دیدار کنی
چون باده خوشگوار نوشید به هم
ای کاش که جای آرمیدن بودی
یا از پس صدهزار سال از دل خاک

جیحون اثری ز اشک پالوده ماست
فردوس دمی ز بخت آسوده ماست
وز صحبت خلق، بیوفائی مانده است
از عمر ندانم که چه باقی مانده است
وین رفتن بی مراد عزمی است درست؟
کانه جهان به می فرو خواهیم شست
او را نه نهایت نه بدایت پیداست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست
وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم
با هفت هزار سالگان سر به سریم
پاییز نشاط، بر سر غم زینیم
کاین صبح بسی دمد که ما دم زینیم
وین شیشه نام و ننگ بر سنگ زینیم
در زلف دراز و دامن چنگ زینیم
بی زمزمه ساز عراقی هیچ است
حاصل همه عشرت است و باقی هیچ است

گردون نگری ز قد فرسوده ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست
از من رمقی به سعی ساقی مانده است
از باده نوشین قدحی بیش نماند
چون آمدنم به من نید روز نخست
برخیز و میان بیند ای ساقی چست
دوری که در او آمدن و رفتن ما است
کس می نرزد دمی در این معنی راست
ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
فردا که از این دیر کهن درگذریم
تا دست بر اتفاق بر هم زینیم
خیزیم و دمی زینیم پیش از دم صبح
صبح است دمی با می گلرنگ زینیم
دست از عمل دراز خود باز کشیم
دوران جهان بی می و ساقی هیچ است
هر چند در احوال جهان می نگریم

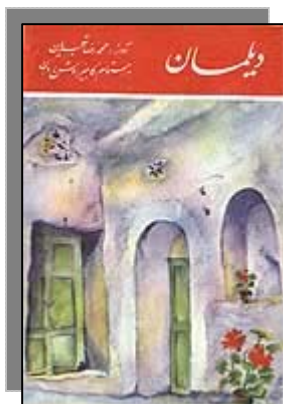
سرمستی من برون ز اندازه شده است
پیرانه سرم بهار دل تازه شده است
دریاب که هفته دگر خاک شده است
سبزه خاشاک شده است و سبزه خاشاک شده است
قولی است خلاف، دل در آن نتوان بست
فردا باشد بهشت همچون کف دست
وین عمر به خوشدلی گذارم یا نه
کاین دم که فروبرم برآرم یا نه
قومی به گمان فتاده در راه یقین
کای بیخبران راه نه آن است و نه این
من باطن هر فراز و پستی دانم
گر مرتبه ای ورای مستی دانم
از روی حقیقتی نه از روی مجاز
رفتیم به صندوق اید یک یک باز
پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
از سلخ به غره آید از غره به سلخ
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
زان روی که هست کس نمی داند گفت

• دیلمان

آواز (یک) - کلام: امیرھوشنگ ابتہاج (ه. الف. سایه)

من همان نایم که گر خوش بشنوی شرح دردم با تو گوید مثنوی
من همان عشقم که در فرهاد بود او نمی دانست و خود را می ستود

در رخ لیلی نمودم خویش را می گریست اندر دلش با درد دوست
سوختم مجنون خام اندیش را او گمان می کرد اشک چشم اوست



آواز (سه) - کلام: حافظ

باز آ و دل تنگ مرا مونس جان باش زان باده که در میکده عشق فروشد
در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک دلدار که گفتا به توام دل نگران است
خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش تا بر دلش از غصه غباری ننشیند
حافظ که هوس می کندش جام جهان بین

وین سوخته را محرم اسرار نهران باش ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش
چهدی کن و سرحلقه رندان جهان باش گو می رسم اینک به سلامت نگران باش
ای درج محبت به همان مهر و نشان باش ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
گو در نظر آصف جمشید مکان باش

آواز (هفت) - کلام: سعدی

ندانمت به حقیقت که در جهان به که مانی به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت
مرا می رسد که چونی به هر صفت که تو خواهی چنان به نظره اول ز شخص می ببری دل
تو پرده پیش گرفتی و ز اشتیاق جمالت بر آتش تو نشستیم و دود شوق برآمد
چو پیش خاطر آمد خیال صورت خوبت مرا گناه نباشد نظر به روی جوانان
تو را که دیده ز خواب و خمار باز نباشد من ای صبا ره رفتن به کوی دوست ندانم
سر از کمند تو سعدی به هیچ روی نتابد

جهان و هر چه در او هست صورتند و تو جانی که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی
مرا مگو که چه نامی به هر لقب که تو خوانی که باز می تواند گرفت نظره ثانی
ز پرده ها به درافتاد رازهای نهانی تو ساعتی نشستستی که آتشی بنشانی
ندانمت که چه گویم ز اختلاف معانی که پیر داند مقدار روزگار جوانی
ریاضت من شب تا سحر نشسته چه دانی تو می روی به سلامت سلام من برسانی
اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی

آواز: درد شوق (دوازده) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

دل از من برد و روی از من نهران کرد شب تنهائیم در قصد جان بود
چرا چون لاله خونین دل نباشم صبا گر چاره داری وقت وقت است

خدا را با که این بازی توان کرد خیالش لطفهای بیکران کرد
که با ما نرگس او سرگران کرد که درد اشتیاقم قصد جان کرد

که را گویم که با این درد جانسوز طبیبم قصد جان ناتوان کرد
بدان سان سوخت چون شمع که بر من صراحی گریه و بریط فغان کرد
میان مهربانان کی توان گفت که یار ما چنین گفت و چنان کرد
عدو با جان حافظ آن نکردی که تیر چشم آن ابرو کمان کرد

• بهار به

آواز: پیام نسیم (سه + چهار) - کلام: حافظ

ز کوی یار می آید نسیم باد نوری چو گل گر خردهای داری خدا را صرف عشرت کن
ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعل است چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست
ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست به عجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم
طریق کامچستن چیست؟ ترک کام خود گفتن سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آید
جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع به بستان رو که از بلبل طریق عشق گیری یاد
می ای دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیش می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
نه حافظ می کند تنها دعای خواجه تورانشاه جنابش پارسایان را است محراب دل و دیده

از این باد از مدد خواهی چراغ دل برافروزی که قارون را زیانها داد سودای زراندوزی
که زد بر چرخ فیروزه صغیر تخت فیروزی مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانوزی بیا ساقی که جاهل را هینتر می رسد روزی
کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
که حکم آسمان این است اگر سازی و گر سوزی به مجلس آئی کز حافظ سخن گفتن بیاموزی
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوروزی
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی جبینش صبح خیزان راست روز فتح و فیروزی



آواز و تصنیف (هفت) - کلام: ادیب پیشاوری - آواز و تنبک: ناصر فرهنگ فر

سحر به بوی نسیمت به مزده جان سپرم چو بگذری، قدمی بر دو چشم من بگذار
یکشست غمزه خونریز تو مرا صد بار گرفت عرصه عالم، جمال طلعت دوست
به رغم فلسفیان بشنو این دقیقه ز من

اگر امان دهد امشب فراق تا سحرم قیاس کن که منت از شمار خاک درم
من از خیال لب جانفزا، زنده ترم به هر کجا که روم آن جمال می نگرم
که غائبی تو و هرگز نرفتی از نظرم

اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد که سر ز خاک بر آرم، چو شمع و دیگر بار
مرا اگر به چنین شوره بسپرنه بد خاک بدان صفت که به موج اندرون رود کشتی
یکی ز تربت من بر گذر، چو در گذرم به پیش روی تو، پروانه وار جان سپرم
درون خاک، ز شور درون کفن بدرم همی رود تن زارم درون چشم ترم

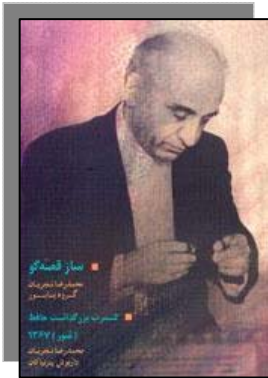
• ساز قصه‌گو

آواز: حکایت دل (دو + چهار + پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

آن که خاک را به نظر کیمیا کنند	آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند	می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب	بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
دردم نهفته به ز طیبیان مدعی	باشد که از خزانه غیبم دوا کنند	پیراهنی که آید از او بوی یوسفم	ترسم برداران غیورش قبا کنند
چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است	آن به که کار خود به عنایت رها کنند	گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار	صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند
معشوق چون نقاب ز رخ نمی‌کشد	هر کس حکایتی به تصور چرا کنند	بگذر به کوی میکده تا زمره حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
بی‌معرفت میباش که در من‌یزید عشق	اهل نظر معامله با آشنا کنند	پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان	خیر نهان برای رضای خدا کنند
حالی درون پرده بسی فتنه می‌رود	تا آن زمان که پرده برافتند چه‌ها کنند	حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود	شاهان کم التفات به حال گدا کنند

تصنیف: ساز قصه‌گو (شش) - کلام: جواد آذر

تا دور چشم مست او، جای می از نای سبو، خون کرده در پیمانها
 بشنو ز ساز قصه‌گو، سوز دل من مو به مو، در پرده افسانه‌ها
 بشنو ناله درد کز دل خیزد، شاید زین ناله، خونین اشکت بر رخ ریزد
 خدا را، کی این شام غم را سحر از پی در نیاید / چه سازم، صبوری ما را، ظفر از پی بر نیاید
 تا کی ناله، تا کی مویه، برخیز ای رهنشین، گامی از کفر و دین نه فراتر
 برخیز با خیل مستان، چو می خاموش و جوشان / بنشین با می‌پرستان، به دور از خودفروشان
 مگر از زندگانی، مراد دلستانی / مراد دلستانی، مگر از زندگانی
 که گردون به افسون، چو بسینزد نهد از جام جم، افسانه‌ای در روزگار
 بیا خودکامگی از سر بنه، چون جام می در بزم یاران
 در ده ساقی، زان می جامی، تا برگردد از من خودکامی



آواز: آتش نهفته (ده + یازده) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت	آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت	خواهم شدن به کوی مغان آستین‌فشان	زین فتنه‌ها که دامن آخرزمان گرفت
افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع	شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت	بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند	کآنکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت
می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست	از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت	فرصت نگر که چو فتنه در عالم اوفتاد	صوفی به جام می زد و از غم کران گرفت
زین آتش نهفته که در سینه من است	خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت	می خور که هر که آخر کار جهان بدید	از غم سبک برآمد و رحل گران گرفت
آسوده بر کنار چو پرگار می‌شدم	دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت	حافظ چو آب لطف ز نظم تو می‌چکد	حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
آنروز شوق ساغر می خرمم بسوخت	کاتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت		

تصنیف: شیدای گیتی (دوازده) - کلام: حافظ

چندان که گفتم غم با طیبیان	درمان نکردند مسکین غریبان	درج محبت بر مهر خود نیست	یا رب میادا کام رقیبان
آن گل که هردم در دست بادی است	گو شرم بادش از عندلیبان	ما درد پنهان با یار گفتیم	نتوان نهفتن درد از طیبیان
یارب امان ده تا باز بیند	چشم محبان روی حبیبان	حافظ نگشتی شیدای گیتی	گر می‌شنیدی پند ادیبان
ای منعم آخر بر خوان وصلت	تا چند باشیم از بی‌نصیبان		

• جام تهی

آواز: پر کن پیاله را (یک) - کلام: فریدون مشیری

پر کن پیاله را، کاین آب آتشین	تا کوچه‌باغ خاطرهای گریزپا	آن بی‌ستاره‌ام که عقابم نمی‌برد	در راه زندگی
دبری است ره به حال خرابم نمی‌برد	تا شهر یادها		
این جامها که در پی‌ام می‌شود تهی	دیگر شراب هم	با این همه تلاش و تقلا و تشنگی	
دریای آتش است که ریزم به کام خویش	جز تا کنار بستر خوابم نمی‌برد	با این که ناله می‌کشم از دل که: آب ... آب ...	
گرداب می‌ریابد و آبم نمی‌برد	پر کن پیاله را	دیگر فریب هم به سراپم نمی‌برد	
من با سمند سرکش و جادویی شراب	هان ای عقاب عشق		
تا بی‌کران عالم پندار رفته‌ام	از اوج قلعه‌های مه آلوده دوردست		
تا دشت پرستاره اندیشه‌های ژرف (گرم)	پرواز کن به دشت غم‌انگیز عمر من		
تا مرز ناشناخته مرگ و زندگی	آنجا بیر مرا که شرابم نمی‌برد		

تصنیف: کوچه‌سار شب (چهار) - کلام: امیرهُوشنگ ایتهاج (۱۰۱ سایه)

در این سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند	به دشت پر ملال ما، پرنده پر نمی‌زند
یکی ز شب گرفتگان، چراغ بر نمی‌کند	کسی به کوچه‌سار شب، در سحر نمی‌زند
نشسته‌ام در انتظار این غبار بی‌سوار	دریغ کز شی چنین سپیده سر نمی‌زند
گذرگهی‌ست پر ستم، که اندر او به غیر غم	یکی صلاهی آشنا به رهگذر نمی‌زند
چه چشم پاسخ است از این دریچه‌های بسته‌ات	برو که هیچ‌کس ندا به گوش کر نمی‌زند
نه سایه دارم و نه بر، بیفکندم و سزاست	وگر نه بر درخت تر، کسی تیر نمی‌زند



• بهار دلکش

تصنیف: بهار دلکش (یک) - کلام: عارف قزوینی

بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد از آن که دلبر دمی به فکر ما نباشد
در این بهار ای صنم بیا و آشنی کن که جنگ و کین با من حزین روا نباشد
صیادم بلبل بر درخت گل به خنده می‌گفت نازنینان را مه جبینان را وفا نباشد

تصنیف: گرلی (دو) - کلام: حافظ (+؟؟؟)

شب می‌مجنون به لیلی گفت، که ای محبوب بی‌همتا خدا را چون دل ریشم، قراری بسته با زلفت
تو را عاشق شود پیدا، ولی مجنون نخواهد شد بفرما لعل نوشین راه، که زودش با قرار آرد
دلا دیشب چه می‌کردی، تو در کوی حبیب من الهی خون شوی ای دل، تو هم گشتی رقیب من
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد

تصنیف: شمع و پروانه (سه) - کلام: سعدی

شب یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت
که من عاشقم گر بسوزم روا است تو را گریه و سوز و زاری چراست
بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من
چو شیرینی از من به در می‌رود چو فراهم آتش به سر می‌رود
همی گفت و هر لحظه سیلاب درد فرو می‌دمیدش به رخسار زرد
که ای مدعی عشق کار تو نیست که نه صبر داری نه یارای ایست
تو بگریزی از پیش یک شعله خام من استادام تا بسوزم تمام
تو را آتش عشق اگر بر سوخت مرا بین که از پای تا سر بسوخت

تصنیف: افتخار آفاقی (چهار الف) - کلام: عارف قزوینی

افتخار همه آفاقی و منظور منی شمع جمع همه عشاق به هر انجمنی
به سر زلف پریشان تو دلهای پریش همه خوکرده چو عارف به پریشان سخنی

تصنیف: بار غم (چهار ب) - کلام: عارف قزوینی

اگر درد من به درمان رسد چه میشه شب هجران گر به پایان رسد چه میشه
اگر بار غم به منزل رسد چه گردد سر من اگر به سامان رسد چه میشه

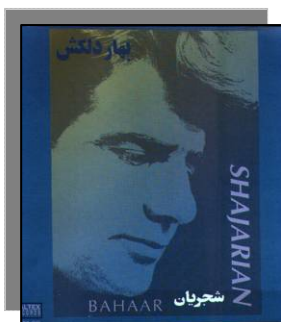
تصنیف (پنج) - کلام: عراقی

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی
همه شب نهادهام سر، چو سگان بر آستان که رقیب در نیاید به بهانه گدایی
مژه‌ها و چشم یارم به نظر چنان نماید که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی
در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است؟ به امید آنکه شاید تو به چشم من درآیی
سر برگ گل ندارم ز چه رو روم به گلشن که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بیوفایی

تصنیف (شش) - کلام: هاتف اصفهانی

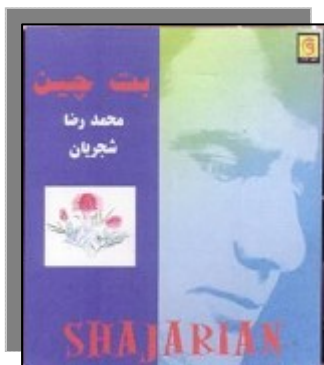
چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی
تو شهی و کشور جان تو را تو مهی و جان جهان تو را ز ره کرم چه زبان تو را که نظر به حال گدا کنی
ز تو گر تقد و گر ستم، بود آن عنایت و این کرم همه از تو خوش بود ای صنم، چه جفا کنی چه وفا کنی
همه جا کنی می لاله‌گون ز ایام مدعیان دون شکنی پیاله ما که خون به دل شکسته ما کنی
تو کمان کشیده و در کمین، که زنی به تیرم و من غمین همه غم بود از همین، که خدا نکرده خطا کنی
تو که هاتف از برش این زمان، روی از ملامت بیکران قدمی نرفته ز کوی وی، نظر از چه سوی قفا کنی

تصنیف (+آواز): شب نیشابور (هفت + هشت + ده + سیزده + چهارده) - کلام: خیام



آمد سحری ندا ز میخانه ما این قافله عمر عجب می‌گذرد
برخبر که پر کنیم پیمانه ز می ساقی غم فردای حریفان چه خوری
وقت سحر است، خیز ای مایه ناز ای کاش که جای آرمیدن بودی
کآنان که بجایند نپایند بسی یا از پس صد هزار سال از دل خاک
برخیز و مخور غم جهان گذران از من رمقی به سعی ساقی مانده است
در طبع جهان اگر وفایی بودی از باده دوشین قدحی بیش نماند
جامی است که عقل آفرین می‌زندش نازار دلی را که تو جانش باشی
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف زان می‌ترسم که از دل آزرده تو
تا دست به اتفاق بر هم ننزیم دانی که به دیدار تو چونم تشنه
خیزیم و دمی ز نیم پیش از دم صبح کاین تشنه آن دو چشم مخمور تو ام

• بت چین



تصنیف: باغ نظر (یک) - کلام: سعدی

آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامتش
باغ تفرج است و بس، میوه نمی‌دهد به کس
داروی دل نمی‌کنم کآنکه مریض عشق شد
هر که فدا نمی‌کند دینی و دین و مال و سر
جنگ نمی‌کنم اگر دست به تیغ می‌برد
کاش که در قیامتش بار دگر بدیدی
هر که هوا گرفت و رفت از پی آرزوی دل

تصنیف (دو) - کلام: علی اکبر شیدا

نبود ز رخت قسمت ما غیر نگاهی
نشینم سر راهی، به امید نگاهی
گفتم صنما، شادی دل، راحت جانی
نشینم سر راهی، به امید نگاهی
آن هم ندهد دست و مگر گاه به گاهی
بینم مهر و ماهی، به امید نگاهی
چون می‌نگرم خوشتر از این، بهتر از آنی
بینم مهر و ماهی، به امید نگاهی

تصنیف (سه) - کلام: فروغ فرخزاد

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن
رحمی به من دلشده بی‌سر و پا کن
ز دست یارم چه‌ها کشیدم
بجز جفایش وفا ندیدم
نه همزبانی، که یک زمانی
به او بگویم، غم نهانی
نه اهل دردی، نه غمگساری
ز من بپرسد، غم که داری

تصنیف (پنج) - کلام: ???

صیحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن
تیر غمزه را در کمان ابروان کن
بزم ما منور به رویت یک زمان کن
ملک دل مسخر به مویت ناگهان کن
صنم شاهی تو مرا جانم فدایت
دلبر ماهی تو مرا مردم برایت
طیبیم عزیزم حبیبم
یار تابانم تویی تو؛ شاه خوبانم تویی تو
ای صنم ز هجرت نزارم زاریم بین
مایلم به رویت نگارم خواریم بین
نگارم خواریم بین؛ طیبیم عزیزم حبیبم
یار خوشگل من شمع محفل من
ماه تابانم تویی تو شاه خوبانم تویی تو

تصنیف: دل شیدا (هفت) - کلام: باباطاهر + جامی + علی اکبر شیدا

تو دوری از برم دل برم نیست
هوای دیگری اندر سرم نیست
به جان دلبرم کز هر دو عالم
تمنای دگر جز دلبرم نیست
آرام جانم، سرو روانم، من بی تو نمائم
بیا ای نازنین، بیا ای مه جبین، دردت به جانم
از غم عشقت، دل شیدا شکست
شیشه می در شب یلدا شکست
از بس که زدم ریگ بیابان به کف
خار مغیلان همه در پا شکست

تصنیف: به یاد عارف (هشت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

بنشین به یادم شیی، تر کن از این می لیبی، که یاد یاران خوش است / یاد آور این خسته راه کاین مرغ پرسته راه یاد بهاران خوش است
مرغی که زد ناله‌ها در قفس هر نفس / عمری زده است خون دل، نقش گل بر قفس - یاد داد
داد ای دل داد، عارف با داغ دل داد
ای بلبلان چون در این چمن وقت گل رسد زین پائیز یاد آرید / چون بردم آن بهار خوش در کنار گل از ما نیز یاد آرید
عارف اگر در عشق گل جان خسته بر باد داد / بر بلبلان درس عاشقی خوش در این چمن یاد داد
گر بایدت دامان گل ای یار / پروا مکن چون بجان رسد از خود آزار

تصنیف: داروگ (ده) - کلام: علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

خشک آمد کشتگاه من، بر کنار کشت همسایه
در درون کومه تاریک من که ذره‌ای با آن نشاطی نیست
گرچه می‌گویند: "می‌گریند بر ساحل نزدیک
و جدار دنده‌های نی به دیوار اتانق دارد از خشکی می‌ترکد
سوگواران در میان سوگواران"
چون دل یاران که در هجران یاران
قاصد روزان ابری؛ داروگ! کی رسد باران؟!
قاصد روزان ابری؛ داروگ! کی رسد باران?!
بر بساطی که بساطی نیست

تصنیف (چهار) - کلام: قدیمی

رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانہ
من مستم و دیوانه، ما را که برد خانه
دلبر عزیز، شوخ یا تمیز، برخیز و بریز
زان می که جوان سازد، عشقم به تو پردازد
تو اگر عشوہ بر خسرو پرویز کنی
همچو فرهاد روم از عقب کوه کنی
تو مگر، شاه نکو رویانی
تو مگر، ماه نکو رویانی

تصنیف: بت چین (شش) - کلام: علی اکبر شیدا

ای مه من ای بت چین ای صنم
لاهرخ و زهره‌جبین ای صنم
تا به تو دادم دل و دین ای صنم
بر همه کس گشته یقین ای صنم
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر
هر که تو را دید و ز خود دل برید
رفته ز خود تا که رخت را بدید
تیر غمت چون به دل من رسید
همچو بگفتم که همه کس شنید
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر
ای نفس قدس تو احیای من
چون تویی امروز و مسیحای من
حالت جمعی تو پریشان کنی
وای به حال دل شیدای من
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر

تصنیف: ناز لیلی (نه) - کلام: طیب اصفهانی

غمت در نهانخانه دل نشیند
به نازی که لیلی به محمل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
ز بامی که برخاست، مشکل نشیند
خلد گر به پا خاری که آسان برآید
چه سازم به خاری که در دل نشیند
به دنبال محمل چنان زار گریم
که از گریه‌ام ناقه در گل نشیند
بنازم به بزم محبت که آنجا
گدایی به شاهی مقابل نشیند
طیبیا میاساد میان دو گیتی
کسی که میان دو منزل نشیند

• قاصدک

آواز: شب فراق (پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

جزای آن که نگفتم شکر روز وصال	شب فراق نخفتم لاجرم ز خیال	تو بر کنار فراتی ندانی این معنی	به راه بادیه دانند قدر آب زلال
بدار یک نفس ای قائد این زمام جمال	که دیده سیر نمی‌گردد از نظر به جمال	اگر مراد نصیحت‌کنان ما این است	که ترک دوست بگویم تصویری است محال
دگر به گوش فراموش عهد سنگین دل	پیام ما که رساند مگر نسیم شمال	به خاکبای تو داند که تا سرم نرود	ز سر به در نرود همچونان امید وصال
به تیغ هندی دشمن قتال می‌نکند	چنان که دوست به شمشیر غمزه قتال	حدیث عشق چه حاجت که بر زبان آری	به آب دیده خونین نوشته صورت حال
غزال اگر به کمند او فتد عجب نبود	عجب فتادن مرد است در کمند غزال	سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است	که ذکر دوست نیارد به هیچ گونه ملال
جماعتی که نظر را حرام می‌گویند	نظر حرام بکردند و خون خلق حلال	به ناله کار میسر نمی‌شود سعدی	ولیک ناله بیچارگان خوش است، بنال

آواز (شش) - کلام: عطار نیشابوری

صورت نبندد ای صنم بی زلف تو آرام دل	دل فتنه شد بر زلف تو ای فتنه ایام دل
ای جان من رویای تو دل غرقه دریای تو	دبری است تا سودای تو بگرفت هفت‌اندام دل
تا جان به عشقت بنده شد زین بندگی تابنده شد	تا دل ز نامت زنده شد پر شد تو عالم نام دل
جانا دلم از چشم بد نه هوش دارد نه خرد	تا از شراب عشق خود پرپاده کردی جام دل
پیغامت آمد از دلم، کای ماه حل کن مشکلم	کی خواهد آمد حاصلم، ای فارغ از پیغام دل
از رخ مه گردون تویی، وز لب می گلگون تویی	کام دل من چون تویی، هرگز نیابم کام دل
ای همگان را همدمی، شادی من از تو غمی	عطار را در هر دمی، جانا تویی آرام دل

آواز: ترک مبتلا (هفت) - کلام: مولانا

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن	ترک من خراب شبگرد مبتلا کن	بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد	ای زردروی عاشق تو صبر کن وفا کن
مائیم و موج سودا شب تا به روز تنها	خواهی بیا بیخشا خواهی برو جفا کن	دردی است غیر مردن کآن را دوا نباشد	پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
از من گریز تا تو هم در بلا نیافتی	بگریز ره سلامت ترک بلا کن	در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم	با دست اشارتم کرد که غم سوی ما کن
مائیم و آب دیده در کتج غم خرید	بر آب دیده ما صد جای آسیا کن	گر ازدهاست بر ره عشقی است چون زمرد	از برق این زمرد هی دفع ازدها کن
خیره کشی است ما را دارد دلی چو خارا	بکشد کسش نکوید تدبیر خونبها کن	بس کن که بیخودم من ور تو هنرفزایی	تاریخ بوعلی گو تنبیه بوالعلا کن

تصنیف: قاصدک (هشت) - کلام: مهدی اخوان ثالث

قاصدک هان چه خبر آوردی	برو آنجا که بود چشمی و گوشی با کس	قاصدک هان ولی، راستی آیا رفتی با باد	قاصدک، ابرهای همه عالم شب و روز
از کجا وز که خبر آوردی	برو آنجا که تو را منتظرند	با توام آی! کجا رفتی آی!	در دلم می‌گریند
خوش خبر باشی اما اما	قاصدک در دل من همه کورند و گرند	راستی آیا جایی خبری هست هنوز؟	
گرد بام و در من بی‌ثمر می‌گردی	دست بردار از این در وطن خویش غریق	مانده خاکستر گرمی جایی؟	
انتظار خبری نیست مرا	قاصد تجربه‌های همه تلخ با دلم می‌گوید	در اجاقی، طمع شعله نمی‌بندم	
نه ز یاری نه ز دیار و دیاری باری	که دروغی تو دروغ، که فریبی تو فریب	اندک شریری هست هنوز	

آواز (نه) - کلام: سعدی

عشق در دل ماند و یار از دست رفت	دوستان دستی که کار از دست رفت	گر من از پا اندرآیم گو درآی	بهرتر از من صد هزار از دست رفت
ای عجب گر من رسم در کام دل	کی رسم چون روزگار از دست رفت	بیم جان کاین بار خونم می‌خورد	ورنه این دل چند بار از دست رفت
بخت و رای و زور و زر بودم دریغ	کاندر این غم هر چهار از دست رفت	مرکب سودا جهانیدن چه سود	چون زمام اختیار از دست رفت
عشق و سودا و هوس در سر بماند	صبر و آرام و قرار از دست رفت	سعدیا با یار عشق آسان بود	عشق باز اکنون که یار از دست رفت

آواز (ده) - کلام: باباطاهر

بمیرم تا تو چشم تر نبینی	شرار آه پرآذر نبینی	دل ار مهتر نلرزه بر چه ارزه	نخواهم دل که مهر تو نلرزه
چنان از آتش عشقت بسوجم	که از مو رنگ خاکستر نبینی	گریبون هرکه از دستت کنه چاک	به صد عالم گریبون وا بیارزه
اگر چون موم صد صورت پذیرم	به هر صورت به دل نقش تو گیرم	برندم همچو یوسف گر به زندان	بیان آرم ز غم چون مستمندان
تو تا بخت منی هرگز نخواهم	تو تا عهد منی هرگز نمیرم	اگر صد باغبان خصمی نماید	مدام آیم به گلزار تو خندان
ز دل مهر رخ تو رفتنی نی	غم عشقت به هر کس گفتنی نی		
ولیکن سوزش عشق و محبت	میون مردمون بنهفتنی نی		

تصنیف: شب (یازده) - کلام: علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

هست شب یک شب دم کرده و خاک رنگ رخ باخته است	باد نوپاره ابر از بر کوه سوی من تاخته است
هست شب همچو ورم کرده تنی گرم دراستاده هوا	هم از این رو است نمی‌بیند اگر گمشده‌ای راهش را
با تو لشگر، بیابان دراز، مرده را ماند در گورش تنگ	به دل سوخته من ماند، به تم خسته که می‌سوزد از هیبت تب
هست شب آری شب	

• **خزان**

تصنیف (یک) - کلام: محمدعلی جاهد

هزارستان چمن دوباره آمد به سخن
که ای خسته از رنج دی بین جشن گلهای من
بکن دل ز نقدینه جان بنه در کف می فروش
کنار گل و لاله دو جامی بزن
بنوش و چشم از مهر و مه بیوش
مکش منت آسمان به دوش
مده دست با دست بی نمک
نمک جز لب بانمک
جزای کردار ستمپیشگان دهد نفخه صور
دوای درد دل دلدادگان بود شور نشور
بسوزد از شر بشر یکسر خشک و تر
نماند آخر زین حیوان اثر

تصنیف (دو) - کلام: ???

به یاد داری - ماه من - که روزگاری - جانم
عنان نازت - ماه من - به نی سواری - جانم
به کف گرفتم - ماه من - به عجز گفتم - شاه من
قدم به چشمم - ماه من - تو کی گذاری - جانم

تصنیف (سه) - کلام: ملک الشعراء بهار

باد صبا بر گل گذر کن
از حال گل ما را خبر کن
با مدعی کمتر بنشین
نازنین ای مهجبین
بیچاره عاشق، ناله تا کی
یا دل مده یا ترک سر کن
شد خون فشان چشم تر من
پر خون دل شد ساغر من
ای یار عزیز، مطبوع و تمیز
در فصل بهار، با ما مستیز

تصنیف: خسته پر (چهار) - کلام: قدیمی

به تو مشغول بود خاطر ارباب نظر
شده کاسد همه بازار نکویان دگر
تو مگر شاه پری رویانی
تو مگر ماه نکورویانی
آه از این طره مویت
آه از این جلوه رویت

تصنیف: ترک آشیانه (پنج) - کلام: ملک الشعراء بهار

ای کیوتر از آشیان کرانه کردی
زین مکان که با عاشقان در آن چمیدی، از آن چه دیدی
بی سبب چرا ترک آشیانه کردی
ناگهان چرا سوی دیگران پریدی
یادی از رفیقان آشنا نکردی
ترک یار نالان و ترک خانه کردی
بد گمان گشتم در تو باری، بی وفا نبودى به یاری
در کف بازار شکاری، به صد زخم کاری، همانا دجاری
دلبر من نگارین پر من
از فراق من می کنم شیون
همسر من نشین بر من
کی بود جاننا کز وفا گردی

تصنیف: خزان (شش) - کلام: ملک الشعراء بهار

باد خزان وزان شد، چهره گل نهان شد / طلايه لشکر خزان، از دو طرف عیان شد / چو ابر بهمن ز چشم من، چشمه خون، روان شد
نالها مرغ سحر در غم آشیان زد / آشیان سوخته بود، مشعله در جهان زد
خدا خدا داد داد، ز دست استاد داد / که بسته رخ شاهد مهلقا را | فغان و فریاد وای، ز جور صیاد وای / که داده فتوای فنای ما را
سوی بیدلان نظر نداری، وز اسیر خود خبر نداری / وه چه کنم از غم بیقاری | خسته شد دگر دیده ز بیداری / بیا مه من، رویم از این ورطه جانسپاری

تصنیف: اشک مهتاب (هفت) - کلام: سیاوش کسرای

به من گفתי که دل دریا کن ای دوست
همه دریا از آن ما کن ای دوست
دل دریا شد و دادم به دست
مکش دریا به خون پروا کن ای دوست
کنار چشمه‌ای بودیم در خواب
تو با جامی ربودی ماه از آب
چو نوشیدیم از آن جام گوارا
تو نیلوفر شدی من اشک مهتاب
تن بیشه پر از مهتابه امشب
پلنگ کوهها در خوابه امشب
به هر شوقی دلی سامون گرفته
دل من در تنم بی تابه امشب

تصنیف: چشم نرگس (هشت) - کلام: شوریده شیرازی

خواهم که بر زلفت، زلفت، هر دم زخم شانه
خواهم بر ابرویت، رویت، هر دم کشم وسمه
یک شب بیا منزل ما، حل کن دوصد مشکل ما
خواهم که بر چشمت، چشمت، هر دم کشم سرمه
خواهم که بر رویت، رویت، هر دم زخم بوسه
ترسم پریشان کند بسی حال هر کسی چشم نرگس مستانه مستانه
ترسم که مجنون کند بسی، مثل من کسی، چشم نرگس، دیوانه دیوانه
ای دلبر خوشگل ما، دردت به جان ما شد، روح و روان ما شد
ترسم پریشان کند بسی، حال هر کسی، چشم نرگس، مستانه مستانه
ترسم که نالان کند بسی، مثل من کسی، چشم نرگس، جانانه جانانه



چاووش

تصنیف و آواز: شب‌نورد - کلام: اصلان اصلانیان - آلبوم: چاووش ۲
 شب است و چهره میهن سیاهه نشستن در سیاهی‌ها گناهه
 تفنگم را بده تا ره بجویم که هر که عاشقه پایش به راهه
 برادر بیقراره، برادر شعله‌واره، برادر دشت سینه‌اش لاله‌زاره
 شب و دریای خوف‌انگیز و طوفان من و اندیشه‌های پاک پویان
 برایم خلعت و خنجر بیاور که خون می‌بارد از دل‌های سوزان
 برادر نوجوونه، برادر غرق خونه، برادر کاکلش آتش‌فشونه
 تو که با عاشقان درد‌آشنایی تو که هم‌رزم و هم‌زنجیر مایی
 بین خون عزیزان را به دیوار بزن شیپور صبح روشنایی

برادر، دشمنم خونخواره امشب هوای خانه ظلمت‌باره امشب
 چراغی بر سر راهم بگیرد که دیو شهر شب بیداره امشب
 شب است و مادران شهر غمناک هزاران گل شکفت و خفت بر خاک
 عزیزم داغدارم، دست واکن به پا کن بیرق صبح طربناک
 به عهد شب‌نظرین‌ها وفا کن برادرهای عاشق را صدا کن
 بزن بر سینه شب تیری از نور گل خورشید را مهمان ما کن
 به سیل صبح‌خواهان راه بستند هزاران سینه و سر را شکستند
 ولی مردم گرفته دست در دست ز چنگ دیو مردم‌خوار رستند

تصنیف: رزم مشترک - آلبوم: چاووش ۷

کلام: پرویز مشکاتیان (با نام مستعار برزین آذر مهر)
 همراه شو عزیز، تنها نمان به درد
 کاین درد مشترک
 هرگز جدا جدا درمان نمی‌شود
 دشوار زندگی، هرگز برای ما
 بی رزم مشترک، آسان نمی‌شود

تصنیف: یاد تو - کلام: ابوالقاسم لاهوتی - آلبوم: چاووش ۶ - دشتی

تنیده یاد تو در تار و پودم بود لبریز از عشقت وجودم
 تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
 فدای نام تو، بود و نبودم
 به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم
 به هر حالت که بودم با تو بودم
 اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار
 به سوی تو بود روی سجودم

تصنیف: میهن - کلام: ا. سپهر - آلبوم: چاووش ۷ {چهارگاه}

ایران خورشیدی تابان دارد با جان پیوندی پنهان دارد
 مهرش جاویدان با دل پیمان دارد دل پاس پیمان دارد تا جان دارد
 خصم فریاد و افغان بگذار بانگ آزادی از جان بردار
 از خواب خواری گردید ایران بیدار دل را چون دریا بر این طوفان بسیار
 شوری دیگر در سر ماست شوق اوجی در تن ماست
 آزادی دامن بگشا آهنگی دیگر به سر آ
 از خود گذر کن هر سو نظر کن بنگر ایران را نور تابان را
 عصری نو شد چهره گشا
 جانانه میهن افسانه میهن امید ما را کاشانه میهن

• سایر

تصنیف: عشق گریزان - کلام: ???

ای عشق من کو عهد و پیمانت / آواره شد مرغ غزل خوانت
 نه کسی دمسازم شد / نه دلی همرازم شد / چه کنم
 شاهد غمهایم همه شب سایه لرزانم
 خاطره‌ها دارم به تو ای عشق گریزانم
 تا کی باید به نیمه شبها / بشمارم من ستاره‌ها را / بس کن دوری تو بیا
 عشق و بی‌تابی‌ها / رنج و بی‌خوابی‌ها / تو بیا خوابم کن؛ آتشم، آبم کن
 بشنو قصه تلخ شبهایم را / بشنو نغمه قلب تنهایم را
 من صبا ره رفتن به کوی دوست ندانم
 تو می‌روی به سلامت سلام ما برسانی
 صدای من در ظلمت شب / در آسمانها پر گیرد
 بیا که با تو این دل من / سرود شوق از سر گیرد
 به خدا از کلبه من / نور و شادی رفته دگر
 هر شب من منتظرم / با چشم تر
 شاهد غمهایم - همه شب - سایه لرزانم
 خاطره‌ها دارم به تو ای عشق گریزانم

تصنیف: موج - کلام: فریدون مشیری

نفس می‌زند موج / ساحل نمی‌گیردش دست / پس می‌زند موج / فغانی به فریاد رس می‌زند موج
 من آن رانده مانده بی‌شکیم / که راهم به فریاد رس بسته / دست فغانم شکسته
 زمین زیر پایم تپی می‌کند جای / زمان در کنارم عبث می‌زند موج / نه در من غزل می‌زند بال / نه در دل هوس می‌زند موج
 رها کن رها کن / که این شعله خرد، چندان نباید / یکی برق سوزنده باید / کزین تنگنا ره گشاید / کران تا کران خار و خس می‌زند موج
 گر این نغمه این دانه اشک / در این خاک روید و بالید و بشکفت / پس از مرگ بلبل ببینید / چه خوش‌بوی گل در قفس می‌زند موج

تصنیف: عشق پیری - کلام: عماد خراسانی

یوه که کار مو و تو دره بالا می‌گیره
 روز اول به خودم گفتم ایم (این هم) مثل بقی
 چن شبه واز می‌دوزم چشمامه تا صبح به پخت
 یا به یک سمت بیخودی مات مننه و را می‌گیره
 چن شبه واز مٹ چل سال پیش از ای مرغ دلَم
 تو زمستون بهنه‌ی سبزه و صحرا می‌گیره
 تا سحر جل می‌زنم خواب به سراغم نمیداد
 هی دلَم مثل بچه بهنه‌ی بیجا می‌گیره
 ذره‌ذره دره عشقت تو دلَم جا می‌گیره
 حالا کم‌کم می‌بینم کار دره بالا می‌گیره
 هر کی عاشق شده پنهنون مکنه مثل اویه
 تو زمستون بهنه‌ی سبزه و صحرا می‌گیره
 کوتا کردن دامنا تا بیخ رون مشتی عمادا!
 دیگه مجنون توی خواب دامن لیلا می‌گیره
 عوض نق مزنه ذکر خدایا می‌گیره
 دره کم‌کم ای کتاب صفحه بینجا می‌گیره
 که سوار شتر و پوششده دولا می‌گیره
 دیگه مجنون توی خواب دامن لیلا می‌گیره

تصنیف: جوانی - کلام: ???

ای غم بگو با جوانیم چه کردی
 دارم به دل صد آرزو با جوانیم چه کردی
 اینچنین رها مرا در میان صد بلا تو کردی ندیم شبها
 بال من چو خسته شد، چون دلَم شکسته شد
 نشسته‌ام جدا ز دنیا، کنون که من در آتشم، بیا ببین چه می‌کشم
 بین که غم چه کرده با من
 در دام هجرانم نهادی و گرفتی جوانی ام را
 سر در گریبانم روز و شب که آخر فتادم از پا
 به کجا بروم؟ که ز روی دلَم خجلم
 جوانی ام، بهار زندگانی‌ام، منیر جاودانی‌ام، رفتی به کجا؟
 بلای ناتوانیم، سزای مهربانی‌ام
 بین چه شد جوانیم، آخر به خدا

تصنیف: یار وفادار - کلام: بهادر یگانه

اگر که دور از تو شوم، یار وفادار توام
 اگر قصد سفر دارم، خدا داند که ناچارم
 دفتر خاطرات ما، مانده برای ما به جا
 ثمر می‌دهد صبر و شکیبایی ما
 چه رخشان شود اختر خوشبختی ما
 چه غم آفرینی، چه دلگیری ای غروب جدایی
 چه جانها که سوزد ز شرار گنه تو
 توئی همچو من خسته ز بیداد زمان
 دل من بود تا به ابد خانه تو
 اگر قصد سفر دارم، خدا داند که ناچارم
 دفتر خاطرات ما، مانده برای ما به جا
 جدا ز تو همسفر عشق شرریار توام
 دقت ز خاطرهای ما، مانده برای ما به جا
 به پایان رسد قصه تنهایی ما
 چه زیبا شود عالم رؤیایی ما
 که گسترده‌ای سایه به کاشانه ما
 چه دلها که نالند ز غمت پیش خدا
 به دامن نکن اشک غم از دیده روان
 نمی‌افتد این خانه به دست دگران
 دفتر خاطرات ما، مانده برای ما به جا

تصنیف: عبور سالها - کلام: ???

دل به غم سپردم در عبور سالها
 چون حکایتی مگو رفته‌ام ز یادها
 نه صدایی، نه سکوتی، نه درنگی، نه نگاهی
 نیشها و نوشها چشیده‌ام
 هرچه داغ را به دل سپرده‌ام، هرچه درد را به جان خریدم، در مسیر یادها
 هرچه داغ را به دل سپرده‌ام، هرچه درد را به جان خریدم، در عبور سالها
 زخمی از زمانه، خسته از خیالها
 برگ بی‌درختی‌ام در مسیر یادها
 نه تو را مانده امیدی، نه مرا مانده پناهی
 بس روا و ناروا شنیده‌ام
 در عبور سالها

ربنا - آلبوم: به یاد پدر

ربنا لا ترخ قلوبنا بعد إذ هدینا وهب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب
 ربنا آمنا فاعف لنا وارحمنا وأنت خير الراحمين
 ربنا أتنا من لدنك رحمة وهبنا لنا من أمرنا رشدا
 ربنا أفرغ علينا صبورا وثبت أقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين

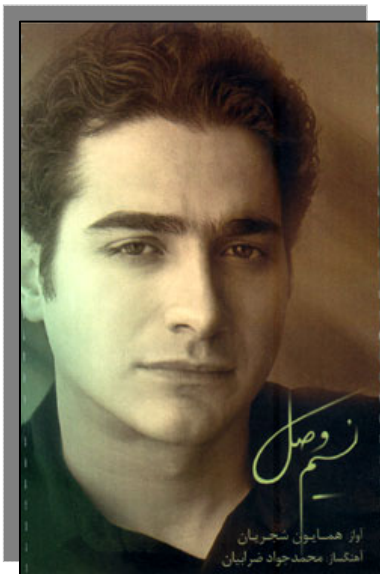
آواز: صیام - کلام: مولانا {افشاری}

این دهان بستنی دهانی باز شد
 لب فرو بند از طعام و از شراب
 گر تو این انبان ز نان خالی کنی
 طفل جان از شیر شیطان باز کن
 چند خوردی چرب و شیرین از طعام
 چند شبها خواب را گشتی اسیر
 تا خورنده‌ی لقمه‌های راز شد
 سوی خوان آسمانی کن شتاب
 پر ز گوهرهای اجلائی کنی
 بعد از آتش با ملک انباز کن
 امتحان کن چند روزی در صیام
 یک شبی بیدار شو دولت بگیر

تصنیف: مرغ خوشخوان - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور	ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن	هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سر غیب
ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند	در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت	گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب	حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور	وین سر شوریده بازآید به سامان غم مخور
چتر گل در سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور	باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور
چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور	سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
دایما یک سان نباشد حال دوران غم مخور	هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور
جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور	تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

۱. نسیم وصل



تصنیف (یک) - کلام: سیمین بهبهانی

نستهام به کس دل نیسته کس به من دل
ز من هرآنکه او برد چو دل به سینه نزدیک
نه چشم دل به سویی نه باده در سویی
ستاره‌ها نهفتم در آسمان ابری

اواز (دو) - کلام: سعدی

مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است
به خواب درنود چشم بخت من همه عمر
اگر معاینه بینم که قصد جان دارد
حقیقت آن که نه در خورد اوست جان عزیز
نه اختیار من است این معاملت لیکن
اگر هزار غم است از جفای او بر دل
درون خلوت ما غیر در نمی‌گنجد
به لاله‌زار و گلستان نمی‌رود دل من
ستمگرا دل سعدی بسوخت در طلبت
و گر مراد تو این است بی‌مرادی من

تصنیف (سه) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

شد ز غمت خائنه سودا دلم در طلبت رفت به هرجا دلم
در طلب گوهر دریای عشق موج زند موج چو دریا دلم
گر نکنی بر دل من رحمتی وای دلم، وای دلم وای دلم
در طلب ظهیر رخ ماهرو می‌نگرد جانب بالا دلم
فرش غمش گشتم و آخر ز بخت رفت بر این سقف مصفا دلم

تصنیف (چهار) - کلام: مولانا

ای عاشقان، ای عاشقان، من از کجا عشق از کجا
ای بیدلان، ای بیدلان، من از کجا عشق از کجا
گشتم خریدار غمت، حیران به بازار غمت، جان داده در کار غمت

تصنیف (پنج) - کلام: رهی معیری

بس که جفا ز خار و گل دید دل رمیدهام
شمع طرب ز بخت ما آتش خانه‌سوز شد
حاصل دور زندگی صحبت آشنا بود
تا به کنار من بدی بود به جا قرار دل
چون به بهار سر کند لاله ز خاک من برون
تا تو مراد من دهی کشته مرا فراق تو

تصنیف (شش) - کلام: فریدون مشیری

مرا عمری به دنبال کشاندی سرانجام به خاکستر نشاندی
ریبودی دفتر دل را و افسوس که سطری هم از این دفتر نخواندی

تصنیف (هفت) - کلام: فریدون مشیری

دلا شبها نمی‌نالی به زاری سر راحت به بالین می‌گذاری
تو صاحب‌دردی ناله سر کن خبر از درد بی‌دردی نداری
بنال ای دل که رنجت شادمانی است بمیر ای دل که مرگت زندگانی است

تصنیف: نسیم وصل (هشت) - کلام: رهی معیری

نسیم وصل به افسردگان چه خواهد کرد بهار تازه به برگ خزان چه خواهد کرد
به من که سوختم از داغ مهریانی خویش فراق و وصل تو نامهربان چه خواهد کرد
ز فیض ابر چه حاصل گیاه سوخته را شراب با من افسرده‌جام چه خواهد کرد

ب. ناشکیبا

تصنیف (یک) - کلام: مولانا

چه دانستم که این سودا مرا زین سان کند مجنون
 چه دانستم که سیلابی مرا ناگاه برآید
 زند موجی بر آن کشتی که تخته تخته بشکافتد
 نهنگی هم برآرد سر خورد آن آب دریا را
 شکافت نیز آن هامون نهنگ بحر فرسا را
 چه این تبدیلهای آمد نه هامون ماند و نه دریا
 چه دانمهای بسیار است لیکن من نمی دانم
 دلم را دوزخی سازد دو چشمم را کند جیجون
 چو کشتی ام براندازد میان قلزم پر خون
 که هر تخته فرو ریزد ز گردشهای گوناگون
 چونان دریای بی پایان شود بی چون هامون
 کشد در قعر ناگاهان به دست قهر چون قارون
 چه دانم من دگر چون شد، که چون غرق است در بی چون
 که خوردم از دهان بندی در آن دریا کفی افیون

آواز (دو) - کلام: سعدی

ز حد بگذشت مشتاقی و صبرم در غمت یارا
 علاج درد مشتاقان طیب عام نشناسد
 گرت پروای غمگینان نخواهد بود و مسکینان
 چو بنمودی و بربودی ثبات از عقل و صبر از دل
 چنان مشتاقم ای دلبر به دیدارت که گر روزی
 مراد ما وصال توست از دنیا و از عقبی
 بیا تا یکزمان امروز خوش باشیم در خلوت
 سخن شیرین همی گوید به زغم دشمنان سعدی
 به وصل خود دوایی کن دل دیوانه ما را
 مگر لیلی کند درمان غم مجنون شیدا را
 نیاستی نمود اول به ما آن روی زیبا را
 بپاید چاره ای کردن کنون این ناشکیبا را
 برآید از دلم آهی بسوزد هفت دریا را
 وگرنه بی شما قدری نباشد دین و دنیا را
 که در عالم نمی داند کسی احوال فردا را
 ولی بیمار استسقا چه داند ذوق حلوا را

تصنیف (سه) - کلام: حافظ

گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است
 در مذهب ما باده حلال است ولیکن بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است
 میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز و آنکس که چو ما نیست در این شهر کدام است
 از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است
 حافظ منشین بی می و معشوق زمانی کایام گل و یاسمن و عید صیام است
 وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است همواره مرا کنج خرابیات مقام است
 کایام گل و یاسمن و عید صیام است

ساز: قطعه هامون (چهار)

آواز (پنج) - کلام: فریدون مشیری

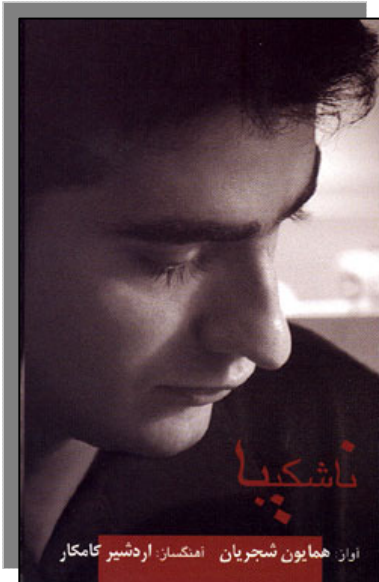
تو را من زهر شیرین خوانم ای عشق و گر هر لحظه رنگی تازه گیری
 تو زهری زهر گرم سینه سوزی شراب جام خورشیدی که جان را
 به آسانی مرا از من ربودی دلت آخر به سرگردانی ام سوخت
 که نامی خوشتر از اینت ندانم به غیر از زهر شیرینت نخوانم
 تو شیرینی که شور هستی از توست نشاط از تو، غم از تو، مستی از توست
 درون کوره غم آزمودی نگاهم را به زیبایی گشودی
 بسی گفتند دل از عشق برگیر ولی ما دل به او بستیم و دیدیم
 چه غم دارم که این زهر تب آلود از آن شادم که در هنگامه مرگ
 اگر مرگم به نامردی نگیرد و گر عمرم به ناکامی سرآید
 که نیرنگ است و افسون است و جادو است که او زهر است اما نوشدارو است
 تنم را در جدائی می گذارد غمی شیرین دلم را می نوازد
 مرا مهر تو در دل جاودانی است تو را دارم که مرگم زندگانی است

آواز (شش) - کلام: سعدی

تا تو به خاطر منی کس مگذشت بر دلم من چو به آخرت روم رفته به داغ دوستی
 می رم و همچنان رود نام تو بر زبان من حاصل عمر صرف شد در طلب وصال تو
 باد به دست آرزو در طلب هوای دل لایق بندگی نیم بی هنری و قیمتی
 مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم داروی دوستی بود هرچه بروید از گلم
 ریزم و همچنان بود مهر تو در مفاصلم با همه سعی اگر به خوان ره ندھی چه حاصلم
 گر نکند معاونت دور زمان مقبلم و ر تو قبول می کنی با همه نقص فاضلم
 کس نکند مطالبت زان که غلام قاتلم هر چند از تو کم شود از خود تمامت می کنم
 می نرود صنوبری بیخ گرفته در دلم این همه یاد می رود از تو هنوز غافلیم
 تا تو دگر به خویشتن ظن نبری که عاقلم

تصنیف (هفت) - کلام: مولانا

ای با من و پنهان شده، از دل سلامت می کنم هر جا که هستی حاضری، از دور بر ما ناظری
 که همچو باز آشنا بر دست تو بر می زنم گر غایبی هر دم چرا آسیب بر دل می زنی
 دوری به تن لیک از دلم اندر دل تو روزنی است ای آفتاب از دور تو بر ما فرستی نور تو
 من آینه ای دل را ز تو این جا صقالی می دهم تو کعبه ای هر جا روم، قصد مقامت می کنم
 شب خانه روشن می شود، چون یاد نامت می کنم که چون کیوتر پر زنان آهنگ بامت می کنم
 و ر حاضری پس من چرا در سینه دامت می کنم زان روزن دزدیده من چون مه پیامت می کنم
 ای جان هر مهجور تو جان را غلامت می کنم من گوش خود را دفتر لطف کلامت می کنم
 این ها چه باشد تو منی وین وصف عامت می کنم هر چند از تو کم شود از خود تمامت می کنم
 بنگر کز این جمله صور، این دم کدامت می کنم یک لحظه پخته می شوی یک لحظه خامت می کنم
 چیزی که رامش می کنی زان چیز رامت می کنم جان را غلاف معرفت بهر حسامت می کنم
 در گوش تو در هوش تو و اندر دل پرچوش تو ای دل نه اندر ماجرا می گفت آن دلبر تو را
 ای چاره در من چاره گر، حیران شو و نظاره گر که راست مانند الف که کز چو حرف مختلف
 گر سالها ره می روی چون مهرهای در دست من ای شه حسام الدین حسن می گوی با جانان که من

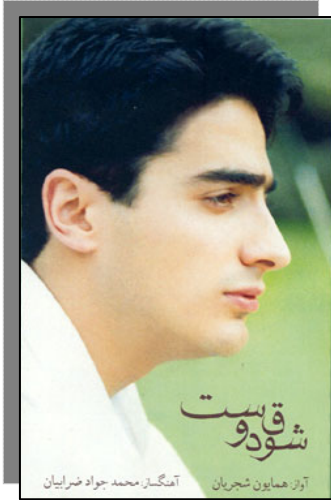


آواز: همایون شجریان آهنگساز: اردشیر کامکار

ت. شوق دوست

تصنیف: دلشده (یک) - کلام: محمدجواد ضرابیان

ای پناه بی‌پناهان	عهد و پیمان بستی و شکستی	با رقیب من بنشستی	خبر نداری امید جان ز حال زارم
از من دلشده روی مگردان	از کنارم رفتی و گسستی	در تو دلستانم اثر ندارد دگر فغانم	از چه یارا ای دل آرا
بر دل سوخته آتش میفشان	از چه یارا ای نگارا	از غمت روان شد سرشک ماتم ز دیدگانم	
ای فروغ شام تارم	مجنونم کرد چشم مستت	آه چه کرده‌ام که اینچنین مرا به آتش می‌کشانی	
می‌گریزی چرا از کنارم	این دل پریشان را دادم به دستت	برای من نمانده است جز نیمه جانی	
در خزانم بیا ای بهار	رفتگی و دلم بشکستی	آه چه بی‌قرارم	



آواز: شوق دوست (دو + پنج + شش) - کلام: سعدی {سه گاه + چهارمضرب مخالف + آواز مغلوب و فرود}

اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست	مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست
عنایتی که تو را بود اگر میل شد	خلل‌پذیر نباشد ارادتی که مراست
میان عیب و هنر پیش دوستان قدیم	تفاوتی نکند چون نظر به عین رضاست
مرا به هرچه کنی دل نخواهی آزرده	که هرچه دوست پسندد به جای دوست رواست
هزار دشمنی افتد میان بدگویان	میان عاشق و معشوق دوستی برجاست
جمال در نظر و شوق همچنان باقی است	گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست
مرا به عشق تو اندیشه از ملامت نیست	اگر کنند ملامت نه بر من تنهاست
غلام قامت آن لعبت قیابوشم	که از محبت رویش هزار جامه قیاست
بلا و زحمت امروز بر دل درویش	از آن خوش است که امید رحمت فرداست

تصنیف: بخت سرکش (سه) - کلام: حافظ

عیشم مدام است از لعل دلخواه	کارم به کام است الحمدل...	شوق لبت برد از یاد حافظ	درس شبانه ورد سحرگاه
ای بخت سرکش تنگش به برکش	گه جام زر کش گه لعل دلخواه	کافر میناد این غم که دیده است	از قامت سرو از عارضت ماه
ما را به رندی افسانه کردند	پیران جاهل شیخان گمراه	گر تیغ بارد بر کوی آن ماه	گردن نهادیم الحکم ل...
جانا چه گویم شرح فراق	چشمی و صد نم جانی و صد آه		

تصنیف: مست نگاه (هفت) - کلام: محمدجواد ضرابیان {مخالف}

لب خندان تو، برق چشمان تو، برده قرار از دل عاشق زارم	با من بی‌نوا بیش از اینم جفا دگر مکن یارم
ای گل ارغوان، همچو سرو چمان، ای در شب تار من روشنایی	بت چین و ختن، روح و جانی به تن، دل می‌ربایی
آتش زده‌ای بر دل، وای از من و آه از دل	زندگی بی تو شده بیحاصل، دل شده مجنون چه کنم با دل
مستم ز نگاه تو، زان چشم سیاه تو	همه دم افتاده به چاه تو، صنما سرگشته راه تو
از عشقت آرام جان، شده‌ام شیدای زمان	من ز سودای وصل تو، گشته‌ام رسوای جهان
رفت از دستم اختیار، بردی از من صبر و قرار	در شب و روز تار من، مه و خورشیدی ای نگار

آواز: دریای دل (هشت) - کلام: رهی معیری {مثنوی مخالف}

همچو نی می‌نالیم از سودای دل	آتشی در سینه دارم جای دل	ما ز رسوایی بلند آوازه‌ایم	نامور شد هر که شد رسوای دل
من که با هر داغ پیدا ساختم	سوختم از داغ ناپیدای دل	گنج مؤمن خرمن سیم و زر است	گنج عاشق گوهر یکتای دل
همچو موجب یک نفس آرام نیست	بس که طوفانرا بود دریای دل	در میان اشک نومیدی رهی	خندم از امیدواری‌های دل
دل اگر از من گریزد وای من	غم اگر از دل گریزد وای دل		

تصنیف: بت عاشقان (نه) - کلام: محمدجواد ضرابیان

نازنین ای سمن، ای گل هر چمن، شمع هر انجمن	پیش چشمانت ای صنم گلزار	من بی‌مایه جلوه کنم همچو خار
ای بت عاشقان، مه شیرین زبان، دلبر نامهربان	کشته مرا روی تو وان خم ابروی تو	من اسیرم در آن حلقه گیسوی تو
نظری بر این عاشق زارت فکن	بیش از این آتش بر دل زارم نزن	تا به مژگان سیاه تو نظر کردم
از غم هجر یار، شده‌ام بی‌قرار، مردم از انتظار	نازنینا تو چون روح و روان منی	سر به پایت نهم گر مژه بر هم زنی
ای نسیم سحر، تو چه داری خیر، از من بی بال و پر	بهر تو جان بیفشانم، ای جان جانانم	

ث. نقش خیال

ساز: مقدمه (یک)

آواز: نقش خیال (دو) - شاعر: سعدی

او که جدا نمی‌شود نقش تو از خیال من
ناله زیر و زار من زارتر است هر زمان
نور ستارگان سست روی چو آفتاب تو
پرتو نور روی تو هر نفسی به هر کسی

تا چه شود به عاقبت در طلب تو جان من
بس که به هجر می‌دهد عشق تو گوشمال من
دست نمای خلق شد قامت چون هلال من
می‌رسد و نمی‌رسد نوبت اتصال من

خاطر تو به خون من رغبت اگر چنین کند
دیده زبان حال من بر تو گشاد رحم کن
بر گذری و ننگری بازنگر که بگذرد
چرخ شنید ناله‌ام گفت منال سعیدیا

هم به مراد دل رسد خاطر بد سگال من
چون که اثر نمی‌کند در تو زبان قال من
فقر من و غنای تو جور تو احتمال من
گاه تو تیره می‌کند آینه جمال من

تصنیف: توبه شکن (سه) - کلام: مولانا (دو غزل متفاوت)

از این تنگین قفس جانا پریدی
ز روی آینه گل دور کردی
خبرها می‌شنیدی زیر و بالا
چو آب و گل به آب و گل سپردی
ز گردشهای جسمانی بجستی
بجستی ز اشکم مادر که دنیاست
بخور هر دم می‌شیرینتر از جان
گزین کن هرچه می‌خواهی و بستان
از این دیگ جهان رفتی چو حلوا
اگرچه بیضه خالی شد ز مرغت
در این عالم نکتچی زین سپس تو
خمش کن رو که قفل تو گشادند

وزین زندان طراران رهیدی
در آینه بیدیدی آنچه دیدی
بر آن بالا ببین آنچه شنیدی
قماش روح بر گردون کشیدی
به گردشهای روحانی رسیدی
سوی بابای عقلائی دویددی
به هر تلخی که بهر ما چشیدی
چو ما را بر همه عالم گزیدی
به خوان آن جهان زیرا پریدی
برون بیضه عالم پریدی
همان سو پر که هر دم در مزیدی
اجل بنمود قفلت را کلیدی

مکن ای آسمان ناموس کم کن
بگو ای جان و گر نی من بگویم
بگویم ای بهشت این دم به گوشت
چو خاتونان مصری ای شفق تو
بدیدم دوش کبریتی به دستت
تو هم ای دل در آن مطبخ که او بود
نه عیدی که دو بار آید به سالی
خداوندا به قدرت بی‌نظیری
چنین نوری دهی اشکمه‌ای را
بگو ای گل که این لطف از که داری
تو هم ای چشم جنس خاک بودی
تو هم ای پای برجا مانده بودی
دم عیسی و علمش را عدوی
چو مال این علم ماند مرد ریگت
جهان پیر را گفتم جوان شو
بیا امید بین که نیک نبود
بدو پیوندم از گفتن بیرم

عجب ای خرد بدین دعوت رسیدی
نه تو مانی نه علمی که گزیدی
بین بخت جوان تا کی قدیدی
در این امید بی‌حد ناامیدی
نبرم زان شهی که تو بریدی

دگر باره شه ساقی رسیدی
دگر باره شکستی توبه‌ها را
دگر باره ای خیال فتنه‌انگیز
بیا ای آهو از نافت پدید است
همه صحرا گل است و ارغوان است

تصنیف دواى دل (چهار) - کلام: مولانا

دلی کز تو سوزد چه باشد دوایش
چو بیمار گردد به بازار گردد
تویی باغ و گلشن تویی روز روشن
به درد و به زاری به اندوه و خواری
مها از سر او چو تو سایه بردی
چو یک دم نبیند جمال و جلالت

چو تشنه تو باشد سقایش
دکان تو جوید لب قندخایش
مکن دل چون آهن مران از لقایش
عجب چند داری برون سرایش
چه سود و چه راحت ز سایه همایش
بگیرد ملالی ز جان و ز جایش

چمن بی‌زبانی بگوید ثنایش
فزایش که بخشد رخ جانفزایش
ز نور تو باشد بقا و فنایش
از این طلاس غربت بیا دربرایش
که تا راز گوید لب دلگشایش

جهان از بهارش چو فردوس گردد
جوهر که بخشد کف بحر خویش
جهان سایه توست روش از تو دارد
منم مهره تو فتاده ز دستت
بگیرم ادب را بندم دو لب را

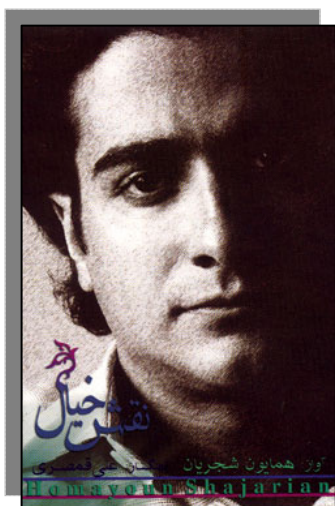
ساز: همنازی تار و تنبک (پنج)

تصنیف: سواران (شش) - کلام: مولانا

تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم
خوش شده‌ام خوش شده‌ام پاره آتش شده‌ام
خاک شوم خاک شوم تا ز تو سرسبز شوم
چونک فتادم ز فلک ذره صفت لرزانم
چرخ بود جای شرف خاک بود جای تلف
عالم این خاک و هوا گوهر کفر است و فنا
آن شه موزون جهان عاشق موزون طلبد
رحمت حق آب بود جز که به پستی نرود
هیچ طبییی ندهد بی مرضی حب و دوا

نیست شوم نیست شوم تا بر جانان برسم
خانه بسوزم بروم تا به بیابان برسم
آب شوم سجده‌کنان تا به گلستان برسم
ایمن و بی‌لرز شوم چونک به پایان برسم
باز رهم زین دو خطر چون بر سلطان برسم
در دل کفر آمده‌ام تا که به ایمان برسم
شد رخ من سکه زر تا که به میزان برسم
خاکی و مرحوم شوم تا بر رحمان برسم
من همگی درد شوم تا که به درمان برسم

آواز: گناه عشق (هفت) - کلام: سعدی



بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست
روا بود که چنین بی‌حساب دل بیری؟
توانگران را عیبی نباشد از وقتی
به کام دشمن و بیگانه رفت چندین روز
کسی نماند که بر درد من نبخشاید
کسی نگفت که بیرون از این دواپی هست

بگوی اگر گنهی رفت و گر خطایی هست
مکن که مظلّمه خلق را جزایی هست
نظر کنند که در کوی ما گدایی هست
که دوستان نشنیدند کآشنایی هست
کسی نگفت که بیرون از این دواپی هست

هزار نوبت اگر خاطرم بشورانی
به دود آتش ماخولیا دماغ بسوخت
به کام دل نرسیدیم و جان به حلق رسید
به جان دوست که در اعتقاد سعدی نیست

از این طرف که منم همچنان صفایی هست
هنوز چهل مصور که کیمیایی هست
و گر به کام رسد همچنان رجایی هست
که در جهان بجز از کوی دوست جایی هست

ج. با ستاره‌ها

تصنیف: غمگسار (یک) - کلام: امیرحوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

چه غریب ماندی ای دل نه غمی نه غمگساری
 نه به انتظار باری، نه ز یار انتظاری
 غم اگر به کوه گویم، بگریزد و بریزد
 که دگر بدین گرانی توان کشید باری
 سحرم کنسیده خنجر که چرا شبت نکشته است
 تو بکش که تا نیفتد دگرم به شب گذاری
 نه چنان شکست پشتم که دوباره سر برآرم
 منم آن درخت پیری که نداشت برگ و باری

تصنیف: غریبانه (دو) - کلام: امیرحوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

بگردید بگردید، در این خانه بگردید
 در این خانه غریبم، غریبانه بگردید
 یکی مرغ چمن بود، که جفت دل من بود
 جهان لانه او نیست، بی لانه بگردید
 نسیم نفس دوست، به من خورد و چه خوشبو است
 همین جاست، همین جا، همه خانه بگردید
 چه شیرین و چه خوشبو است، کجا خوابگاه او
 بی آن گل خوشبو، چو پروانه بگردید

تصنیف: فریاد غم (سه) - کلام: سیمین بهبهانی

ای سینه امشب از غمش، فریاد کن فریاد کن
 و ی دیده‌ات در ماتمش، بیداد کن بیداد کن
 ای پنجه برادر سینه دل، را از او بیرون بکش
 این صید در خون غرقه راه، آزاد کن آزاد کن
 ای عشق، غمگین خاطر، بر دل بیفکن آذرخش
 ویرانه‌ام را از کرم، آباد کن آباد کن
 آرزوهایم چراه، آخر شبی از در درآ
 این عاشق دلخسته راه، دلشاد کن، دلشاد کن

تصنیف: سنگدل (چهار) - کلام: سهیلی خوانساری

سنگدلا چرا دگر، جور و جفا نمی‌کنی
 جور و جفا بکن اگر، مهر و وفا نمی‌کنی
 زخم دگر بزنی به دل، مرهم اگر نمی‌دهی
 درد دگر بده اگر، خسته دوا نمی‌کنی
 عهد هر آنچه می‌کنی وعده به هر که می‌دهی
 عهد ز یاد می‌بری، وعده وفا نمی‌کنی
 تیر غم زدی به جان، تا که به خون نشانیم
 هر چه کنی بکن بتا، زآنکه خطا نمی‌کنی

تصنیف: تو کیستی (پنج) - کلام: فریدون مشیری

تو کیستی که من اینگونه بی‌تو بی‌تایم
 شب از هجوم خیالت نمی‌برد خوابم
 تو کیستی که من از موج هر تبسم تو
 بسان قایق سرگشته روی گردابم
 من از کجا سر راه تو آمدم ناگاه
 چه کرد با دل من آن نگاه شیرین آه
 تو دوردست امیدی و پای من خسته است
 چراغ چشم تو سبز است و راه من بسته است
 تو آرزوی بلندی و دست من کوتاه
 مدام پیش نگاه می‌مادم پیش نگاه
 چه آرزوی محالی است زیستن با تو
 مرا همین بگذارند یک سخن با تو

تصنیف: با ستاره‌ها (شش) - کلام: حسین منزوی

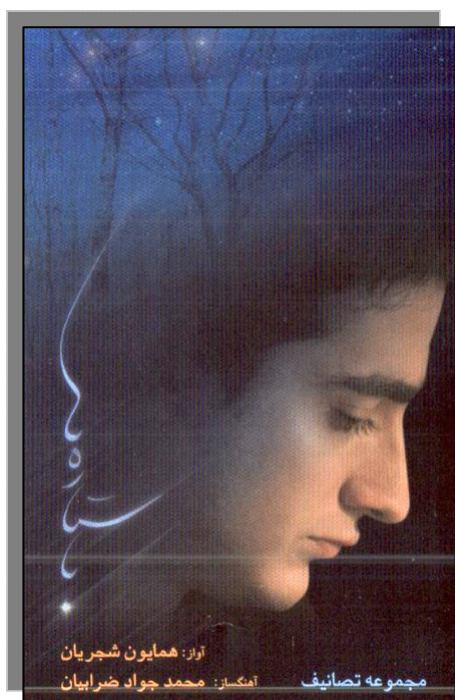
شب که می‌رسد از کناره‌ها	گریه می‌کنم با ستاره‌ها	ما پیاده‌ایم ای سواره‌ها
وای اگر شبی ز آستین جان	بر نیارم دست چاره‌ها	خرمنم مسوز از شراره‌ها
همچو خامشان بسته‌ام زبان	حرف من بخوان از اشاره‌ها	

تصنیف: دشت بیحاصل (هفت) - کلام: حسین منزوی

عقیم دشت بی‌حاصل دلم وای	نسیم دره باطل دلم وای	از این دنیای دون دنیای وارون
خراب خسته از پا نشسته	دلم وا دل، دلم وا دل، دلم وای	به اردوی غم عالم شبیخون
دلم تنگ و دلم تنگ و دلم تنگ	گریبان غمت را می‌زند چنگ	
صبوری کو که چون دیوانه مردم	بکوبم چون سیویش بر سر سنگ	

تصنیف: افسونگر (هشت) - کلام: فریدون مشیری

تو که بالا بلند و نازنینی	تو که شیرین لب و عشق‌آفرینی	بدین نامهربانی راندنت چیست
در آن لب‌های افسونگر چه داری	در آن دل غیر شور و شر چه داری	دل عاشق شکیبایی ندارد
		چنین بامهربانی خواندنت چیست
		دل من تاب تنهایی ندارد



ح. خورشید آرزو

ساز: قطعه اشتیاق (یک)

آواز: خورشید آرزو (دو) - کلام: فریدون مشیری

بگذار سر به سینه من تا که بشنوی آهنگ اشتیاق دلی دردمند را
 شاید که بیش از این نپسندی به کار عشق آزار این رمیده سر در کمند را
 بگذار سر به سینه من تا بگویمت اندوه چیست، عشق کدام است، غم کجاست
 بگذار تا بگویمت این مرغ خسته جان عمری است در هوای تو از آشیان جداست
 دلنتگم آنچنان که اگر بینم به کام خواهیم که جاودانه بنالم به دامنم
 شاید که جاودانه بمانی کنار من ای نازنین که هیچ وفا نیست با منت

تصنیف: چین زلف (سه) - کلام: عطار نیشابوری (تفاوت ترتیب)

ای صبا گر بگذری بر زلف مشک افشان او همچو من شو گرد یک یک حلقه گردان او
 منت صد جان بیار و بر سر ما نه به حکم وز سر زلفش نشانی آر ما را زان او
 گاه از چوگان زلفش حلقه مشکین ربای گاه خود را گوی گردان در خم چوگان او
 نی خطا گفتم ادب نیست آنچه گفتم جهد کن تا پریشانی نیاید زلف عنبرسان او
 گر مرا دل زنده خواهی کرد جامی جانفزای نوش کن بر یاد من از چشمه حیوان او
 گر تو جان داری چه کن بر کن به دندان پشت دست چون ببینی جانفزایی لب و دندان او
 گو فلانی از میان جانت می گوید سلام گو به جان تو فرو شد روز اول جان او
 جان او در جان تو گم گشت و دل از دست رفت درد او از حد بشد گر می کنی درمان او
 خوش خوشی در چین زلفش پیچ تا مشکین کنی شرق تا غرب جهان از زلف مشک افشان او
 چون رسی آنجا اجازت خواه اول بعد از آن عرضه کن این قصه پردرد در دیوان او
 چشم آنجا بر مگیر از پشت پای و گوش دار ورنه حالی بر زمین دوزد تو را مژگان او
 هر چه گوید یادگیر و یک به یک بر دل نویس تا چنان کو گفت برسانی به من فرمان او
 چند گری ای فرید از عشق رویش همچو شمع صبح را مژده رسان از پسته خندان او

آواز: عشق پاک (چهار) - کلام: فریدون مشیری

ای شب به پاس صحبت دیرین خدای را با او بگو حکایت شب زنده داری ام
 با او بگو چه می کشم از درد اشتیاق شاید وفا کند بشتابد به یاری ام
 ای دل چنان بنال که آن ماه نازنین آگه شود ز رنج من و عشق پاک من
 با او بگو که مهر تو از دل نمی رود هر چند بسته مرگ، کمر بر هلاک من

تصنیف: اسرار عشق (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

با مدعی مگوید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی
 دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم با کافران چه کارت گر بت نمی پرستی
 سلطان من خدا را زلفت شکست ما را تا کی کند سیاهی چندین درازدستی
 عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

آواز: دلشده (شش) - کلام: عراقی

خوشا دردی که درمانش تو باشی خوشا راهی که پایانش تو باشی
 خوشا چشمی که رخسار تو ببیند خوشا ملکی که سلطانش تو باشی
 خوشا آن دل که دلدارش تو گردی خوشا جانی که جانانش تو باشی
 خوشی و خرمی و کامرانی کسی دارد که خواهانش تو باشی
 چه خوش باشد دل امیدواری که امید دل و جانش تو باشی
 همه شادی و عشرت باشد، ای دوست در آن خانه که مهمانش تو باشی

تصنیف: وطن (هفت) - کلام: سیاوش کسرای

وطن! وطن! نظر فکن به من که من وطن! نظر فکن به من که من
 به هر کجا غریب وار، که زیر آسمان دیگری غنوده ام؛ همیشه با تو بوده ام
 اگر که حال پرسوی تو نیک می شناسم من از درون قصه ها و غصه ها برآمدم
 چه غمگنانه سال ها که بال ها زدم به روی بحر بی کناره ات
 که در خروش آمدی، به جنب و جوش آمدی
 به اوج رفت موج های تو، که یاد باد اوج های تو
 کنون اگر که خنجری میان کتف خسته ام



تصنیف: مرغ سحر - (هشت) - کلام: ملک الشعراء بهار

مرغ سحر ناله سر کن
داغ مرا تازه تر کن
ز آه شور باره، این قفس را
برشکن و زیر و زبر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ
نغمه آزادی نوع بشر سرا
وز نفسی عرصه این خاک توده را
پر شرر کن
ظلم ظالم، جور صیاد
آشیانم داده بر باد
ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
شام تاریک ما را سحر کن
نوبهار است، گل به بار است
ابر چشم ژاله بار است

این قفس چون دلم تنگ و تار است
شعله فکن در قفس ای آه آتشین
دست طبیعت گل عمر مرا مچین
جانب عاشق نگه ای تازه گل از این
بیشتر کن
مرغ بی دل، شرح هجران، مختصر کن
عمر حقیقت به سر شد
عهد و وفا پی سپر شد
ناله عاشق، ناز معشوق
هر دو دروغ و بی اثر شد
راستی و مهر و محبت فسانه شد
قول و شرافت همگی از میانه شد
از بی دزدی وطن، دین بهانه شد؛ دیده تر شد

ظلم مالک، جور ارباب
ساعر اغنیا پر می ناب
ای دل تنگ! ناله سر کن
از قویدستان حذر کن
از مساوات صرف نظر کن
ساقی گلچهره بده آب آتشین
پرده دلکش بز، ای یار دلنشین
ناله برآر از قفس، ای بلبل حزین
کز غم تو، سینه من پرشرر شد

خ. قیژک کولی

تصنیف: عاشقانه (یک) - کلام: حمید متبسم

در تارهای عشق تو پیچیده ام عزیز
از آفتاب مهر تو رویده ام ز خاک
چون برگ زرد، به روی زمین سرد
چون برگ زرد، جانانه در گذار تو افتاده ام عزیز

آواز: بوی عشق (دو) - کلام: سعدی

چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان
نظری مباح کردند و هزار خم معطر
اگرم نمی پسندی مدهم به دست دشمن
اگر از کمند عشقت بروم کجا گریزم
نفسی بیا و بنشین، سخنی بگویی و بشنو
که قیامت است چندین سخن از دهان چندان
دل از انتظار خونین، دهن از امید خندان
دل عارفان ببردند و قرار هوشمندان
که من از تو برنگردم به جفای ناپسندان
که خلاص، بی تو بند است و حیات، بی تو زندان

تصنیف: قیژک کولی (سه) - کلام: شفیع کدکنی

رنگ در رنگ و به هر رنگ هزارانش طیف
نغمه در نغمه به هر نغمه به یاد ابران
قیژک کولی کوک است در این تنگی عصر
راست در پرده اندوه و فغان باران
می زند بی که نگاهی فکند بر چپ و راست
رفته از دست و درافتاده ز مستی از پای
قیژک کولی کوک است در این تنگی عصر
رعد را عربده بگسسته، ولی پیوسته

ساز: قطعه مستانه (چهار)

آواز: کمند زلف (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

زان یار دلنوازم شکری است با شکایت
بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
در زلف چون کمندش ای دل میبچ کآنجا
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
چشمم به غمزه ما را خون خورد و می پسندی

تصنیف: زاهی عشق (شش) - کلام: مولانا

زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا
چه گرمیم چه گرمیم از این عشق چو خورشید
زهی ماه زهی ماه زهی باده همراه
زهی شور زهی شور که انگیخته عالم
فروریخت فروریخت شهنشاه سواران
فتادیم فتادیم بدان سان که نخیزیم
ز هر کوی ز هر کوی یکی دود دگرگون
نه دامی است نه زنجیر همه بسته چراییم
چه نقشی است چه نقشی است در این تابه دلها
خمشید خموشید که تا فاش نگردید

چه نغز است و چه خوب است و چه زیباست خدایا
چه پنهان و چه پنهان و چه پیداست خدایا
که جان را و جهان را بیاراست خدایا
زهی کار زهی بار که آنجاست خدایا
زهی گرد زهی گرد که برخاست خدایا
ندانیم ندانیم چه غوغاست خدایا
دگر بار دگر بار چه سوداست خدایا
چه بند است چه زنجیر که بریاست خدایا
غریب است غریب است ز بالاست خدایا
که اغیار گرفته است چپ و راست خدایا

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس
ای آفتاب خوبان می جوشد اندرونم
این راه را نهایت صورت کجا توان بست
هر چند بردی آیم روی از درت نتابیم
عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ

گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
یک ساعت بگنجان در سایه عنایت
کش صد هزار منزل بیش است در بدایت
جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت



قیژک کولی، در همه همه ای
قیژک کولی کوک است در این تنگی عصر
پرده دیگر مکن و راه مگردان کولی
هم مگر همهی زخمه طوق تو کند
دلی از گریه سبکبار در این تنگ غروب

فهرست الفبایی آواها

استاد محمدرضا شجریان

۱. آتش سودای تو عالم جان در گرفت (زنده به عشق)..... (۳۷) سرود مهر..... هشت + نه ۲۶
۲. آتش عشق تو در جان خوشتر است..... دود عود..... چهار ۳۱
۳. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند (حکایت دل)..... (۲۰) انتظار دل هشت ۱۴
۴. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند (حکایت دل)..... ساز قصه گو..... دو + چهار ۳۶
۴. از در درآمدی و من از خود بدر شدم (اسیر نظر)..... (۵) دستان..... دو++ ۴
۵. اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا..... گلیانگ ۱ (بت چین) دو ۲۹
۶. الا ای طوطی گویای اسرار..... کنسرت پاریس..... هفت ۳۰
۷. الهی آتش عشقم به جان زن..... (۴) نوا..... هفت ۳
۸. ای پیک پی خجسته که داری نشان دوست..... (۸) دل مجنون..... سه ۷
۹. ای خدا این وصل را هجران مکن..... (۳۱) بوی باران..... چهارده ۲۱
۱۰. ای در میان جانم و جان از تو بی خبر..... جان جان..... چهار ۲۸
۱۱. ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار (مژده دلدار)..... (۷) پیام نسیم دو ۶
۱۲. این دهان بستی دهانی باز شد (صیام)..... x سایر x..... ۴۱
۱۳. این قافله عمر عجب می گذرد (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش ده ۳۶
۱۴. باز آ و دل تنگ مرا مونس جان باش..... دیلمان..... سه ۳۴
۱۵. باز بانگی از نیستان می رسد..... به یاد عارف..... هفت ۲۸
۱۶. باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایش (عاشق مسکین)..... (۱) بیداد..... هشت++ ۱
۱۷. بیار ای ابر بهار (بارون)..... (۲۶) شب، سکوت، کویر..... شش ۱۸
۱۸. بجز غم خوردن عشقت غمی دیگر نمی دانم (بی پا و سر)..... (۲۱) رسوای دل هفت ۱۵
۱۹. برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق قام را..... در خیال..... هفت ۳۲
۲۰. بشنو از نی چون حکایت می کند..... (۸) دل مجنون..... هفت ۷
۲۱. بگذار تا مقابل روی تو بگذریم (اهل عشق)..... (۴) نوا..... دو + سه ۳
۲۲. بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز (زنده عشق)..... (۳۱) بوی باران..... دو++ ۲۴
۲۳. بلبل بر گلی خوش رنگ در منقار داشت (بلبل نالان)..... (۲۰) انتظار دل سه + چهار ۱۴
۲۴. بمیرم تا تو چشم تر نبینی..... قاصدک ده ۳۸
۲۵. بود آیا که خرامان ز درم بازایی (سودای خیال)..... (۱۶) همایون مثنوی..... دو + سه الف ۱۲
۲۶. بود درد مو و درمونم از دوست..... (۳) سر عشق..... هفت ۳
۲۷. به سر شوق سر کوی تو دیرم..... (۳۶) ساز خاموش..... هفت ۲۵
۲۸. به کشت خاطر م جز غم نروید..... (۱۸) عشق داند..... پنج ۱۳
۲۹. به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم (چشم بیمار)..... (۱۲) یاد ایام..... شش ۱۰
۳۰. بهارا بنگر این خاک بلاخیز (بهار غم انگیز)..... (۱۹) راز دل شش ۱۴
۳۱. بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی شود..... (۳۴) بی تو به سر نمی شود..... دو + سه ۲۵
۳۲. بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی (دل آرزومند)..... (۱۶) همایون مثنوی..... سه ب ۱۲
۳۳. بیا که رونق این کارخانه کم نشود..... (۳۵) فریاد..... شش ۲۴
۳۴. پاسبان حرم دلشده ام شب همه شب (پاسبان دل)..... (۱۰) دلشدگان..... پانزده ۹
۳۵. پر کن پیاله را، کاین آب آتشین، دیری است ره به حال خرابم نمی برد..... جام تهی یک ۳۵
۳۶. پیش از اینت بیش از این غمخواری عشاق بود (سایه معشوق)..... گلیانگ ۱ (بت چین) پنج ۲۹
۳۷. تا کی روم از عشق تو شوریده به هر سوی (شوریده عشق)..... (۳۸) غوغای عشقیازان..... هفت + نه ۲۷
۳۸. تو را سری است که با ما فرو نمی آید (دل ناصبور)..... (۳۵) فریاد..... دوازده ۲۴

۳۹. تو که نازنده بالا دلربایی (۲۶) شب، سکوت، کویر، سه ۱۸
۴۰. جامی است که عقل آفرین می‌زندش (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش هشت ۳۶
۴۱. جانا حدیث حسنت در داستان نکتجد (وصف عشق) (۹) آسمان عشق دو ۸
۴۲. جانا ز فراق تو، این محنت جان تا کی (درد فراق) (۹) آسمان عشق پنج ۸
۴۳. جزای آن که نگفتیم شکر روز وصال (شب فراق) (۲۱) رسوای دل چهار ۱۵
- جزای آن که نگفتیم شکر روز وصال (شب فراق) قاصدک پنج ۳۸
۴۴. چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی) بی تو بهسر نمی‌شود هشت ۲۳
۴۵. چو دست بر سر زلفش زخم به تاب رود کنسرت پاریس دو ۳۰
۴۶. چو گل هر دم بیویت جامه در تن (خسرو شیرین) (۳۶) ساز خاموش شش ۲۵
۴۷. چون تو جانان منی جان بی تو خرم کی شود (خورشید عالم) بی تو بهسر نمی‌شود یازده ۲۳
۴۸. چه خوش باشد که دلدارم تو باشی (۱۶) همایون مثنوی پنج + شش ۱۲
۴۹. حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت (آتش نهفته) (۱۵) جان عشاق هفت ۱۱
- حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت (آتش نهفته) (۲۵) چهره به چهره سه ++ ۱۸
- حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت (آتش نهفته) ساز قصه‌گو ده + یازده ۳۵
۵۰. خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی (در خیال) آرام جان پنج + هفت ۱۹
- خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی (در خیال) در خیال دو + سه ۳۲
۵۱. خفته خبر ندارد، سر بر کنار جانان (پیوند مهر) (۳۲) پیوند مهر سه + پنج ۲۲
۵۲. خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است (۱۱) خلوت‌گزیده پنج + شش ۹
۵۳. خوش آن ساعت که دیدار ته وینم (۷) پیام نسیم هفت ۶
۵۴. خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود (نقش خال) (۳۰) آهنگ وفا نه ۲۰
۵۵. در ازل یرتو حسنت ز تجلی دم زد (چاه زرخندان) راست پنجگاه سه ++ ۱۶
۵۶. در عشق تو عقل سرنگون گشت دود عود پنج ۳۱
۵۷. در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند (عشق داند) (۱۸) عشق داند دو ++ ۱۳
۵۸. در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع (غم‌پرست) (۳۷) سرود مهر پنج ۲۶
۵۹. در هوایت بی‌قرارم روز و شب (۳) سر عشق ده ۳
۶۰. دل از من برد و روی از من نهان کرد (درد شوق) (۷) پیام نسیم هشت ۶
- دل از من برد و روی از من نهان کرد (درد شوق) (۳۶) ساز خاموش سه ب ۲۵
- دل از من برد و روی از من نهان کرد (درد شوق) دیلمان دوازده ۲۴
۶۱. دل ز دستم رفت و جان هم بی دل و جان چون کنم (درمانده) (۳۶) ساز خاموش سه الف ۲۵
۶۲. دلا از دست تنهایی به جونم (۲) آستان جانان ده ۲
۶۳. دلا بسوز که سوز تو کارها بکند (۳۵) فریاد نه + یازده ۲۴
۶۴. دلا دیدی که خورشید از شب سرد سپیده هفت ۳۱
۶۵. دلا یکدم رها کن آب و گل را (صلای عشق) راست پنجگاه نه ب ۱۶
۶۶. دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد (سودای عاشقی) (۷) پیام نسیم چهار ۶
۶۷. دلم تا عشق‌باز آمد در او جز غم نمی‌بینم (۳۷) سرود مهر سه + چهار ۲۶
۶۸. دلم ریمیده شد و غافلیم من درویش (۱) بیداد سیزده ۱
۶۹. دلی دیرم چو مرغ پا شکسته گلیانگ ۲ (دولت عشق) ... دو + چهار ۲۹
۷۰. دلی دیرم که بهبودش نمی‌بو (۱۳) چشمه نوش سه ب ۱۱
۷۱. دلی دارم چه دل محنت سرایی (۱۶) همایون مثنوی چهار ۱۲
۷۲. دوش دور از رویت ای جان جانم از غم تاب داشت (دریای عشق) (۵) داستان شش ۴
۷۳. دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود (جان عشاق) (۱۲) یاد ایام چهار ۱۰
۷۴. دیدی ای دل که غم عشق دگربار چه کرد (۱۷) گنبد مینا دو + سه ۱۳
۷۵. ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی (غوغای عشق‌بازان) (۳۸) غوغای عشق‌بازان پنج ۲۷

۷۶. رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن (ترک مبتلا)..... (۳۱) بوی باران..... ده++..... ۲۱
- رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن (ترک مبتلا)..... قاصدک..... هفت..... ۳۸
۷۷. روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست (چشمه نوش)..... (۱۳) چشمه نوش..... سه الف++..... ۱۱
۷۸. ره میخانه و مسجد کدام است..... (۳۴) بی تو بسر نمی شود..... هفت..... ۲۳
۷۹. ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی (پیام نسیم)..... (۱۷) گنبد مینا..... هفت..... ۱۳
- ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی (پیام نسیم)..... بهاریه..... سه + چهار..... ۳۴
۸۰. زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست (معمای هستی)..... (۲۴) معمای هستی..... هفت..... ۱۷
۸۱. زمانه قرعه نو می زند به نام شما (بشارت)..... سپیده..... دو++..... ۳۱
۸۲. زهی در کوی عشقت مسکن دل (عاشق رسوا)..... (۹) آسمان عشق..... شش..... ۸
۸۳. سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی..... (۲۳) شب وصل..... چهار + پنج..... ۱۶
۸۴. سحرگه رهروی در سرزمینی..... گلبانگ ۲ (دولت عشق)..... هفت..... ۲۹
۸۵. سری دیرم که سامانش نمی بو..... (۲) آستان جانان..... پنج..... ۲
۸۶. سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است..... (۳۳) زمستان است..... چهار++..... ۲۲
۸۷. سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی (استغای عشق)..... (۲) آستان جانان..... نه..... ۲
۸۸. صورت نبندد ای صنم بی زلف تو آرام دل..... قاصدک..... شش..... ۳۸
۸۹. عزم آن دارم که امشب مست مست..... جان جان..... هفت..... ۲۸
۹۰. عشق در دل ماند و یار از دست رفت..... قاصدک..... نه..... ۳۸
۹۱. عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق (دریای عشق)..... دود عود..... دو..... ۳۱
۹۲. غم زمانه خورم یا فراق یار کشم (جور یار)..... (۴) نوا..... شش..... ۳
۹۳. کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد..... (۲) آستان جانان..... چهار..... ۲
۹۴. گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو..... (۳۵) فریاد..... ده..... ۲۴
۹۵. گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل (ملامت گوی عاشق)..... (۳۰) آهنگ وفا..... دوازده..... ۲۰
۹۶. گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سر آید..... کنسرت پاریس..... هشت..... ۳۰
۹۷. گلچهره میرس آن نغمه سرا از تو چرا جدا شد..... (۱۰) دلشدگان..... دو | بیست و چهار..... ۹
۹۸. لعل تو داغی نهاد بر دل بریان من..... (۲۶) شب، سکوت، کویر..... ده..... ۱۸
۹۹. ما ز یاران چشم یاری داشتیم..... (۲۴) معمای هستی..... یازده..... ۱۷
۱۰۰. ما گدایان خیل سلطانیم (حکایت دوست)..... (۴) نوا..... پنج..... ۳
۱۰۱. مرا چشمی است خون افشان ز دست آن کمان ابرو..... (۱۰) دلشدگان..... هجده..... ۹
۱۰۲. مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی دردم..... (۲۴) معمای هستی..... چهار..... ۱۷
۱۰۳. مشت می کوبم بر در، پنجه می سایم بر پنجره ها (خفقان)..... (۳۵) فریاد..... پانزده..... ۲۴
۱۰۴. مکن سرگشته آن دل را که دست آموز غم کردی..... (۲۷) آرام جان..... ده..... ۱۹
۱۰۵. من اندر خود نمی یابم که روی از دوست برتابم (عشق باقی)..... (۳۸) غوغای عشقبازان..... یازده..... ۲۷
۱۰۶. من چرا دل به تو دادم که دلم می شکنی..... (۳۸) غوغای عشقبازان..... دو..... ۲۷
۱۰۷. من همان نایم که گر خوش بشنوی..... دیلمان..... یک..... ۳۴
۱۰۸. می برزند ز مشرق شمع فلک زبانه..... (۵) داستان..... هفت..... ۴
۱۰۹. ندانمت به حقیقت که در جهان به که مانی..... دیلمان..... هفت..... ۳۴
۱۱۰. نفس بر آمد و کام از تو بر نمی آید (بخت خواب)..... (۸) دل مجنون..... پنج..... ۷
۱۱۱. نگارینا دل و جانم ته داری..... (۱۵) جان عشاق..... پنج..... ۱۱
۱۱۲. نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی (دوستان یکدل)..... (۶) سرو چمان..... چهار++..... ۵
۱۱۳. نه لب گشایم از گل، نه دل کشد به نبید (چشم انتظار)..... (۱۹) راز دل..... دو..... ۱۴
- نه لب گشایم از گل، نه دل کشد به نبید (چشم انتظار)..... به یاد عارف..... چهار++..... ۲۸
۱۱۴. هر کس به تماشایی رفتند به صحرائی (تمنای دوست)..... (۳۲) پیوند مهر..... هشت..... ۲۲
۱۱۵. هر که سودای تو دارد چه غم از هر دو جهانش (مریض عشق)..... (۳۵) فریاد..... دو++..... ۲۴

۱۱۶. هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود (منتهای عشق).....(۲۳) شب وصل.....هشت + ده.....۱۶
۱۱۷. هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم.....(۳) سر عشق..... پنج..... ۳
۱۱۸. هشیار کسی باید کز عشق بیرهیزد (بادیه سودا).....(۳۰) آهنگ وفا..... چهار + پنج..... ۲۰
۱۱۹. همای اوج سعادت به دام ما افتد.....(۱۵) جان عشاق..... سه + چهار..... ۱۱
۱۲۰. یارب به خدائی خدائیت.....(۲۲) راست پنجگاه..... نه الف..... ۱۶
۱۲۱. یارم به یک لا پیرهن خوابیده زیر نسترن (یاسبان دل) { ادامه }.....(۱۰) دلشدگان..... هشت..... ۹
۱۲۲. یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد.....(۱) بیداد..... دو..... ۱
۱۲۳. یک نظر مستانه کردی عاقبت.....(۱۶) همایون مثنوی..... هفت..... ۱۲

فهرست الفبایی آوازاها

همایون شجریان

۱. اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست (شوق دوست).....شوق دوست..... دو++..... ۴۵
۲. ای شب به پاس صحبت دیرین خدای را (عشق پاک).....خورشید آرزو..... چهار..... ۴۸
۳. بگذار سر به سینه من تا که بشنوی (خورشید آرزو).....خورشید آرزو..... دو..... ۴۸
۴. بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست (گناه عشق).....نقش خیال..... هفت..... ۴۶
۵. تا تو به خاطر منی کس مگذشت بر دلم.....ناشکیبا..... شش..... ۴۴
۶. تو را من زهر شیرین خوانم ای عشق.....ناشکیبا..... پنج..... ۴۴
۷. چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان.....قیژک کولی..... دو..... ۴۹
۸. خوشا دردی که درمانش تو باشی (دلشده).....خورشید آرزو..... شش..... ۴۸
۹. در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا.....قیژک کولی..... پنج..... ۴۹
۱۰. ز حد بگذشت مشتاقی و صبرم در غمت یارا (ناشکیبا).....ناشکیبا..... دو..... ۴۴
۱۱. مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است.....نسیم وصل..... دو..... ۴۳
۱۲. وه که جدا نمی شود نقش تو از خیال من.....نقش خیال..... دو..... ۴۶
۱۳. همچو نی می نالم از سودای دل (دریای دل).....شوق دوست..... هشت..... ۴۵

فهرست الفبایی تصانیف

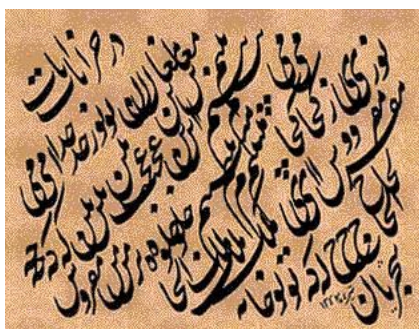
استاد محمدرضا شجریان

۱. آمد سحری ندا ز میخانه ما (شب نیشابور) بهار دلکش هفت++ ۳۶
۲. آمدهام که سر نهم عشق تو را به سر برم (هوس خیال) در خیال هشت ۳۲
۳. آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامتیش (باغ نظر) (۱) بیداد چهارده ۱
۴. آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامتیش (باغ نظر) بیت چین یک ۳۷
۴. از بس به تار زلفت، دلها گرفته منزل (۲۱) رسوای دل هشت ۱۵
۵. از غم عشق تو ای صنم (غم دل) (۲۱) رسوای دل نه ۱۵
۶. از غم عشقت، دل شیدا شکست {ادامه} (۲۱) رسوای دل یازده ۱۵
۷. از غم عشقت، دل شیدا شکست {ادامه} بیت چین هفت ب ۳۷
۷. از کفم رها - جانم - شد قرار دل (انتظار دل) (۲۰) انتظار دل پنج ۱۴
۷. از کفم رها - جانم - شر قرار دل (انتظار دل) (۲۷) آرام جان سیزده ۱۹
۸. از من رمقی به سعی ساقی مانده است (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش سیزده ب ۳۶
۹. افتخار همه آفاقی و منظور منی بهار دلکش چهار الف ۳۶
۱۰. اگر درد من به درمان رسد چه میشه (بار غم) {ادامه افتخار آفاق} بهار دلکش چهار ب ۳۶
۱۱. اگر که دور از تو شوم یار وفادار توام x سایر x ۴۱
۱۲. الا یا ایهاالساقی أدر کأسأ و ناولها کنسرت پاریس چهار ۳۰
۱۳. ای امان از فراق امان (۱۱) خلوت گزیده هفت ۹
۱۴. ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن بیت چین سه ۳۷
۱۵. ای ساریان، آهسته ران، کارام جانم می رود (۳۲) پیوند مهر هفت ۲۲
۱۶. ای سلسله مو دستی بر طره پر خم زن (۳۷) سرود مهر شش الف ۲۶
۱۷. ای عاشقان ای عاشقان، پیمانها پر خون کنید (۲۶) شب، سکوت، کویر دوازده ۱۸
۱۸. ای عشق من کو عهد و پیمان (عشق گریزان) x سایر x ۴۱
۱۹. ای غم بگو با جوانیم چه کردی x سایر x ۴۱
۲۰. ای کاش که جای آرمیدن بودی (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش سیزده الف ۳۶
۲۱. ای کبوتر از آشیان کرانه کردی (ترک آشیانه) خزان پنج ۳۹
۲۲. ای که به پیش قامتت، سرو چمن خجل شده (۷) پیام نسیم هشت ۶
۲۳. ای مه من، ای بت چین، ای صنم (۲۲) راست پنجگاه یازده ۱۶
۲۴. ای مه من، ای بت چین، ای صنم گلیانگ ۱ (بت چین) چهار | شش ۲۹
۲۵. ای مه من، ای بت چین، ای صنم بیت چین شش ۳۷
۲۴. ای مهربانتر از برگ در بوسه های باران (۳۵) فریاد هفده ۲۷
۲۵. ای یوسف خوشنام ما (دود عود) دود عود شش ۳۱
۲۶. ایران ای سرای امید سپیده هشت ۳۱
۲۷. ایران خورشیدی تابان دارد (میهن) چاووش (۷) ۴۰
۲۸. ایرانی، به سر کن خوان هستی سپیده پنج ۳۱
۲۹. با دلشدگان جانا جفا تا به کی آخر (آهنگ وفا) (۳۰) آهنگ وفا ده ۲۰
۳۰. با من صنما، دل یکدله کن (مطرب دل) بی تو به سر نمی شود چهار ۲۸
۳۱. باد خزان وزان شد خزان شش ۳۹
۳۲. باد صبا در گل گذر کن خزان سه ۳۹
۳۳. بیار ای بارون بیار (۲۶) شب، سکوت، کویر هفت ۱۸
۳۴. بسم از هوا گرفتن که پری نماند و بالی (در فراق) (۳۸) غوغای عشقبازان شش ۲۷

۳۵. بز آن پرده اگر چند ترا سیم از این ساز گسسته (ساز خاموش)..... (۳۶) ساز خاموش هشت ۲۵
۳۶. بگذار تا بگرییم، چون ابر در بهاران (وداع یاران)..... (۳۲) پیوند مهر نه ۲۲
۳۷. بنشین به یادم شبی، تر کن از این می لیبی (به یاد عارف)..... به یاد عارف هشت ۲۸
- بنشین به یادم شبی، تر کن از این می لیبی (به یاد عارف)..... بیت چین هشت ۳۷
۳۸. بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک (۳۱) بوی باران هفت ۲۱
۳۹. به تو مشغول بود خاطر ارباب نظر (خسته‌پر)..... خزان چهار ۳۹
۴۰. به تیغم گر زنی دست نگیرم (۲۴) معمای هستی دوازده ۱۷
۴۱. به جفایی به جفایی نرود عاشق صادق (مریض عشق؛ ادامه)..... (۳۵) فریاد سه ۲۴
۴۲. به شب وصلت - جانا - دیوانه شدم (۲۳) شب وصل شش ۱۶
- به شب وصلت - جانا - دیوانه شدم (۳۰) آهنگ وفا سه ۲۰
۴۳. به قربون خم زلف سیاهت (۱۲) یاد ایام نه ۱۰
۴۴. به کجاها برد این امید ما را (امید عشق)..... (۱۰) دلشدگان شانزده ۹
۴۵. به گرد دل همی گردی، چه خواهی کرد؟ می‌دانم (۹) آسمان عشق سه ۸
۴۶. به من گفتی که دل دریا کن ای دوست (اشک مهتاب)..... خزان هفت ۳۹
۴۷. به یاد داری ماه من خزان دو ۳۹
۴۸. بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد (۱۸) عشق داند شش ۱۳
- بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد بهار دلکش یک ۳۶
۴۹. بی همگان به سر شود، بی تو به سر نمی‌شود (۳۴) بی تو بسر نمی‌شود دوازده ۲۳
۵۰. تا دور چشم مست او، جای می از نای سبو (ساز قصه‌گو)..... (۱۷) گنبد مینا پنج ۱۳
- تا دور چشم مست او، جای می از نای سبو (ساز قصه‌گو)..... ساز قصه‌گو شش ۳۵
۵۱. تنیده یاد تو در تار و پودم (میهن)..... چاووش (۶) ۴۰
۵۲. تو دوری از برم، دل در برم نیست (دل شیدا)..... (۲۱) رسوای دل ده + یازده ۱۵
- تو دوری از برم، دل در برم نیست (دل شیدا)..... بیت چین هفت ۳۷
۵۳. جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای (۴) نوا هشت ۳
- جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای کنسرت پاریس نه ۳۰
۵۴. چشم رضا و مرحمت بر همه باز می‌کنی (عشق حقیقی)..... (۳۸) غوغای عشق‌بازان سه ۲۷
۵۵. چنان مستم من امشب (آسمان عشق)..... (۹) آسمان عشق هفت ۸
۵۶. چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی)..... (۱۵) جان عشاق هشت ۱۱
- چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی)..... ساز قصه‌گو دوازده ۳۵
۵۷. چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی بهار دلکش شش ۳۶
۵۸. خانه‌ام آتش گرفته است، آتشی جانسوز (فریاد)..... (۳۵) فریاد هشت ۲۴
۵۹. خشک آمد کشتگاه من (داروگ)..... بیت چین ده ۳۷
۶۰. خواهم که بر زلفت هر دم زخم شانه (چشم نرگس)..... خزان هشت ۳۹
۶۱. در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد (چاه زنخندان)..... (۲۲) راست‌پنجگاه ده ۱۶
۶۲. در این سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند (کوچه‌سار شب)..... جام تهی چهار ۳۵
۶۳. در دل و جان خانه کردی عاقبت (دل مجنون)..... (۸) دل مجنون شش ۷
- در دل و جان خانه کردی عاقبت (دل مجنون)..... کنسرت پاریس شش ۳۰
۶۴. در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی (۲) آستان جانان یازده ۲
۶۵. دستی افشان تا ز سرانگشتانت (نیایش)..... (۳۷) سرود مهر ده ۲۶
۶۶. دل بردی از من به یغما، ای ترک غارتگر من (عشق نهان)..... (۷) پیام نسیم ده ۶
۶۷. دل به غم سپردم در عبور سالها، سایر x ۴۱
۶۸. دل دیوانه‌ام دیوانه‌تر شی (۳۴) بی تو به سر نمی‌شود نه ۲۳
۶۹. دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را (راز پنهان)..... (۳) سر عشق هشت ۳

۷۰. دلم، دلم، دلم رو بردی، به که گویم (آرام جان)..... (۲۷) آرام جان..... چهار ۱۹
۷۱. دو چشم مست میگونت ببرد آرام هشیاران (عیاران)..... (۳۷) سرود مهر..... یک ۲۶
۷۲. دو زلفونت بود تار ربایم (پرنده شوشتری)..... (۲۴) معمای هستی..... پنج ۱۷
۷۳. دوش که آن گرد، گرد گنبد مینا (تند تند)..... (۲۷) آرام جان..... دوازده ۱۹
۷۴. دوش که آن مهلقا، خوش ادا، باصفا، باوفا..... (۲۷) آرام جان..... یازده ۱۹
۷۵. دوش می آمد و رخساره برافروخته بود (جان عشاق)..... (۱۵) جان عشاق..... شش ۱۱
۷۶. دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم (گنبد مینا)..... (۱۷) گنبد مینا..... چهار ۱۳
۷۷. راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد (آستان جانان)..... (۲) آستان جانان..... شش ۲
۷۸. رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانہ..... (۱۳) چشمه نوش..... چهار ۱۱
- رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانہ..... بت چین..... چهار ۳۷
۷۹. روز وصل دوستداران یاد باد..... (۱) بیداد..... پنج ۱
۸۰. رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن (ترک مبتلا)..... (۳۶) ساز خاموش..... چهار ۲۶
۸۱. ز دست محبوب، ندانم چون کنم..... (۲۳) شب وصل..... یازده ۱۶
- ز دست محبوب، ندانم چون کنم..... (۳۰) آهنگ وفا..... هفت ۲۰
۸۲. ز دو دیده خون فشام ز غمت شب جدایی (گل باغ آشنایی)..... (۳۶) بهار دلکش..... پنج ۳۶
۸۳. ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی (پیام نسیم)..... (۷) پیام نسیم..... سه ۶
۸۴. ز من نگارم خبر ندارد..... (۳۰) آهنگ وفا..... سیزده ۲۰
- ز من نگارم خبر ندارد..... گلیانگ ۱ (بت چین)..... سه ۲۹
۸۵. زان یار دلنوازم شکری است با شکایت..... (۳۵) فریاد..... سیزده ۲۴
۸۶. ساقیا، ساقیا؛ زده ام باده نابی که مپرس (پیمانہ عشق)..... (۱۰) دلشدگان..... نه ۹
۸۷. سر آن ندارد امشب که برآرد آفتابی..... در خیال..... پنج ۳۲
۸۸. سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند..... (۶) سرو چمان..... پنج ۵
۸۹. سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست..... (۱۲) یاد ایام..... پنج ۱۰
۹۰. سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند..... (۳۵) فریاد..... پنج ۲۴
۹۱. شب است و چهره میهن سیاهه (شب نورد)..... (۲) جاووش..... ۴۰
۹۲. شبی مجنون به لیلی گفت، که ای مجنون بی همتا (گریلی)..... (۲) بهار دلکش..... دو ۳۶
۹۳. شبی یاد دارم که چشمم نخفت..... (۲) بهار دلکش..... سه ۳۶
۹۴. شکست عهد مودت نگار دلبندم (باده عشق)..... (۳۸) غوغای عشقبازان..... دوازده ۲۷
۹۵. شنیدم ماهی یا هم شاهی میان دلبران بت صاحب دلان (شمع شب تار)..... (۲۳) شب وصل..... نه ۱۶
۹۶. صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن..... (۵) داستان..... هشت ۴
۹۷. صبحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن..... بت چین..... پنج ۳۷
۹۸. صنما جفا رها کن کرم این روا ندارد..... (۸) دل مجنون..... چهار ۷
۹۹. عشق تو آتش جانا زد بر دل من..... (۳) سر عشق..... یازده ۳
- عشق تو آتش جانا زد بر دل من..... گلیانگ ۱ (بت چین)..... یک ۲۹
۱۰۰. غمت در نهانخانه دل نشیند (ناز لیلی)..... بت چین..... نه ۳۷
۱۰۱. قاصدک هان چه خبر آوردی..... قاصدک..... هشت ۳۸
۱۰۲. کی شعر تر انگیزد، خاطر که حزین باشد..... (۶) سرو چمان..... ۵
۱۰۳. گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو..... (۲۵) چهره به چهره..... هفت ۱۸
۱۰۴. گر عارف حق بینی، چشم از همه بر هم زن (نی زن)..... (۳۱) بوی باران..... یازده ۲۱
۱۰۵. گریه را به مستی بهانه کردم (راز دل)..... (۱۹) راز دل..... سه ۱۴
۱۰۶. ما دلشدگان خسرو شیرین پناهم..... (۱۰) دلشدگان..... یازده ۹
۱۰۷. ما را همه شب نمی برد خواب..... (۲۵) چهره به چهره..... هشت ۱۸
۱۰۸. ما سرخوشان مست دل از دست داده ایم (داغ دل)..... (۱۳) چشمه نوش..... هشت ۱۱

۱۰۹. مرغ سحر ناله سر کن (۶) سرو چمان یازده ۵
۱۱۰. مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو (بخت خفته) (۱۱) خلوت گزیده یک ۹
۱۱۱. مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم (دولت عشق) گلیانگ ۲ (دولت عشق) ... شش | نه ۲۹
۱۱۲. ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی (۲۰) انتظار دل یک ۱۴
۱۱۳. من از روز ازل دیوانه بودم، دیوانه روی تو (رسوای دل) (۲۱) رسوای دل پنج ۱۵
۱۱۴. من از کجا پند از کجا باده بگردان ساقیا (۳۸) غوغای عشقبازان ده ۳۷
۱۱۵. نازار دلی را که تو جانش باشی (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش چهارده ۳۶
۱۱۶. ناگهان پرده بر انداخته‌ای یعنی چه (۸) دل مجنون هشت ۷
۱۱۷. نامدگان و رفتگان، از دو کرانه زمان جان جان هشت ۲۸
۱۱۸. نبود ز رخت قسمت ما غیر نگاهی بت چین دو ۳۷
۱۱۹. نسیمی کز بن آن کاکل آيو (مبتلا) گلیانگ ۲ (دولت عشق) یک ۲۹
۱۲۰. نفس می‌زند موج، ساحل نمی‌گیردش دست سایر x ۴۱
۱۲۱. نه قدرت که با وی نشینم (آفت عقل و دین) آرام جان هشت ۱۹
۱۲۲. های های، دل تنگ من (۲۴) معمای هستی سیزده ۱۷
۱۲۳. هرچه کنی بکن، مکن ترک من ای نگار من (۲۴) معمای هستی هشت ۱۷
۱۲۴. هر دمی چون نی، از دل نالان، شکوه‌ها دارم (بی‌همزبان) (۶) سرو چمان ده ۵
۱۲۵. هزارستان چمن، دوباره آمد به سخن خزان یک ۳۹
۱۲۶. هست شب یک شب دم کرده و خاک رنگ باخته است قاصدک یازده ۳۸
۱۲۷. همراه شو عزیز، تنها نمان به درد (رزم مشترک) چاووش (۷) ۴۰
۱۲۸. هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد (از خون جوانان) راز دل هفت ۱۴
۱۲۹. یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم (یاد ایام) یاد ایام هفت ۱۱
۱۳۰. بیره گه کار مو و تو دره بالا می‌گیره سایر x ۴۱
۱۳۱. یوسف گمگشته بازاید به کنعان غم مخور (مرغ خوشخوان) سایر x ۴۲



فهرست الفبایی تصانیف

همایون شجریان

۱. از این تنگین قفس جانا پریدی (توبه‌شکن) نقش خیال سه ۴۶
۲. ای با من و پنهان شده، از دل سلامت می‌کنم ناشکیبا هفت ۴۴
۳. ای پناه بی‌پناهان (دلشده) شوق دوست یک ۴۵
۴. ای سینه امشب از غمش، فریاد کن (فریاد غم) یا ستاره‌ها سه ۴۷
۵. ای صبا گر بگذری بر زلف مشک‌افشان او (چین زلف) خورشید آرزو سه ۴۸
۶. ای عاشقان، ای عاشقان، من از کجا عشق از کجا نسیم وصل چهار ۴۳
۷. با مدعی مگوید اسرار عشق و مستی خورشید آرزو پنج ۴۸
۸. بس که جفا ز خار و گل دید دل رمیده‌ام نسیم وصل پنج ۴۳
۹. بگردید بگردید، در این خانه بگردید (غریبانه) یا ستاره‌ها دو ۴۷
۱۰. تو که بالا بلند و نازنینی (افسونگر) یا ستاره‌ها هشت ۴۷
۱۱. تو کیستی که من اینگونه بی‌تو بی‌تایم یا ستاره‌ها پنج ۴۷
۱۲. تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم نقش خیال شش ۴۶
۱۳. چه دانستم که این سودا مرا زین‌سان کند مجنون ناشکیبا یک ۴۴
۱۴. چه غریب ماندی ای دل، نه غمی نه غمگساری یا ستاره‌ها یک ۴۷
۱۵. در تارهای عشق تو پیچیده‌ام عزیز (عاشقانه) قیژک کولی یک ۴۹
۱۶. دلا شبها نمی‌نالی به زاری نسیم وصل هفت ۴۳
۱۷. دلی کز تو سوزد چه باشد دوایش (دوی دل) نقش خیال چهار ۴۶
۱۸. رنگ در رنگ و به هر رنگ هزارانش طیف (قیژک کولی) قیژک کولی سه ۴۹
۱۹. زهی عشق زهی عشق که ماراست خدایا (زاهی عشق) قیژک کولی شش ۴۹
۲۰. سنگدلا چرا دگر، جور و جفا نمی‌کنی یا ستاره‌ها چهار ۴۷
۲۱. شب که می‌رسد از کنارها (با ستاره‌ها) یا ستاره‌ها شش ۴۷
۲۲. شد ز غمت خانه سودا دلم نسیم وصل سه ۴۳
۲۳. عقیم دشت بی‌حاصل دلم وای یا ستاره‌ها هفت ۴۷
۲۴. عیشم مدام است از لعل دلخواه (بخت سرکش) شوق دوست سه ۴۵
۲۵. گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است ناشکیبا سه ۴۴
۲۶. لب خندان تو، برق چشمان تو (مست نگاه) شوق دوست هفت ۴۵
۲۷. مرا عمری به دنبالت کشاندی نسیم وصل شش ۴۳
۲۸. مرغ سحر ناله سر کن خورشید آرزو هشت ۴۸
۲۹. نازنین ای سمن، ای گل هر چمن (بت عاشقان) شوق دوست نه ۴۵
۳۰. نبسته‌ام به کس دل، نبسته کس به من دل نسیم وصل یک ۴۳
۳۱. نسیم وصل به افسردگان چه خواهد کرد نسیم وصل هشت ۴۳
۳۲. وطن! وطن! نظر فکن به من خورشید آرزو هفت ۴۸

